

نیاز تجلی

ترجمه دعای ابو حمزه ثمالی

نثر و شرح حال بقلم

حضرت حاج سلطانحسین تابنده گنابادی

نظم از:

تجلی سبزواری

چاپ چهارم

نیاز تجلی ترجمه دعای ابو حمزه ثمالی

تهیه و تنظیم: نثر بقلم حضرت حاج سلطانحسین تابنده گنابادی

نظم از: تجلی سبزواری

چاپ و نشر: انتشارات صالح - تهران - خیابان ناصر خسرو

صفحه آرا: ف. خواجه

چاپ و صحافی: سازمان چاپ خواجه

تعداد: 5000 جلد

تاریخ نشر: فروردین 1362

مقدمه چاپ چهارم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
رَبِّ اِنِّي مَسْتَبِي الضُّرِّ وَاَنْتَ اَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ

چه بسیار برای روح لذت بخش است مناجات و راز و نیازی که از سوز درون و ناله های جانگداز بروز کند و احساسات و عواطف درونی را که با معشوق حقیقی درد دل می کند نشان دهد که: آنچه از دل خیزد در دل نشیند.

مناجاتهای ائمه هدی علیهم السلام چون از سوز دل است بسیار جذاب و در عین آنکه دلنواز می باشد جانگداز است. دعای ابو حمزه ثمالی منسوب به حضرت سجاد زین العابدین علیه السلام نیز چنین است و دل آگاه را به خود جذب می کند و در اعماق دل عاشق حق اثر می گذارد. کتاب نیاز تجلی نیز که نظم آن از مرحوم رجبعلی تجلی سبزواری که سالک راه با دلی آگاه بوده چنین است، از این رو تاکنون سه مرتبه به چاپ رسیده و نسخه های آن نایاب گردیده لذا برادر مکرم آقای سیدعلی اشرف قانعی و فقه الله لما یحب و یرضی درخواست کردند که برای مرتبه چهارم تجدید چاپ نمایند فقیر هم موافقت نمودم و توفیق ایشان را از خداوند خواستارم.

فقیر سلطان حسین تابنده گنابادی

مورّخه هفدهم ربیع الاول 1403 مطابق با تولّد حضرت

رسول و حضرت صادق علیهما السلام و 12 دی ماه 1361

مقدمه چاپ سوّم نیاز تجلی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ای دعا از تو اجابت هم ز تو ایمنی از تو مهابت هم ز تو

طبع بشر بر توجه بعالم غیب و خداوند یکتا مفلطح و اگر جهات خارجی نباشد ذاتاً متوجه توحید و معتقد بوجهه غیبی است از این رو در مواقع اضطرار و درماندگی چاره خود را به توسّل و التجاء بدان جهت منحصر می‌داند و رو بسوی او می‌کند.

به آنانیکه در کشتی نشستند شکسته کشتی و دل بر تو بستند

نمی‌دانم کسانیکه دلشان به دلداری پایدار و جانشان به جانانی دلدار پای‌بند نیست بچه چیز دلخوش و به چه امیدوی زندگی می‌کنند.

يٰحَبِيبَ مَنْ تَحَبَّبَ اِلَيْكَ وَيٰاِقْرَةَ عَيْنٍ مَنْ لَا ذَبِكَ.

ازین رو قلب بی‌آلایش و خالی از کدورات دنیویّه بخواندن دعاهائی که از صمیم قلب و حاقّ واقع و سوز دل گفته شده و از دل آکنده از محبّت الهی تراوش نموده علاقه‌مند و به راز و نیاز با خداوند بنده نواز کارساز شائق و از شنیدن آن دعاهای جانسوز منقلب می‌گردد و در جان او اثر می‌کند مانند آهن که به نزدیک شدن به آهن‌ربا بحرکت و ارتعاش می‌آید.

از این رو ادعیه مأثوره از ائمّه هدی علیهم‌السّلام مانند دعای کمیل و صباح امیرالمؤمنین علی علیه‌السّلام و دعای عرفه حضرت سیّدالشّهداء سلام‌الله علیه و مناجات خمسة عشر حضرت زین العابدین علیه‌السّلام و دعای افتتاح و غیر آنها نزد صاحب‌دلان آگاه و روندگان راه اثری ارزنده و فوق‌العاده دارند و تکان دهنده روح و موجب ارتعاش و انقلاب دلها می‌باشند و روح را مانند مرغی که بیرون قفس را ببیند و بخواهد از آن خارج شده به پرواز درآید به هیجان می‌آورد.

یکی از این دعاهای پرسوز و گداز که از قلب پاک و دل بینا و آگاهی بر زبان جاری شده دعای ابی‌حمزه ثمالی است که حضرت مولانا و مولی‌الکونین علیّ بن‌الحسین زین‌العابدین و سیّد السّاجدین علیه و علی آباءه‌السّلام بیان فرموده و آن را به ابی‌حمزه دستور داده است.

این دعای شریف توسط مرحوم رجبعلی تجلی سبزواری که از فقرای با محبّت و با معرفت بود ترجمه شد و به نیاز تجلی موسوم گردید. فقیر هم برحسب امر پدر بزرگوارم مولانا و سیّدنا الحاج شیخ محمدحسن صالح‌علیشاه قدس سرّه‌العزیز که با نهایت تأسّف و اندوه باید عرض کنم که روح مقدّسش هنگام طلوع فجر پنجشنبه نهم ربیع‌الثّانی سال 1386 مطابق ششم مرداد 1345 بعالم قدس پرواز نمود و ما و همه عالم فقر را یتیم ساخت و جهان معرفت را در فراق خود سوگوار گردانید.

در سال 1360 قمری (1320 شمسی) آنرا به نثر ترجمه نمودم و همان اوقات به همّت دو برادر محترم ایمانی آقایان حاج میرسیّد حسن خان میرعمادی و حاج محمدعلی حمیدزاده بچاپ رسید.

در سال 1373 قمری (1333 شمسی) نیز برای دوّمین بار به همّت آقای حاج‌حمیدزاده به طبع رسید و در آن هنگام آقایان تجلی و میرعمادی از این دنیای غدار رخت بر بسته روحشان مشمول مغفرت الهی شده تن در زیر خاک تیره آرمیده بود و شرح حال آن دو در مقدمه چاپ دوّم مذکور گردید.

اکنون هم که چاپ سوّم آن شروع می‌شود از چهار نفر سوّمین آنان آقای حاج‌حمیدزاده نیز عالم آخرت را برگزیده و بدرود این جهان نموده است تا بعداً در

چاپ چهارم چه مقدّر شده باشد و روزگار به اراده خالق لیل و نهار چسان عمل نماید و چه بازی کند.

دریغا که بی مابسی روزگار
بروید گل و بشکفد نوبهار

مرحوم حاج محمدعلی حمیدزاده اهل سیزوار و ابتداء در آنجا به تجارت اشتغال داشته سپس در مشهد مقدّس سکونت و در آنجا به تجارت سپس کشاورزی و تجارت را با هم ضمیمه نمود.

در اوائل جوانی به شرف فقر در سلسله نعمه اللّهیّه گنابادی مشرف شده و بسیار با محبّت و با عقیده و ایمان بود. در چند سال اخیر مبتلا به کسالت شده و گاهی ناراحتیهای قلبی بر او عارض می شد و این کسالت شدّت یافت و چند مرتبه در مشهد و طهران به معالجه پرداخت ولی چون مقدّر الهی بود که رخت بریندد معالجات در اواخر مؤثر واقع نشد و در روز جمعه نیمه رجب 1382 مطابق آذر 1341 در طهران وداع این جهان گفت و در جوار حضرت عبدالعظیم محلّ معروف باغ طوطی مدفون گردید رحمه الله علیه.

و چون نسخه نیاز تجلّی نایاب گردیده مدّتی است که برادر مکرّم ایمانی آقای سیّد علی اشرف قانعی و فقه الله و زاده ایماناً و عملاً که مورد لطف و عنایت پدر بزرگوارم نیز بودند خواهش نموده اند که اجازه چاپ سوّم آن بایشان داده شود و فقیر پس از تجدید نظر مختصر در مقدّمه و اصل ترجمه با خواهش ایشان موافقت نمودم و از خداوند متعال مزید حال محبّت و توفیق ایشانرا خواستارم.

والسلام علینا وعلی عبادالله الصالحین

فقیر سلطانحسین تابنده رضاعلی شاه

عید فطر 1387-12 دی ماه 134

مقدمه چاپ دوم

بنام آنکه جانرا فکرت آموخت چراغ دل بنور جان برافروخت

همانطور که در مقدمه چاپ اول تذکر دادم طبق مثل معروف «آنچه از دل خیزد در دل نشیند» کلامی که از روی حقیقت و واقعیت و از صمیم قلب ادا شود و زبان نماینده قلب و کاشف از مکنونات آن باشد مؤثرتر و بهتر جایگزین در شنونده می‌گردد بطوریکه اثر یک کلام محبت‌آمیز و یا یک ناسزا و دشنام نفرت‌انگیز ممکن است سالها بلکه در تمام مدت عمر از قلب شنونده برطرف نشود.

این اثر در فرمایشهای بزرگان دین بیشتر از دیگران پیدا و مخصوصاً در مناجاتها و راز و نیازهایی که با محبوب حقیقی و خدای خود داشتند دارای اثری است که هر دل آگاه و صاحب دردی را منقلب می‌کند و از خود بی‌خود می‌گرداند و می‌توانیم بی‌محابا بگوئیم که طبق شعر معروف.

زهرخاکی که بوی عشق برخاست یقین دان تربت لیلی در آنجاست

هرسخنی که دارای روح بوده و در شنونده مؤثر گردد معلوم می‌شود از زبان شخص بزرگی صادر شده و از دل آگاهی تراوش نموده است و برعکس سخنانی که دارای اثرات معنوی نباشند و در دل و روح تأثیر نکنند هرچند بسیار مسجع و مقفی بوده و تمام نکات ادبی در آن رعایت شده و در فصاحت و بلاغت در درجه کمال باشد با بزرگی ارتباط ندارد و فقط ظاهری بی‌مغز است و در دعاهای رسیده نیز همین قسمت وجود دارد و آنچه از بزرگان دین می‌باشد دارای اثری خاص است مانند ادعیه صحیفه علویه و صحیفه سجّادیه و همچنین دعای صباح و کمیل و ابوحمزه و دعای وداع رمضان و دعای

افتتاح و مانند آنها که هر یک دارای جهانی روح و حقیقت می‌باشد ولی البته این اثرات برای کسی است که درد عشق و محبت و شوق سلوک و طریق بندگی و معرفت در او وجود داشته و جویای خداوند محبوب و معبود خود باشد و در هر کوی و برزنی در جستجوی او بوده و از صمیم قلب نگران معانی آن الفاظ باشد و گرنه هر کس آن بهره را از آنها نمی‌برد.

دعای ابوحمزه توسط آقای رجبعلی تجلی سبزواری بنام نیاز تجلی بنظم ترجمه شده و آن مرحوم الحق در این ترجمه ویژه در مقدمه آن داد سخن را داده و ثابت کرده که نه تنها قصد سخن‌پردازی نداشته و بترجمه محض اکتفاء ننموده بلکه معانی دعای ابوحمزه را در دل خود جای داده ابتداء خود از آن بهره برده و بعداً بهره معنوی خود را از آن دعا بصورت الفاظ فارسی از زبان خارج کرده و بدیگران اهداء نموده است و خواندن آنها نشان می‌دهد که سراینده آن ابیات نیز دارای احساسات و عواطف نیازمندان‌ای بوده و با خدای خود راز و نیاز و سوز و گدازی داشته است.

نگارنده نیز بموجب اشاره پدر بزرگوارم جناب آقای صالحعلی شاه که پس از اصرار مرحوم تجلی در این باب صادر شد آنرا به نثر ترجمه و سپس مرحوم تجلی آنرا منظوم نموده است و شرح حال ابوحمزه را نیز بقدر وسع نوشتم و بعداً نیز دو نفر از بندگان آستان ولایت ائمه اثنی عشر علیهم السلام آقایان حاج میرسید حسن میرعمادی و محمدعلی حمیدزاده که هر دو در طریق فقر و سلوک وارد و مجاور عتبه عرش درجه حضرت ثامن الائمه علی ابن موسی علیه السلام بودند در سال 1321 شمسی بچاپ آن اقدام نمودند.

اکنون از این چهار نفر دو نفر آقایان رجبعلی تجلی و حاج میرسیدحسن میرعمادی دست از این جهان ناپایدار شسته و رخت از آن بر بسته‌اند ولی آنها در حقیقت نمرده و نامشان به آثار و یادگارهای نیک زنده و پایدار است و دوستان و آشنایان آن دو همواره با نیکی یادشان کنند و از یادشان نبرند.

از جمله همین اثر نیک است که از آنها بیادگار مانده است و هر که می‌خواند برای هر دو طلب آمرزش می‌کند من نیز طبق وظیفه ایمانی و بیاد آن دو شادروان چندجمله در حالات آن دومی نویسم.

مرحوم میرزا رجبعلی تجلی سبزواری فرزند ملاحسن قناد و او فرزند ملاً عبدالجواد واعظ مشهدی بوده و ملاحسن در سبزواری توفیق داشته میرزا رجبعلی در 12 رجب 1300 قمری در آنجا متولد شده از شش سالگی به مکتب رفته و بعداً بخواندن کتب نحو و صرف و عروض و سایر علوم ادبی پرداخته و به علوم ادبی و شعر علاقه زیادی داشت به مجالست دانشمندان و استفاده از محضر آنان راغب بود تا آنکه در سال 1318 قمری در زمان مرحوم حاج ملاًسلطان محمدسلطان علیشاه خدمت فرزند ایشان جناب حاج ملاًعلی نورعلی شاه والد بزرگوار جناب آقای صالحعلی شاه رسیده و به رشته فقر و سلوک راهیابی شد و با نهایت علاقه و محبت در طریق فقر قدم زد. تجلی دارای طبعی سرشار بود و از موقعی که در طریق سلوک وارد شد اشعار او دارای روح و حقیقتی گردید که در شنونده و خواننده بیشتر تأثیر می‌کرد.

در سال 1327 قمری به کارهای دولتی داخل و تا سال 1363 قمری (1323 شمسی) وارد کار بود و در آن سال بواسطه ضعف بنیه تقاضای بازنشستگی نمود و در سال 1327

(1368) قمری مریض شده و در اوایل دی ماه 1327 (20 صفر 1368) بدرود زندگانی نمود رحمه‌الله علیه.

میرسیدحسن خان میرعمادی اصلاً اهل تهران و سالها به کارهای دولتی اشتغال داشت و مدتی در کاشمر با مرحوم حسینعلی خان موثق السلطان مشغول بکار بود در آن موقع به همراهی آن مرحوم به بیدخت خدمت مرحوم نورعلیشاه رسیده و در طریق سلوک وارد گردید و نهایت علاقمندی را داشت و در راه مذهب و دیانت از هیچ نوع فداکاری مضایقه نمی‌نمود و روز بروز بر حال محبت ایشان افزوده می‌شد پس از چندی از کاشمر به مشهد منتقل و چندسالی در دارائی استان مشغول کار بود و بعداً تقاضای بازنشستگی نمود و به شغل کشاورزی مشغول گردید و چون علاقه فقری ایشان در ازدیاد و در خدمت برادران دینی و همچنین درماندگان از مساعدت مالی و لسانی و غیر آن دریغ نمی‌داشت خداوند نیز بدو برکت می‌داد.

در سال 1311 شمسی (1351 قمری) در ملازمت جناب آقای صالحعلی شاه به عتبات عالیات مشرف شده و خدماتی نمود بعد از آن نیز سفر دیگری به عتبات کرد آخرین سفری که انجام داد سفر حج و زیارت خانه خدا بود که به همراهی نگارنده و جمع دیگری که شرح آنرا در یادداشتهای سفر حج مفصلاً نوشته‌ام برای زیارت حرکت کرده و در عید اضحی 1369 قمری (اول مهرماه 1329) توفیق تشرّف و انجام اعمال حج برای ما حاصل بود پس از اتمام حج با ایشان و چند نفر دیگر از همراهان به شام و لبنان و مصر و بعداً به کشور هاشمی اردن مسافرت نموده و از آنجا به عتبات عالیات مشرف شده و سپس به ایران مراجعت نمودیم. در تاریخ هجدهم ذیقعد سال 1370 مطابق 30

مرداد 1330 بر اثر سکت قلبی در مشهد مقدس بدرود زندگی نمود و در جوار حضرت
ثامن الائمه «ع» مدفون گردید رحمه الله علیه.

اکنون که نسخه نیاز تجلی کمیاب شده و علاقمندان بدان دسترسی ندارند آقای
حمیدزاده طبق روش پسندیده خود که همواره نسبت بدوستان و برادران دینی نهایت
علاقمندی داشته و دارند و به باقی گذاشتن یادگارهای نیک نیز راغب می‌باشند برای
توسل به بزرگان دین و اظهار نیازمندی بساحت مقدس حضرت سیدالساجدین «ع» و به
جهت یاد از آن دو شادروان و شادی روان آنان به تجدید چاپ آن اقدام نموده از
نگارنده نیز خواهش کردند که تجدید نظری در ترجمه نثر آن بنمایم نگارنده نیز
خواهش ایشان را پذیرفته و در بعضی عبارات اصلاح مختصری نمودم امیدوارم این
بضاعت مزجاة در پیشگاه والی مصر ولایت مورد قبول واقع گردد.

از دانشمند محترم آقای سیدمصطفی صفوی نیز که از برادران ایمانی و از کارمندان
عالی رتبه وزارت فرهنگ می‌باشند و با مشاغل زیاد بنا به تقاضای اینجانب زحمات
چاپ و تصحیح اوراق را متحمل شده‌اند تشکر نموده و ازدیاد عزت و موقّیّت ایشان را
خواستار و امیدوارم حال نیاز ایشان بدرگاه بی‌نیاز که سرمایه واصل همه خیرات است
افزون گردد.

از خداوند متعال توفیق آقای حمیدزاده و ایشان را خواستار و از خوانندگان درخواست
دارم که هنگام مطالعه این کتاب از من و آنان بنیکی یاد کنند.

سلطانحسین تابنده گنابادی

رجب المرجّب 1373 فروردین 1333

مقدمه چاپ اول

بنام پذیرنده درخواستها

مثلی است معروف که «آنچه از دل خیزد دردل نشیند» هرآنچه از دل خیزد بدل بگیرد جای این مثل کاملاً از نظر روانشناسی درست و با مبادی فلسفی نیز وفق میدهد زیرا مرکز عواطف و احساسات دل است چنانکه مرکز ادراک و اراده دماغ می‌باشد و دل و دماغ با یکدیگر ارتباط کامل دارند و چون این سه قوه مظاهر نفس انسانی می‌باشند توجه نفس بمراکز که دماغ و دل است بیشتر از سایر اعضا می‌باشد و آنچه از انسان صادر می‌شود هرچه بیشتر به این دو مرکز ارتباط داشته باشد تأثیر نفسانی آن زیادتر و اگر ارتباط آن کم باشد تأثیر هم کم است. مثلاً نگاهی که از روی شدت محبت یا کینه باشد فوری در طرف تأثیر می‌کند ولی نگاههای معمولی که از اعمال انعکاسی¹ است و دماغ را در آن دخل و تصرفی نیست آن تأثیر را ندارد. همچنین گوش دادن که بستگی کامل به مراکز فعالیت بدن دارد با شنیدن که باز یک نوع عمل انعکاسی است فرق دارد.

سخن گفتن نیز چنین است و آنچه بر اثر تفکر و به تحریک احساس بر زبان آید و راز درون گوینده را حکایت کند در شنونده نیز ایجاد احساس و عاطفه نموده و در دل او تأثیر می‌کند و سخنانی که مکثات دل را شرح دهد و ظاهر سازد و با احساسات قلبی همراه باشد علاوه بر اینکه پرده صماخ را مرتعش نموده و استخوانهای گوش را متشنج

1- اعمالی که بر اثر تحوّل آثار وارده بر بدن با آثار صادره، از شخص ظاهر میشود و دماغ را در آن دخل و تصرفی نیست اعمال انعکاسی نامیده میشود.

می‌کند دل را نیز خبردار می‌نماید مثلاً راز و نیاز و ناله‌های جانگداز عاشق دل سوخته هر صاحب‌دلی را متأثر می‌کند.

گوئی درد درون عاشق به واسطه سخنان جانسوز او از گوش شنونده گذشته همچون اثر مغناطیسی در دل او جای می‌گیرد. آری چنین است همانطور که نگاه جانسوز معشوق دل عاشق را از جاکنده بسوی خود می‌کشاند ناله دردناک عاشق نیز دل هرباخبری را تکان می‌دهد.

کلمات بزرگان دین نیز که همه از روی حقیقت سخن گفته‌اند همین تأثیر را دارد بویژه دعاهائی که هنگام راز و نیاز با محبوب حقیقی و اظهار عجز و بندگی از سوز دل و صمیم قلب بر زبان آن بزرگواران جاری شده برای سالکان راه حق حکم تازیانه سلوک را دارد که آنان را متذکر و آگاه نموده و راه و رسم بندگی را می‌آموزد.

از جمله دعای ابو حمزه ثمالی است که بر زبان چهارمین پیشوای شیعه علی بن الحسین علیه السلام جاری شده و هر جمله آن دارای بسی رموز توحید و اسرار سلوک می‌باشد و از حالت جذب و شوق و سوز و گداز گوینده آگاهی می‌دهد.

خواندن این قبیل دعاها با توجه و التفات به معنی برای رونندگان راه و مشتاقان آن درگاه بسیار مفید می‌باشد و حال نیازمندی و بندگی و شور و جذب را اشتداد می‌دهد و همانطور که ترجمه این دعاها بقصد خدمت به دیانت مطلوب است چاپ و انتشار آنها نیز خدمتی بعالم عرفان محسوب می‌شود.

ازین رو آقایان میرسید حسن میرعمادی و محمدعلی حمیدزاده که از بندگان آستان ولایت و معتکفان آن درگاه می‌باشند تصمیم گرفتند این دعا را با ترجمه نثر و شرح

حال ابو حمزه که بقلم نگارنده است و ترجمه نظم که اثر طبع آقای تجلی سبزواری است به چاپ برسانند.

نگارنده از زحمات ایشان سپاسگزاری نموده و موفقیتشان را از درگاه پروردگار خواستارم.

امید که خوانندگان نیز ما را به دعای خیر یاد نموده و بر لغزشها خرده نگیرند.

مگر صاحب‌دلی روزی برحمت کند در حق مسکینان دعائی

درخاتمه نیز از آقای همایونفرمدیر بنگاه پروین که وسائل تسهیل چاپ این کتاب را فراهم آورده‌اند سپاسگزاری می‌کنم.

سلطان حسین تابنده گنابادی

اوّل تیر 1321 مطابق 7ج 1361/2

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مقدمه

بنام خداوند جان و خرد کزین برتر اندیشه برنگذرد

پس از ستایش خداوند یکتا درود بر روان پاک محمد مصطفی (ص) و فرزندان نیک نهاد او باد.

مذهب برای بشر مطابق تحقیقات روانشناسی از اصول و لوازم اولیّه تکامل است و همیشه انسان در مقام این بوده که معنای حیات و مقصود از زندگانی را بداند و بفکر پیدا کردن آفریننده بوده و حسّ خداجوئی در نهاد او وجود داشته است.

همه هستند سرگردان چوپرگار پدیدآورنده خود را طلبکار

مذهب همواره راهی برای تعبیر جهان و حوادث آن بدست انسان می‌دهد و زندگانی را برای اودارای حقیقت و روح می‌کند. از این رو مقام مهمی را در حیات بشر و جامعه بشریت دارا می‌باشد چنانکه جیمس برایس¹ یکی از نویسندگان انگلیسی می‌گوید: «هیچگاه ملتی بدون مذهب پا به عرصه وجود نگذاشته، البته عده‌ای از افراد بسیار متمدن در ملل بدون مذهب زندگی می‌کنند ولی آنها نیز پرورش یافتگان محیط مذهبی می‌باشند.» کسانی که این حقیقت را منکرند در واقع با فطرت انسانیت مخالفت نموده‌اند.

لیکن این حقیقت میان هر مذهب و گروه بنامی جلوه گرشده و گروهی را به خطا و اشتباه انداخته است بطوری که بعضی به جماد و نبات متوسّل شده و آنها را پرستش

1-James Bryce

کنند گوئی چشم و گوش آنان کور و کر گردیده و فکرشان اختلال پیدا کرده که موجودات پست تر از خود را خدا و معبود خود فرض نموده‌اند.

هر چه فکر بشر کاملتر شده ادیان و مذاهب هم بصورت کاملتر و مطابق افکار و جامعه و محیط ظهور کرده‌اند لیکن دیانات حقّه در اصل توجّه به مبداء غیبی به هیچوجه با یکدیگر اختلافی نداشته و همه به پرستیدن خداوند یکتا دعوت نموده‌اند و فقط در اصول اجتماعی فرق پیدا شده ولی هر یک از آنها که بهتر با محیط تطبیق می‌کند کاملتر است مثلاً دیانات موسی «ع» مطابق محیط و جامعه مصر در سه هزار و پانصد سال پیش ظهور کرد و چون مردم مصر در آن موقع به مادّیات علاقه زیادی داشتند موسی در احکام و قوانین جنبه مادّیت را بیشتر رعایت نمود ولی عیسی «ع» برای حفظ تعادل و از بین بردن افراط پیروان موسی در مادّیات به معنویات بیشتر اظهار علاقه نمود لیکن حضرت محمد «ص» جامع ظاهر و باطن شده و در دین خود هر دو جنبه را تکمیل کرد.

جمع صورت با چنین معنی ژرف می‌نیاید جز ز سلطانی شگرف

جانشینان او نیز جامع بودند چنانکه امیرالمؤمنین علی «ع» خود برای امرار معاش کوشش می‌فرمود و عملاً به مسلمانان می‌آموخت که لاَمَعَادَ لِمَنْ لا مَعَاشَ لَهُ و همه آن بزرگواران در مقام توجّه به دنیا بطوری کوشش بخرج می‌دادند که یک نفر مادّی صرف بنظر می‌آمدند که گاهی بعضی دشمنان و مخالفین بر آن بزرگواران در توجّه به دنیا اعتراض و ایراد می‌نمودند در صورتی که کار دنیا به هیچوجه مخالف دین نیست و آنچه با دوستی خدا مخالفت دارد، داشتن دارائی دنیا و تجمّل نیست بلکه فقط دوستی دنیا مذموم است. ولی در عین حال چنان توجّه به غیب و مبداء داشتند که در حال راز و نیاز با پروردگار با نهایت سوز و گداز از خود فانی بودند و دعائی که در آن موقع بر زبان آنان جاری

می‌شد در هر شنونده صاحب‌دل تأثیر می‌نمود و مانند شعله آتشی است که هر مستعدی چون آنها را بخواند آتش شوق در درون او شعله‌ور شده و او را بی‌خود می‌کند.

یکی از دعاهای نامبرده دعای معروف ابوحمزه ثمالی است که بر زبان علی بن الحسین «ع» یکی از پیشوایان اسلام هنگام راز و نیاز با محبوب جاری شده و گوئی سوز درون او درین کلمات پنهان گردیده و خواننده را متأثر و مجذوب می‌سازد.

و چون این دعا به زبان تازیست و توده پارسی زبان از فهمیدن معنای آن بی‌بهره‌اند پدر بزرگوارم آقای حاجی شیخ محمدحسن¹ «صالح‌علی شاه» روحی فداه به حقیر سلطان‌حسین تابنده اشاره فرمودند که آن را ترجمه کنم و ضمناً شرح حال مختصری از ابوحمزه که این دعا بنام اوست ضمیمه نمایم.

این بنده برای اطاعت امر با عجله آن را ترجمه نمودم و نیز آقای تجلی سبزواری که از راهروان نیک‌سیرت و یکی از شعرای خراسان محسوبند بر حسب اجازه معظّم له ترجمه آنرا بنظم آورده و برای ازدیاد بهره آن تقاضا نمودند که اینجانب ترجمه نثری آنرا ضمیمه منظومه ایشان نمایم که تماماًتر گردد.

دراین هنگام که توفیق یار شده خیلی مایل بودم شرحی برای آن دعا بنویسم ولی گرفتاریهای روزگار که هرکس فراخور حال از آن بی‌بهره نیست و اندک بودن مجال و فرصت و بعلاوه نداشتن سرمایه علمی کافی از انجام آن مانع گردیدند.

1- با نهایت تأثر و تأسف آن بزرگوار در سحرگاه پنجشنبه نهم ربیع الثانی 1386 مطابق 6 مرداد 1345 ما را بفراق خود مبتلا و فقرا را خاک بسر نمود و روح مقدّسش بعالم قدس پرواز کرد حُزناً طویل آبی آن یُنْجلی اَبداً.

این ترجمه علاوه برآنکه اثر معنوی و روحی اصل دعا را دارا نیست فصاحت و روانی زبان فارسی را نیز ندارد ولی برای اینکه اطاعت امر کرده باشم مطابق استعداد فکری خود در اصلاح آن کوشیدم و چون دستور زبان فارسی و ترتیب کلمات با نحو و صرف عربی فرق دارد ازین رو در بیشتر موارد مقید به ترجمه عین عبارت نشدم و به معنی پرداختم که حتی الامکان سلاست داشته باشد و گاهی هم شعری به مناسبت اضافه نمودم. امید که خوانندگان مرا به نیکی یاد و به دعا شاد نمایند.

سلطان‌حسین تابنده گنابادی

رمضان 1360 مطابق مهرماه 1320 خورشیدی

شرح حال ابو حمزه ثمالی

نام ابو حمزه ثابت و کنیه اش ابوصفیه و پدرش دینار نام داشت و بعضی هم ابوصفیه را کنیه پدرش گفته‌اند.

ابو حمزه اهل کوفه و از قبیله ثماله بود این کلمه بنا بر مشهور با ضمّ ثای سه نقطه و بعضی هم با کسر ثاء گفته‌اند و بقول ابن خلّکان با فتح لقب عوف بن اسلم بن احجن بن کعب بن عبدالله بن مالک بن نصر ابن ازد بود¹ و این کلمه را به کسی گویند که هنگام قحطی و سختی پیروان و قوم و زبردستان خود را اطعام کند و چون عوف در موقع قحطی همه قوم و قبیله خود را میهمان کرد و طعام داد ازین رو بدین نام موسوم گردید.

طایفه ثماله همانطور که از سلسله نیاکان ابو حمزه معلوم می‌شود به قبیله ازد می‌پیوندد و از دبا فتح همزه و سکون زاء نام پدر یکی از قبایل مهمّ و معروف عرب است که به کهلان می‌رسد و رشته پدر و نیاکان او را بدین طریق ذکر کرده‌اند: از دین² غوث بن نبت بن مالک بن کهلان بن سبأ بن یشحب بن یعرب بن قحطان و از قبیله ازد چند شاخه و شعبه جدا شده از جمله دو قبیله اوس و خزرج که قبیله های مهم مدینه بودند و دیگر غسان و طایفه ثماله نیز از ازد منشعب شده است.³

قبائل کهلان و حمیر ابتداء در کنار فرات زندگی می‌کردند و از آنجا به یمن مهاجرت نمودند سپس بتدریج در سایر قسمت‌های شبه جزیره عربستان منتشر شدند.

شیخ صدوق گفته است که ابو حمزه از بنی ثماله نبوده بلکه از بنی ثعل بوده ولی چون در میان بنی ثماله منزل داشت باین اسم نامیده شد و ثعل بضمّ ثای سه نقطه و فتح عین بی نقطه همچون سرد نام پسر غوث بن عمرو است که پدر یکی از قبائل طی بوده و بنابراین قول ابو حمزه از قبیله طی بوده نه از قبیله ازد و قبیله طی در کهلان به قبیله ازد می‌پیوندد و کهلان با حمیر در سبأ بهم می‌رسند و قبایل سبأ از عرب عاربه می‌باشند.⁴

بر چند قبیله باشد و هر قبیله مشتمل بر چند عماره و هر عماره منقسم بچند بطن و هر بطن دارای چند فخذ و هر فخذ دارای چند فضیله (با صاد) و هر فضیله دارای چند عشیره است.

مثلاً مینویسند خزیمه و عدنان شعب است و کنا نه قبیله ای و قریش عماره و قصی بطن و هاشم فخذ و عبّاس فضیله و در موضوع مورد ذکر ما سبأ شعب و کهلان و حمیر قبیله و ازد و طی عماره و ثعل بطن محسوب میشوند.

4- مورّخین عرب را به سه دسته تقسیم کرده‌اند یکی عرب بائده یعنی عربهایی که بکلی از بین رفته و منقرض شده‌اند و اطلاع کاملی از آنها در دست نیست مانند قبایل عاد و ثمود و طسم و جدیس و غیر آنها. دوّم - عرب عاربه یعنی کسانیکه عرب واقعی بوده و نام آنها در تاریخ ثبت است و آنها فرزندان قحطان میباشند و قبایل جرهم و کهلان از این دسته‌اند. سوّم - عرب مستعربه یعنی کسانیکه بواسطه انتساب با اعراب عاربه عرب شدند و آنها فرزندان اسمعیل پسر ابراهیم میباشند که باقیله جرهم وصلت کرد و عرب مستعربه از او بوجود آمدند و چون جدّاعالی آنها عدنان بود ازینرو بعداً عدنانیون معروف شدند و ابتدای پیدایش آنها در مکه بود و بعداً در سایر اطراف جزیره العرب منتشر شده و با قبائل قحطان که از اعراب عاربه بودند امتزاج و آمیزش پیدا کردند و بعضی ملل عرب کنونی ازین سه دسته اعراب نیستند بلکه پس از اسلام بتدریج ملیّت عرب را پذیرفتند ازینرو جزء این تقسیم نمیشاند مانند غالب اعراب ممالک اسلامی از «سوریّه و مصر و مراکش و غیر آنها و این تقسیم

1- رجوع شود به تنقیح المقال تألیف شیخ عبدالله ما مقانی

2- رجوع شود به الوسیط تألیف شیخ احمد الاسکندری و شیخ مصطفی العنانی چاپ مصر.

3- مورّخین و علمای انساب و لغت در عرب برای طبقات انساب تقسیماتی از نظر کلی ذکر کرده‌اند با اینطور که: شعب بفتح شین و سکون عین نسب اوّل و عبارت از نژاد و طائفه معظّمی است که مشتمل

تاریخ تولد ابو حمزه در کتب رجال و تاریخ ذکر نشده ولی آنچه بدان قطع داریم آنست که درک زمان حضرت علی بن الحسین زین العابدین «ع» و محمد بن علی الباقر «ع» را نموده و تواریخ در این قسمت اتفاق دارند و بنا به قول بیشتر صاحبان رجال بلکه نزدیک به اتفاق زمان حضرت صادق «ع» را نیز درک نموده و به عقیده جمعی از آنان خدمت حضرت کاظم «ع» نیز رسیده است بلکه از ظاهر بعضی روایات که بعداً ذکر می‌کنیم این طور بنظر می‌رسد که خدمت ائمه «ع» پیش از سجّاد «ع» هم رسیده است ولی عقیده عموم برخلاف اینست.

شیخ ابو عمر و کشی محمد بن عمر بن عبدالعزیز که از مهمترین صاحبان رجال و نویسندگان حالات اصحاب ائمه علیهم السلام است در رجال خود گفته که بخطّ ابی عبدالله محمد بن النعمان الشاذانی دیدم که نوشته بود از فضل¹ بن شاذان شنیدم که گفت از ثقه‌ای شنیدم که حضرت رضا علیه السلام فرمود:

أَبُو حَمَزَةَ فِي زَمَانِهِ كَلْقَمَانَ فِي زَمَانِهِ وَذَلِكَ أَنَّهُ خَدَمَ أَرْبَعَةَ مَنَاعِلِيَّ بَنِي الْحُسَيْنِ وَمُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ وَجَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ «ع» وَبُرْهَةً مِنْ عَصْرِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ «ع».

یعنی ابو حمزه لقمان زمان خود بود او چهار نفر از ما را خدمت کرده و از آنها کسب فیض و تحصیل علم نموده و آن چهار عبارتند از علی بن الحسین «ع» و محمد بن علی «ع»

مخصوص کسانی است که از ابتداء ملیّت عربیّت راداشتند و دسته اخیر را که پس از اسلام عربیّت را پذیرفتند در تاریخ ادبیّات عرب عرب مستحدثه و محدثه می‌گویند.

1- فضل از اصحاب حضرت هادی و حضرت عسکری علیهما السلام بوده و از بزرگان فقهای متقدمین شیعه است.

و جعفر بن محمد علیه السلام و اندکی از زمان موسی بن جعفر علیه السلام را نیز درک نمود.

منظور آنست که از بس در کمالات و علوم کوشش کرد بجائی رسید که در علم و حکمت لقمان زمان خود گردید و دنباله همین حدیث است:

وَيُونُسُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ هُوَ سَلْمَانُ فِي زَمَانِهِ

ولی خود «کشی» در حالات یونس این طور روایت کرده که:

أَبُو حَمَزَةَ الثَّمَالِيَّ فِي زَمَانِهِ كَسَلْمَانَ فِي زَمَانِهِ

و از حضرت صادق علیه السلام نیز همینطور روایت شده و این مناسب‌تر است یعنی ابو حمزه در مراتب معرفت و کمال سلمان زمان خود بود و این مخالفت ندارد که درباره یونس بن عبدالرحمن نیز رسیده باشد زیرا یونس پس از حمزه بود و درک زمان حضرت کاظم و حضرت رضا «ع» را نموده است.

این حدیث دلالت و تصریح می‌کند بر اینکه ابو حمزه درک زمان ائمه پیش از حضرت زین العابدین «ع» ننموده ولی زمان اندکی را خدمت حضرت کاظم «ع» رسیده است.

مؤید این مقال است آنچه در رجال مامقانی از داود رقی نقل شده که از یک نفر خراسانی که به زیارت قبر امیرالمؤمنین علی علیه السلام می‌رفت نقل کرده که گفت پس از زیارت قبر امیرالمؤمنین علیه السلام و ورود به کوفه جمعی را دیدم که گرد یک نفر نشسته و به سخنان او گوش می‌کنند چون نزدیک شدم فهمیدم که از شیعیان می‌باشند پرسیدم این پیرمرد کیست گفتند ابو حمزه است من هم نشستم در بین سخن گفتن او عربی آمد و گفت از مدینه آمده‌ام و در آنجا بودم و دیدم که جعفر صادق علیه السلام از دنیا رفت ابو حمزه از شنیدن این خبر صیحه کشید و گریه

کرد و ناله نمود و افسوس خورد سپس پرسید آیا وصیتی کرد؟ عرب گفت درباره پسرش عبدالله و موسی و درباره منصور وصیت کرد. ابوحمزه گفت سپاس خدای را که ما را گمراه نکرد و ما را به کوچک راهنمایی نمود و بزرگ را شناسانید و امر بزرگ را پوشانید. پس از آن به پهلوی قبرامیرالمؤمنین علیه السلام رفت و زیارت نمود و نماز خواند.

خراسانی گفت من پیش رفتم و معنی کلامش را پرسیدم گفت بزرگ دارای عیب بدنی است و کوچک را که نام برد برای این بود که جانشین خود قرار داده و وصی نموده است و بواسطه وصیت به منصور امر بزرگ امامت را از او پنهان کرده که اگر منصور سؤال کند وصی او کیست بگویند ترا وصی نموده است و از این رو منصور جانشین واقعی او را نشناسد سپس خراسانی بمدینه رفت و خدمت کاظم علیه السلام رسید و قضیه را از او سؤال کرد فرمود: «مگر ابوحمزه در سر قبرامیرالمؤمنین علیه السلام برای شما نگفت؟! و مؤمن که دل او به نور خدا روشن شده باشد علم او کامل است.»

مراد از عبدالله پسر بزرگ آن حضرتست که پس از اسمعیل بزرگترین فرزندان او بود و بواسطه اینکه پاهایش خیلی پهن بود با فطح معروف بود و مراد ابوحمزه آنست که مطابق حدیث:

لَمْ يَزَلِ الْإِمَامُ مُبْرِيٍّ مِنَ الْعَاهَاتِ.

امام بایستی کامل الخلقه بوده و دارای عیب یا نقص واضح بدنی نباشد و چون پای عبدالله زیاده از حد عادی پهن بوده حضرت صادق علیه السلام او را شناساند که شیعه بدانند او امام نیست و بعلاوه عبدالله مطابق بعضی اخبار در زمان پدر اطاعت کامل از

آنجناب نداشت و مورد لطف نبود و به عقاید خلاف شیعه مانند حشویّه¹ و مرجئه² تمایل داشت ازین رو لایق امامت نبود. از این روایت و از حدیث سابق مقام و فضل ابوحمزه نیز معلوم می شود و بواسطه بلندی مقام و عظمت شأن او خبری که از او نقل شده هر چند دیگری غیر از او نقل نکرده باشد نزد فقهای شیعه مورد قبول است و خبر واحد او مانند اخبار متواتره پذیرفته و مقبول فقهاء می باشد.

ابوحمزه فن حدیث را ابتداء از انس و عامر بن شراحیل شعبی که هر دو از عامّه و اهل سنت بودند فراگرفت و نزد ائمه و پیشوایان شیعه نیز کسب فیض نموده و مستبصر گردید ابونعیم ربیع بن عبدالله بن جارود بن ابی سیره هذلی که از ثقات اصحاب صادق و کاظم علیهما السلام بوده نزد ابوحمزه تلمذ نموده و جمعی دیگر نیز از خدمت او کسب فیض کرده اند.

1- حشویّه یکدسته از اهل سنت بودند که عقل را بهیچوجه مدخلیت در عقاید نمیدادند و اصول رانیز از روی نقل ثابت میکردند ازینرو باین اسم موسوم شدند و بعضی هم گفته اند چون بیشتر سران آنها اهل حشو خوزستان بودند ازینرو باین اسم نامیده شدند.

2- مرجئه کسانى هستند که معتقدند مجازات مسلمینی که مرتکب گناهان کبیره شده اند فقط در روز قیامت معلوم خواهد شد و هیچ مسلمی تاابد در جهنم نخواهد ماند و این دسته برخلاف شیعه و خوارج خلافت بنی امیه را باطل و غضب نمیدانستند و آنها را اولوالامر میگفتند و در حقیقت برای طرفداری از بنی امیه و از طرف آنها که حزب حاکم بودند پیداشدند و تقویت گردیدند و آنها نیز چندین فرقه شدند که بعضی هم طرفدار خوارج بودند و دشمنی با علی علیه السلام هم داشتند و عبدالله در بعض عقائد اصولی طرفدار آنها بود ولی نه آنکه دشمنی با علی داشته باشد بلکه از خاندان رسالت بود.

از ابو حمزه منقول است که گفت روزی بقصد زیارت حضرت باقر علیه السلام از خانه بیرون آمدم و چون نزدیک منزل آنجناب رسیدم از خانه بیرون می‌آمد و لبهای او به چیزی متکلم بود من در شگفت شدم که با خود چه می‌گوید فرمود گمان می‌کنم از جنبش لبهای من در حیرت شدی؟ عرض کردم بلی. فرمود هر کس پی کاری از خانه بیرون رود و این دعا را بخواند بمقصود می‌رسد و آن دعا اینست:

اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ خَيْرَ أُمُورِي كُلِّهَا وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ خَيْرِ الدُّنْيَا وَعَذَابِ الْآخِرَةِ.

یعنی خدایا من از تو نیکو شدن کارهای خود را درخواست دارم و بتو از زیان این جهان و عذاب آن جهان پناه می‌برم. و در بعضی کتب در دعای مذکور این چند کلمه در ابتدای دعا اضافه روایت شده:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ حَسْبِيَ اللَّهُ تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ تَاخِرَ.

البته مقصود از این دعا و همچنین تمام دعاها توسل قلبی است که در حدیث بحضور قلب تعبیر شده و در همه عبادات لازم است و در هر کاری که انسان بخواهد وارد شود و بدان قصد از خانه بیرون رود باید توکل بر خدا داشته و از او گشایش بخواهد تا بمقصود برسد. و هر دعا و عبادتی که بحضور قلب و توجه کامل و خلوص نیت و نماینده احساسات درونی و عواطف قلبی گوینده باشد مقبول درگاه حق است ولی اگر تنها لقلقه زبان بوده و دل از آن بی خبر باشد مؤثر نیست که آیه شریفه:

وَأَذْكُرُّ رَبِّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرُّعًا وَخِيفَةً^۱ وَدُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ اشاره باین است:

۱- قرائت مشهور خیفه بتقدیم یاء برفاء از ماده خوف میا شد و بعضی هم خفیه که از ماده خفاء میا شد قرائت نموده‌اند ولی در اوائل همان سوره است ادعوا بکم تضرعاً و خفیه که بتقدیم فاء بریاء قرائت شده است.

سید بن طاوس ابوالقاسم رضی الدین علی بن موسی بن محمد بن طاوس در کتاب مهج الدعوات از عمران بن اعین در ذکر ادعیه منسوبه به مولانا زین العابدین علیه السلام از ابو حمزه نقل کند که گفت مرا پسری بود. روزی بسختی بر زمین افتاده و دستش شکست او را نزد یحیی بن عبدالله شکسته بند بردم چون دست را دید گفتم این دست شکسته است، صبر کن تا بروم وسائل تهیه نموده و آنرا اصلاح کنم چون تنها شدم افسرده و دلشکسته گردیده و دعائیکه از علی بن الحسین زین العابدین علیه السلام تعلیم گرفته بودم خواندم و بدرگاه خدا متوسل شدم و بر اثر توسل معنوی و خواندن دعا دستش بهبودی یافت چون یحیی برگشت دست را سالم دید گمان کرد دست ناقص آن دست دیگر است و آنرا بدقت مشاهده نمود ولی هر دو دست را سالم یافت و تعجب کرده گفت از سحر و جادوی شما عربان دور نیست گفتم جادو نبود بلکه بواسطه دعائی که علی بن الحسین علیه السلام به من تعلیم نموده و بر اثر توسل بدرگاه خدا شفا یافت. گفت مرا هم این دعا تعلیم کن. گفتم با آن جسارت که تو نمودی میسر نیست و بعلاوه از اسرار است و کسی غیر از شیعیان و پیروان امین آن نیست.

عمران گفت من ابو حمزه را سوگند دادم که آن دعا را بمن تعلیم کند ابو حمزه گفت این حکایت را برای آن نقل کردم که تو بیاد گرفتن تشویق شوی اکنون بنویس که من بگویم سپس ابو حمزه بخواندن دعای مشغول شد و عمران آنرا نوشت و بعضی می‌نویسند که ابو حمزه موضوع را خدمت حضرت صادق علیه السلام عرض کرد فرمود چون دعا با رضا موافق بود خداوند بزودی دعای ترا اجابت کرد. دعائی که فرمودند نسبتاً مفصل است و ابتدای آن این است:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ يَا حَيُّ قَبْلَ كُلِّ حَيٍّ يَا حَيُّ بَعْدَ كُلِّ حَيٍّ يَا حَيُّ مَعَ كُلِّ حَيٍّ يَا حَيُّ حِينَ لَا حَيٍّ يَا حَيُّ يَبْقَى وَيُفْنِي كُلَّ حَيٍّ لِإِلَهِ إِلَّا أَنْتَ يَا حَيُّ يَا كَرِيمُ يَا مُجِيبَ الْمُوتِي يَا قَائِمُ عَلَيَّ كُلِّ

نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ إِنِّي اتَّوَجَّهْتُ إِلَيْكَ وَأَتَّوَسَّلُ إِلَيْكَ وَاتَّقَرَّبُ إِلَيْكَ بِجُودِكَ وَكَرَمِكَ وَرَحْمَتِكَ
الَّتِي وَسَّعَتْ كُلَّ شَيْءٍ

تا آخر دعای شریف که در کتاب مهج الدعوات مذکور است و در این دعا اسامی متبرک ائمه معصومین تاحجه قائم عجل الله فرجه ذکر شده است. چند دعای دیگر هم ابوحمزه روایت کرده از جمله دعائی است بنام دعای جامع که کلینی هم روایت کرده و در مهج الدعوات هم ذکر شده و ابوحمزه آنرا از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده و اول آن این است:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ
وَرَسُولُهُ آمَنْتُ بِاللَّهِ وَبِجَمِيعِ رُسُلِ اللَّهِ وَبِجَمِيعِ مَا أُرْسِلَ بِهِ رَسُولُ اللَّهِ كَمَا فِي كِتَابِ مَهْجِ
تَمَامًا مَذْكُورًا.

دعائی هم که بنام ابوحمزه معروف و مخصوص سحرهای ماه رمضان می باشد دعائی است که از حضرت زین العابدین علی بن الحسین علیه السلام نقل شده و شیخ طوسی در کتاب مصباح المتعجب ذکر نموده است.

مجلسی سند این دعا را در جلد بیستم بحار بدین طریق ذکر میکند: که ابو محمد هارون بن موسی تلکبری¹ باسناد خود از حسن بن محبوب از ابی حمزه ثمالی نقل کند که علی بن الحسین علیه السلام شبهای ماه رمضان نمازی خواند و عبادت می کرد و چون

1- این کلمه مرکب است از تَلَّ بِشَدِيدِ لَامٍ وَ عَكْبَرِ بِضَمِّ اَوَّلٍ وَ سَوَمٍ بِرُوزْنِ قَنْفَذٍ كَمَا فِي كِتَابِ مَهْجِ
بِزُرَّانٍ كَمَا فِي كِتَابِ مَهْجِ بَدُوٍّ مَنَسُوبٍ غَرَّدِيَّةٍ وَ تَلْعَكْبَرِ نَامِيَّةٍ شَدِيدِ لَامٍ كَمَا فِي كِتَابِ مَهْجِ
بَدُوٍّ كَمَا فِي كِتَابِ مَهْجِ بَدُوٍّ مَنَسُوبٍ غَرَّدِيَّةٍ وَ تَلْعَكْبَرِ نَامِيَّةٍ شَدِيدِ لَامٍ كَمَا فِي كِتَابِ مَهْجِ

سحر میرسید این دعا را می خواند و هرون² و ابن محبوب³ هر دو از بزرگان روات می باشند.

و علت اینکه دعا بنام ابوحمزه معروف است یا از جهت اینست که ابوحمزه آن را نقل کرده یا آنکه آن حضرت خواندن آن را به ابوحمزه دستور داده است.

چنانکه دعای کمیل را امیرالمؤمنین علی علیه السلام بکمیل فرموده و اهمیت این دو دعا برای شخص آگاه و بینای راه معلوم است چه هر دو از طرف امام صادر گردیده و به دو نفر از پیروان و صاحبان معرفت دستور داده شده که بخوانند و البته چون ائمه علیهم السلام پزشکان روحانی هستند دستوراتی که باشخاص می دهند مطابق استعداد و حالات آنهاست و کسیکه به اهمیت و عظمت این دو دعا پی برد به بزرگی و کمال معرفت کمیل و ابوحمزه آشنا می گردد.

و چون در خواندن دعا که توسل بدرگاه خداست حضور قلب و خشوع دل و تناسب بین دعا و خواننده آن لازم است ازین رو خواندن این قبیل دعاها و ادا کردن حق آنها حد هر کس نیست بلکه کسانی که در توسل و نیازمندی و چنگ زدن به دامان ولایت به کمیل یا ابوحمزه شباهت داشته باشند یا قدم روی قدم آنها بگذارند و مردانه و با همت و عزم در سلوک راه خدا باشند و بهره ای از حالات دلسوختگان بادیه سلوک و

2- هرون بن موسی از بزرگان اصحاب بوده و همه بر جلالت قدر او اتفاق دارند در سال 385 از دنیا رفت.

3- حسن بن محبوب سراد یازراد که هر دو بمعنی زره ساز میباشند از اصحاب حضرت کاظم و حضرت رضا علیهما السلام بوده و از شصت نفر از اصحاب حضرت صادق علیه السلام روایت نموده و در سال 224 در 75 سالگی وفات یافت.

وادی معرفت داشته باشند می‌توانند بحقیقت این دو دعا و سایر ادعیه مأثوره از مصادر عصمت و طهارت علیهم السّلام پی برده و از خواندن آنها بهره روحی برند ازین رو یکی از بزرگان فرموده: من از خدا شرم می‌کنم و خجالت می‌کشم که دعای کمیل را بخوانم زیرا کمیلی می‌خواهد تا بتواند آن را بخواند! یعنی اگر تنها بظاهر خواندن اکتفاء کنیم فقط لقلقه زبان است و بنا بقول کسانی که صدق را تعریف به مطابقه قول با اعتقاد در قلب می‌کنند این کلام که فقط ظاهر است چندان اثری ندارد و اثر آن موقعی است که با دل هم ارتباط داشته باشد.

ابوحمره همانطور که پیش گفتیم دارای مقام ارجمند و مورد لطف و عنایت ائمه زمان خود بود و کتب رجال از مدح او پر است.

از جمله حسین بن بنت ابی حمزه از ابی حمزه نقل کند که گفت من بر شترم در بقیع سوار بودم در این بین کسی از طرف حضرت صادق علیه السّلام آمد و گفت اجابت کن دعوت مولایت را من خدمت حضرت رسیدم نشسته بود چون مرا دید فرمود: اِنِّی لَأَسْتَرِیحُ اِذَا رَأَيْتُكَ یعنی من هر گاه ترا ببینم راحت می‌شوم قسمتی از روایات مدح او را هم قبلاً ذکر کردیم.

و فقط بعضی از صاحبان رجال گفته‌اند که شراب¹ خرما می‌نوشید و محمد بن مسعود از علی بن حسن بن علی بن فضال نقل کند که گفت ابوحمره متهم بود باین که نبیذ می‌خورده ولی پیش از مرگ ترک کرد.

1- شراب خرمارا عرب نبیذ می‌گویند ولی در اصل لغت عربی نبیذ شرابی است از خرما یا کشمش یا عسل یا گندم و یا جودرمقا بل خمر که شراب انگور و فقاغ که شراب جو میباشد.

همچنین علی بن محمد بن قتیبه و محمد بن موسی همدانی از محمد بن حسین بن ابی الخطاب معروف به ابی جعفر زیّات همدانی که از بزرگان اصحاب است نقل کنند که گفت من و عامر بن عبدالله بن جذاعه² اسدی (یا ازدی) و حجر بن زائده در مکه در باب الفیل نشسته بودیم در این بین ابوحمره رسید و به عامر گفت آیا تو خدمت صادق علیه السّلام از من سخن چینی کرده و گفتی ابوحمره نبیذ می‌خورد؟ گفت من نگفتم لیکن از مسکر سؤال نمودم در جواب فرمود هر مسکری حرام است ولی ابوحمره نبیذ می‌خورد ابوحمره گفت ازین ساعت من ترک کردم و توبه نمودم و استغفار می‌کنم.

ولی اصحاب حدیث این دو خبر را رد کرده و گفته‌اند علی بن الحسن بن علی بن فضال³ که درباره ابوحمره این کلام را گفته فطحی و به امامت عبدالله افطح قائل بوده ازین رو قول او پذیرفته نیست و باضافه در کلام او تصریح است باینکه متهم به این امر بوده که معلوم می‌شود نزد او قطعیت نداشته و بعداً نیز تصریح نموده که قبل از مرگ آن را ترک نمود.

محمد بن موسی بن عیسی همدانی⁴ هم مورد قرح است و جعل حدیث می‌نموده و از اشخاص ضعیف روایت می‌کرده و ازین جهت روایت او نیز مردود است و بعلاوه

2- جذاعه بضمّ جیم و ذال معجمه و بعضی هم با دال مهمله گفته‌اند.

1- علی بن حسن بنا بقول شیخ از اصحاب حضرت هادی و عسکری علیهما السّلام بوده ولی سایر صاحبان رجال او را فطحی گفته‌اند.

2- محمد بن موسی بن عیسی ابو جعفر سمان همدانی قمیون او را تضعیف نموده نسبت غلو داده‌اند و ابو جعفر محمد بن حسن بن ولید شیخ قمیین او را وضاع حدیث شمرده و خبر او را تصحیح نکرده و شیخ صدوق نیز گفته که هر چه ابن ولید تصحیح نکند نزد ما نیز متروک است و علامه حلی در خلاصه گفته که محمد بن موسی ضعیف است و از ضعفاء روایت کند.

ممکن است که ابوحمزه تا آن موقع از حرمت آن آگاه نبوده یا اینکه پیش از اینکه بعداً غلیان و مستی برسد و نام مسکر بر آن اطلاق گردد می‌خورده که آن را نیز با آنکه هنوز بعداً مستی و نیندی نرسیده مجازاً نیند می‌گویند یا آنکه ماء الشّعیر طَبّی بوده نه مسکر حرام و استغفاری هم که در خیر بالا نموده از این جهت بوده که نسبت به عامر گمان سخن چینی و بدگوئی برده نه از خوردن نیند حرام چه او نیند حلال می‌خورده است.

ولی ابوعلی محمد بن اسماعیل در رجال خود می‌گوید بهتر آنست که در ردّ این قبیل اخبار بگوئیم چون طایفه شیعه و بزرگان آنها همگی به بزرگواری و جلالت ابوحمزه اتفاق دارند این قبیل اخبار بالطبع ضعیف و بی‌تأثیر می‌شود باضافه خبر دوّم مرسل است چه ابو جعفر محمد بن حسین بن ابی الخطاب از اصحاب حضرت جواد و هادی و عسکری علیهم السّلام بوده و در 262 وفات نموده و درک زمان عامر بن عبدالله بن جذاعه و حجر بن زائده حضرمی که هر دو از اصحاب حضرت باقر و صادق «ع» بوده‌اند ننموده و روایتی که او از عامر بن عبدالله می‌کند بدو واسطه است زیرا او از صفوان بن یحیی بجلی که از اصحاب حضرت کاظم و رضا علیهما السّلام بوده و از عبدالله بن مسکان (رضمّ میم) که از اصحاب حضرت صادق علیه السّلام بوده روایت می‌کند.

پس خبر محمد بن حسین حکایت کننده آن معلوم نیست زیرا خودش معاصر با عامر بن عبدالله نبوده و یا باید نقل قول از ابن مسکان باشد یا مربوط به محمد بن حسین بن ابی الخطاب نباشد.

کشی از فضل بن شاذان از حسن بن محبوب از علی بن ابی حمزه از ابی بصیر نقل کند که چون ابوحمزه رنجور شد خبر به حضرت صادق علیه السّلام رسید روزی ابوبصیر از اوعیادت نمود و سپس خدمت حضرت صادق علیه السّلام رفت آن حضرت حال ابوحمزه را پرسید عرض کرد همانطور مریض است فرمود چون او را دیدی از جانب ما سلام فراوان برسان و از امری که برای همه پیش می‌آید آگاه کن که بیقین در فلان ماه و فلان روز از جهان رخت برمی بندد ابوبصیر عرض کرد ابوحمزه از شیعیان شما است و ما را با او انس و الفت است فرمود البتّه فراق دوستان مؤثّر می‌باشد ولی فیوضاتی که از ما به شما می‌رسد برای شما از صحبت یاران بهتر است و پس از آن برای ابوحمزه نوید بهشت داد.

ابوحمزه در سال صد و پنجاه هجری وفات یافت ولی مطابق ظاهر روایت مذکور وفات او بایستی زودتر از این تاریخ باشد چه حضرت صادق علیه السّلام در سال صد و چهل و هشت (148) رحلت فرمود و از ظاهر روایت اینطور معلوم می‌شود که خبر داده ابوحمزه در آن مرض وفات می‌یابد و ازین قرینه بنظر می‌رسد که وفات ابوحمزه پیش از حضرت صادق علیه السّلام یا مقارن وفات آن حضرت بوده است.

خبر دیگری از ابی حمزه منقول است که دلالت می‌کند بر اینکه وفات او پس از صد و پنجاه بوده چه ابوحمزه از حضرت کاظم علیه السّلام نقل می‌کند که فرمود منصور دیگر خانه خدا را نخواهد دید. و در همان سال که حضرت این خبر را داد منصور بقصد حج حرکت کرد و بعضی شیعیان درباره فرمایش و خبر کاظم علیه السّلام بشک اندر شدند و ابوحمزه مجدّد سؤال کرد و همان جواب شنید و اتفاقاً منصور در بین راه مرد و چون مرگ منصور در سال صد و پنجاه و هشت بوده بنابراین

خبر ابو حمزه تا آن سال زنده بود و در آن سال یا پس از آن وفات یافته است. مؤید این قول آنکه شیخ ابو جعفر محمد بن حسن بن علی طوسی که از بزرگترین قدمای فقهای شیعه است در کتاب فهرست کتب شیعه و نامهای نویسندگان آن می نویسد: حسن بن محبوب از ابی حمزه روایت کرده است و همانطور که پیش گفتیم دعای ابو حمزه نیز بواسطه ابن محبوب از او روایت شده و چون در تاریخ حسن بن محبوب که از اصحاب اجماع¹ است می نویسد که در سال 224 در هفتاد و پنجسالگی بدرود زندگانی گفت بنابراین تولد او در سنه 149 یا 150 بوده و در 158 به سن بلوغ نرسیده بود ولی ممکن است درک خدمت او کرده باشد و اگر وفات ابو حمزه در صد و پنجاه واقع شده باشد ابن محبوب اصلاً درک خدمت او نکرده است، ولی عقیده بعضی آنست² که ابن محبوب از خود ابو حمزه روایت نکرده بلکه از نوشته ها و کتب او روایت کرده یا آنکه بواسطه از او روایت نموده است.

در کتاب اتقان المقال فی احوال الرجال تألیف شیخ محمد طه نجفی مذکور است که چون محققین وفات ابو حمزه را در صد و پنجاه می دانند حق آنست که ابن محبوب از

1- اصحاب اجماع کسانی را گویند که همه فقهای شیعه متفقند بر اینکه آنچه آنها روایت کنند صحیح است و آنها هیچده نفرند از اینقرار، زرارة بن اعین بن سنسن و برید بن معویة العجلی و ابویصرلیث بن البختری و محمد بن مسلم بن ریاح و فضیل بن یسار و معروف بن خربوذ و جمیل بن دراج و ابان بن تغلب بن ریاح و عبدالله بن بکیر و عبدالله بن مغیره و حماد بن عیسی و حماد بن عثمان و حسن بن محبوب سراد و محمد بن ابی عمیر و احمد بن محمد بن ابی نصر زنتلی و صفوان بن یحیی بن محمد عجلی و یونس بن عبدالرحمن و عبدالله بن مسکان.

1- رجوع شود بر رجال ابوعلی حالات ابن محبوب.

او روایت نکرده و بلکه بالفرض که وفات او در 158 بوده باشد باز هم روایت ابن محبوب از او مورد اشکال است.

شیخ عبدالله مامقانی در رجال خود موسوم به تنقیح المقال می نویسد که در بعضی نسخه های رجال شیخ دیدم که وفات ابو حمزه را در صد و پنج هجری نوشته است ولی در بعض نسخه دیگر صد و پنجاه نوشته شده و محتمل است که اولی اشتباه ناسخ (نویسنده) بوده باشد چه خود شیخ تصریح کرده که ابو حمزه درک زمان صادق علیه السلام نموده و اگر وفاتش در صد و پنج باشد تناقض خواهد بود چه وفات باقر علیه السلام در 114 یا 117 یا 118 بوده پس وفات ابو حمزه بعداً واقع شده است.

در کتاب مجمع البیان در تفسیر آیه:

«وَلَوْ تَرَى إِذْ فُرِغُوا فَلَا فُتُورَ وَأُخِذُوا مِنْ مَكَانٍ قَرِيبٍ»

در آخر سوره سباء از ابو حمزه نقل کند که گفت از علی بن الحسین و حسن بن علی علیهما السلام شنیدم که فرمودند هُوَ جَيْشُ الْبَيْدَاءِ يُؤْخَذُونَ مِنْ تَحْتِ أَقْدَامِهِمْ آیه اشاره به قشون سفیانی است که در بیداء که بیابانی بین مکه و مدینه نزدیک ذی الحلیفه می باشد در مقابل یاران قائم آل محمد عجل الله فرجه قرار می گیرند و خداوند آنها را از زیر پایشان بزمین فرو می برد و هلاک می کند که این آیه را بدشمنان قائم آل محمد (عجل) تفسیر نموده اند.

و بنابراین روایت بایستی که ابو حمزه در زمان حسن بن علی علیه السلام اقلأ بسال اول بلوغ رسیده باشد تا بتواند روایت کند و چون وفات امام حسن علیه السلام در سال 49 بوده پس بنابراین ابو حمزه اقلأ پانزده سال داشته و تولدش در 34 می شود و اگر وفاتش در صد و پنجاه بوده مدّت زندگانی او صد و شانزده سال می شود و از عمر طبیعی خارج است در صورتیکه در هیچیک از کتب رجال بدان اشاره نشده و بعلاوه درین

صورت بایستی او را نیز در ردیف جابر بن عبدالله انصاری که درک زمان شش نفر از بزرگان نموده قرار داد چه ابو حمزه درینصورت زمان شش نفر از ائمه را درک نموده ولی در هیچ کتابی باین قسمت اشاره نشده و بعلاوه خبری که سابقاً از حضرت رضاعلیه السلام نقل کردیم خلاف آنرا می‌رساند و اگر وفات او را در صد و پنج بگیریم سنّ او هفتاد و یک و اشکال بالا مرتفع می‌شود ولی با آنچه مشهور است که درک زمان صادق علیه السلام نیز نموده مخالفت دارد.

گمان نگارنده آنست که در عبارت مجمع البیان نویسنده (ناسخ) اشتباه کرده و بجای محمد بن علی حسن بن علی علیه السلام نوشته است بدلیل آنکه نام علی بن الحسین علیه السلام را مقدم ذکر نموده و خبری هم به همین مضمون در تفسیر آیه بالا توسط یکی از روایات از حضرت باقر علیه السلام نقل شده که می‌توان آنرا نیز مؤید این نظریه دانست و وفات ابو حمزه مطابق مشهور همان سال صد و پنجاه هجری بوده و دو سال از زمان حضرت کاظم علیه السلام را درک نموده است.

از ابو حمزه پنج پسر باقی ماند علی و حسین و نوح و منصور و حمزه علی و حسین از روایات بودند و نوح و منصور و حمزه با زید بن علی بن الحسین در جنگ همراه بوده و کشته شدند ولی در بعض کتب رجال حسین را ذکر نکرده و گفته‌اند حسینی که بنام فرزندیابی حمزه ذکر شده همان حسین بن حمزه لثی است که پسر دختر ابو حمزه ثمالی بوده و خود ابو حمزه فرزندی بنام حسین نداشته لیکن بیشتر کتب رجال به این شخص تصریح نموده‌اند.

دعای ابو حمزه از قلبی سوزناک و دلی آکنده از عشق و محبت خداوند بر زبانی که حاکی احساسات درونی گوینده است جاری شده و منویات و عواطف درونی

صاحب خود را بصورت لفظ و عبارت در آورده ولی هر جمله آن دارای بسی معانی و رموز و حاوی بسیاری نکات معرفت و حقائق است که مظهر حالات گوینده می‌باشد ازین رو شایسته است که ما نیز با حال توجه تام قلبی و سوز و گداز درونی آنرا بخوانیم و بکشیم که نمونه‌ای از حالات گوینده اول آن که امام علیه السلام است و گوینده دوم که ابو حمزه می‌باشد در خود بیابیم ولی اگر آن حال نباشد اثری ندارد و فقط ظاهری است. «خاک برفرق من و تسبیح من».

ای دعا از تو اجابت هم ز تو ایمنی از تو مهابت هم ز تو

سلطان حسین تابنده

رمضان یک هزار و سیصد و شصت مهر 1320

نیاز تجلی

بنام خداوند بخشاینده مهربان

ستایش یزدان پاک

بنام ایزد بخشنده پاک
بدور آورنده این بیسکون سقف
چمن آرای بستان زمانه
رحیمش نام یعنی مهربان است
برحمایتش انجام و آغاز
ز اوج ماه هر کس تا به ماهی
بداده صورت هستی عدم را
بوی هر ذیحیاتی زنده و وی
سهیل و مشتری و ماه و خورشید
فضای این محیط نغز با رُوح
بهشت و کوثر و ازهار و انهار
خطائی زنگی و رومی و چینی
زمانی از برایش پیش و پس نیست
مکانش نیست لیکن هم بدیهی است
مر او را مقصد از این آفرینش
از آن منظور کلی هست آدم

ز صنع خود پدید آورنده خاک
نگهدارنده این بیستون سقف
جمال افزای خوبان یگانه
بانکش بنده مخلص ز جان است
دد و دیو و ملک انسان هم آواز
بر حمانیتش داده گواهی
که هم لوح آفرید و هم قلم را
بذات خود همیشه قائم و حیّ
عطارد زهره و بهرام و ناهید
سپهر و عرش و فرش و کرسی و لوح
صراط و صور و حشر و دوزخ و نار
همه مخلوق اویند آنچه بینی
همه خلق وی او مخلوق کس نیست
مکان و لامکان از او تهی نیست
که حیران شد در او ادراک و بینش
که آدم بود جان جان عالم

درود بر پیغمبر «ص» و علی «ع»

ز آدم هم محمد بود منظور
محمد با علی گرچه دو اسمند
اگر چه آن علی شد وان محمد
یکی نورند از یک منبع آیند
بصورت گرچه دو بدر منیرند
چنین کارایش ارض و سمایند
زنور خود خداشان آفریده
بنام خود خداشان نام کرده
یکی را داده سلطانی عالم
یکی را رتبه معراج داده
یکی را داده عزّ جاودانی
یکی را رتبتی بخشیده لایق
یکی را خاتم پیغمبران کرد
یکی بر انبیا گردیده مهتر
یکی شاهنشاه ملک بقا شد
ز علمنا یکی را تاج بر سر
یکی بی بال بگذشت از سرافیل
یکی را قابض ارواح در حکم
یکی را پایه از میکال برتر

علی پس معنی نور علی نور
ولی یكروح پاک اندر دو جسمند
علی نبود جدا هرگز ز احمد
دو اندر چشم احول مینمایند
زیک سرچشمه نور خویش گیرند
فروغی روشن از نور خدایند
ز مخلوق جهانشان برگزیده
سخا و مکرمت انعام کرده
یکی را خوانده وجه الله اعظم
یکی را در ولایت تاج داده
بانزال کتاب آسمانی
که خوانندش کلام الله ناطق
یکی را در ولایت کامران کرد
یکی بر اوصیا سالار و سرور
یکی شد محو و فانی در خدا شد
ز گرمنا یکی را جامه در بر
یکی شد مرشد و استاد جبریل
یکی راننده بر جنّ و بشر حکم
یکی میکال را پر داده و فر

یکی از کزّی و ناراستی کاست
 یکی بنهاد پا بر عرش از فرش
 یکی شد شهر علم و آن در علم
 یکی خلوت گزین لی مع الله
 محمّد رحمه للعالمین بود
 رأی الحق من رأی مصطفی گفت
 محمّد سایه ذات خدا بود
 محمّد خود بواجب رهنما بود
 محمّد میوه باغ نبوّت
 محمّد جوهر فرد ربوبی
 علی طغرای دیوان خلافت
 محمّد تاجدار ملک لولاک
 محمّد از شک و ریب و ریا پاک
 علی پاکیزه از هر علّت و عیب
 غرض بعد از حبیب حق محمّد
 خدا را آنکه محبوب و ولی بود

یکی دین گشت از تیغ کجش راست
 یکی را پا گذشت از پایه عرش
 یکی جان بود و آن یک پیکر حلم
 زسرّ لی مع الله آن یک آگاه
 علی صاحب لوای ملک دین بود
 علی در سلونی بر ملاسفت
 علی آئینه ایزد نما بود
 علی هم ممکن واجب نما بود
 علی اصل کرم شاخ فتوّت
 مفاد عصمت و مصداق خوبی
 مکین صدر ایوان شرافت
 علی خود باعث ایجاد افلاک
 سریر آرای بزم ماعرفناک
 سراپا از خدا پر، خالی از ریب
 بشیر بی نظیر حیّ سرمد
 علی بود و علی بود و علی بود

توسل بچهارده معصوم «ع»

از این خلقت خدا را گر نمی بود
 به ننهادی ز پی بنیاد عالم
 خداوندا کریمما کرد گارا
 محمّد با علی منظور و مقصود
 نکردی از نخست ایجاد آدم
 بمیران بر ولای هردو ما را

بحق فاطمه زهرای اطهر
 باحسان حسن مسموم دشمن
 بنور دیده زهرا وحیدر
 بزین العابدین زین السموات
 بجعفر صادق آل محمّد
 بآن مجبوس ظلم و جور هارون
 بمظلومیّت موسی بن جعفر
 بفرزندش رضاشاه خراسان
 بتقوای تقی زهد نقی هم
 بشاه عسکری کامد بدونصر
 امامان رباطاعت رهبرم کن
 بمیرانم بدم در پیکرم جان
 دلم راهم بمهرت بستگی ده

نیاز بدرگاه بی نیاز

خلافت کرده ام بسیار و دانم
 بامیدی که در سر از تو دارم
 کنون میآیمت افتان بدرگاه
 اگر سوزی در آتش پیکرم زار
 ورم بخشی نباشد از کرم دور
 الهی از توام گر خوب و گر بد
 سزاوارم اگر ندهی امانم
 بعفو و بخششت امیدوارم
 پناهنده بتو با ناله و آه
 سزاوارم سزاوارم سزاوار
 که بخشاینده ای و از ستم دور
 بلطف خود قبولم کن مکن رد

بتول و شافعه فردای محشر
 شهید زهرکین در راه ذوالمن
 حسین آن کشته شمشیر و خنجر
 بباقر منبع جود و کرامات
 گل بستان افضال محمّد
 بآن قربان شده بر خوان مأمون
 امام هفتم از نسل پیمبر
 که هر مشکل بدست اوست آسان
 بقاف قرب هردو متقی هم
 بفرزندش محمّد صاحب عصر
 شفیعان گنه در محشرم کن
 باخلاص و ولای این امامان
 بفرّ بندگی شایستگی ده

ز رأفت دستگیری کن خود از من
ازینم دولت بالاتری هست
هواهایم بمیران زندگی بخش
به پیر¹ راه چون نزدیک کردی
چراغ طاعتم را بفرروزان
بغیرخودسر و کارم مینداز
بنور معرفت بفروز جانم
بتاج فقر زینت بخش فرقم
مرا در معرفت معروف گردان
به پیش شاه خود بخشای راهم
بخوان نعمت الله برنشانم
یقین بخشای در دینم زیادت
علی را سید و سلطان من کن
دلّم روشن بانوار جلی کن
کرم فرما مرا ایمان صالح
نیازی را که دارم از تو این است
تو میدانی صلاح کار مهجور
تجلی از تو خواهانست ازین پس

سر و کارم بغیر خود میفکن
که خود گیری من افتاده را دست؟
مرا درزندگی پایندگی بخش
چو روزم این دل تاریک کردی
بلطفت هر هوس دارم بسوزان
ز مهر نا کسانم دل بپرداز
براه معرفت پیچان عنانم
بیحر بی نیازی ساز غرقم
دل از این دولتّم مشعوف گردان
درآوردست در دامان شاهم
از آن خوان ریزه‌ای نه در دهانم
برحمت رحمتّم بخش و سعادت
بمهرش پر تجلی جان من کن
سویدایش پر از نور علی کن
درآرم دست در دامان صالح
گرم بخشی یسارم بر یمین است
بلطف خود دلّم فرمای مسرور
طریق بندگیش آموزی و بس

سبب نظم این منظومه

بوقتی دلکش و روزی دل افروز
زهفته جمعه بود و روز محمود
چو زانباء جهان دلگیر بودم
بخود گفتم چه میشدگر که آتشاه
بچشمم کحل بینائی کشیدی
ز جام وحدتم پیمود جامی
چشانندی باده فقر و فنایم
ز خواب غفلتم بیدار کردی
و گرمی یافت در خامی هنوزم
باستعداد من میدید و میداد
نمودی تر لب خشکم به آبی
که عقبایم بدان معمور گردد
مگر زآنم بامیدی رسد دل
بُد این اندیشه ام در دل نهفته
بدوّم هفته جذبه شوق یارم
دگربارم بسوی او کشانید
گشودم چون در آن دولتسرابار
زمینش از علوّ عرش معلّاً
زدیوار و درش همواره گفتی
هوایش دلفروز و روح پرور

که بودی خوشتر از نوروز آنروز
که آدینه است فرخ روز مسعود
شرفیاب حضور پیر بودم
روانی دادمی روشنتر از ماه
بجسمم روح دانائی دمیدی
مرا می کرد سرمست از مدامی
بروح فقر بخشیدی بقایم
دلّم آگاه از اسرار کردی
خیالی فارغ از هر درد و سوزم
نصیب و بهره ام از خوان ارشاد
شدم رهبریکار پر ثوابی
بدنیا زاو دلّم مسرور گردد
کند کامی زکشت تازه حاصل
بر این بگذشت روزی یک دوهفته
ببرد از کف عنان اختیارم
بصد شوقم بکوی او رسانید
سرائی یافتم دلکش چو گلزار
عمارات بلندش آسمان سا
نشاط و خرّمی گل گل شکفتی
فضایش کرده عالم را معطر

¹ منظور راهنما است و این کلمه از اصطلاحات صوفیه است.

بحوضش اندرون گفتمی دمام
بهر سویش بدیدم ز آشنایان
که شاهی را فقیرانند بر در
همه سرشار و مست از جام توحید
زخمِ نعمهٔ الله باده خورده
بکنجی قانعی را از غنا سیر
کتاب و خامه‌ای بس فکرت اندیش
جسارت کرده نزدیکش نشستم
بگفتا باد جانت را مبارک
کتابی را که من در پیش دارم
یکی گنجینه‌ای پراز لثالی است
نه از بوحمره هر چند اینش نامست
بود شهری پر اسرار و دقایق
پر است از نغمه جانبخش توحید
چنین درجی که پر در ثمین است
بود از سید سجّاد در بین
دعائی را چنین محض عنایت
علیّ صالح و صالحعلی شاه
ترا بر ترجمانش کرده مأمور
برو کاریکه فرمودت ز اکرام

روان جوئی بود جاری ز زمزم
شهرانی چند در جامه گدایان
فقیران بلکه میرانند بر در
ثمرچینان باغستان تجرید
زخوان شاه ماهان توشه برده
برون از جمع دیدم گرم تحریر
بکف بگرفته و بنهاده در پیش
تبسم کرده و بگرفت دستم
از این تاجی که بنهادت بتارک
گرامیش چو جان خویش دارم
دعائی از ابو حمزه ثمالی است
بیان حق مناجات امام است
یکی دریاست پر دُر حقایق
فزون از وصف و صافست و تمجید
روان پرور چو آیات مبین است
که یادش روشنی بخشد بعین
ببخشد تا بدو پیرت هدایت
که هست اندر طریقت پیر آگاه
بنزدیک آردت میخواهد از دور
ز پا منشین رسان زودش بانجام

رفیق خویش کن توفیق او را
چو زان یار طریقت این شنیدم
از این مژده که ناگاهم بداد او
بهر چند این بشارت مژده‌ای بود
ولیکن چونکه بر پایان این کار
که خود را با تهیدستی فراوان
چه شخصم من مقام و پایه‌ام چیست؟
چو خود را دانم از بیدانشانم
که باشم ترجمان گفت شاهی
که در شهر فصاحت شهریار است
ز احمد تا بابراهیم و زردشت
پدر اندر پدر مرد بیان است
بیان حق بود شیرین بیانش
چه تابش ذره را در روی خورشید!
چه مایه قطره را در پیش دریا!
من و سرمایه اینقدر مزجات
ببندیشدم این اندیشه‌ام چون
سراپا چون که گشتم غرق تشویش
بر این منظور بس یاریم فرمود
بفرمودم برو کن قصه کوتاه

بلند آوازه کن نام نکو را
گل مقصود از دل بشکفیدم
در از دولت بروی من گشاد او
که از سوداش میبردم بسی سود
بدیدم بر من آمد سخت دشوار
در آرم در صف سرمایه داران
بجز بیماریگی سرمایه‌ام چیست؟!
باین بیدانشی کی میتوانم
ولایت جاه و صاحب دستگاهی
باقلیم بلاغت تاجدار است
ز خاتم تا به آدم پشت در پشت
نیا اندر نیا صاحب لسان است
زبان حق بود دلکش زبانش
چه رونق شمع را در بزم ناهید!
چه پایه پشه را در چشم عنقا!
بسودی کی رسم هیهات هیهات!
اساس فکرتم کردی دگرگون
حضور پیر بردم قصه خویش
دلیری داد و دلداریم فرمود
در این مقصود توفیق از خدا خواه

مخورانده برو نیت نما پاک
مدار از مانعی در راه خود بیم
بصدق آئینه دل دار شفاف
چو این فرمودم آن پیر یگانه
بگفتم همّت از تو رفتن از من
باین امری که فرمودیم مأمور
بگفتم از تو گویائی و توفیق
اگر چه دیری از هر قیل و هر قال
ولیکن بعد چندی شاهد حال
عروس طبع با شیرین بیانی
چو طوطی خویش را شکرشکن کرد
بحول باری و طبع خداداد
براق خامه را چون وحی جبریل

سخن میگو بقدر فهم و ادراک
ظفر جوئی رضا را باش تسلیم
درون را کن ز هر آلاشی صاف
دلّم را تیرگفتش شد نشانه
بدین راهی که فرمودیم رفتن
و ز آنت لطف با من بود منظور
ز من سفتن بسی دُرهای تحقیق
زبانم بد زگفتن خامش و لال
چو دولت جانب من کرد اقبال
گرفت از رخ حجاب آسمانی
بنام ایزد آغاز سخن کرد
شدم همّت زدیگر سوی استاد
بمیدان سخن راندم بتعجیل

رواّتش از ثقات خویش دانند
که هر نقلی کزو اندر میان است
سرموئی خطا در گفته اش نیست
زبان و خامه اش بر صدق گویاست
چنین گوید که مولایم بعبادت
علیّ بن الحسین آن نور پنجم¹
چوماه روزه روی خود نمودی
تمام مدّت شب تا سحرگاه
ببهر بندگی بود آنچنان غرق
ز روی انکسار و عجز بسیار
فغان و ناله اش بر آسمان بود
چو مردانی ز کف داده بضاعت
بهنگام سحر خواند ایندعا را

عموماً در روایاتش برآند
یقین محض و خالی از گمان است
خلل یک موبدرّ سفته اش نیست
سواد نامه اش کافور بویاست
دلی لبریز از شوق عبادت
دُر دُرچ ولایت قطب چارم
هلالش بر فلک رونق فزودی
بخلوت میشد آن محبوب الله
که از خود بیخبر بُد پای تا فرق
در آنحالت که چشمی داشت خونبار
ملایک را از او سوزی بجان بود
جبین بنهاده بر خاک اطاعت
بدین آهنگ میخواندی خدا را

إلهی لا تُؤدّبنی بعُثوبتکَ ولا تمکُربی فی حیلتکَ

راوی حدیث

حدیثی از ابو حمزه ثمالی
چنان راوی که از اهل یقین بود
رسیده چار سرور را به صحبت
ز زین العابدین تاشاه هفتم
بیاقر حجّت پنجم بصادق
نموده خویش را فخر اعظام
که در مصر ولایت بود والی
هم از خاصان زین العابدین بود
ز هر یک برده صد گنجینه حکمت
امام و پیشوا بر جمع مردم
بهریک خدمتی بنموده لایق
ز فیض صحبت موسی کاظم

1- نظرباینکه پنجمین پیشوا و راهنمای اسلام بودند نور پنجم تعبیر شده و چون چهارمین جانشین پیغمبر است در اصطلاح عرفان امام و قطب چهارم است و همه انبیاء و اولیاء که در زمان خود مطاع کل بودند نزد عرفاء قطب نامیده میشوند. چون قطب دایره نقطه مرکزی آن است که همه نقاط دایره گرد او میگردند بعض عرفاء هم بطور مجاز بر همه اولیاء بزرگ قطب اطلاق نموده اند ولی این اطلاق مجازی است مانند ستاره جدی که بواسطه نزدیکی بقطب شمال مجازاً ستاره قطب نامیده میشود و باین اصطلاح از اولیای کل که مطاع و امام زمان خود میباشند بقطب الاقطاب تعبیر میشود.

خدایا مرا بغضب خود گرفتار مکن و بسخط خویش ادب منما و با حکم خود با من مکر مفرما.

مگر فرمایدم لطف تو امداد ز بند خود پرستی گردم آزاد
لَا الَّذِي أَحْسَنَ اسْتَعْنِي عَنْ عَوْنِكَ بِرَحْمَتِكَ وَلَا الَّذِي آسَأَ وَأَجْتَرَّ عَلَيْكَ وَلَمْ يُرْضِكَ خَرَجَ عَنْ
قُدْرَتِكَ يَا رَبِّ يَا رَبِّ يَا رَبِّ

نه نیکوکار از بخشایش و یاری تو بی نیاز و نه بدکرداری که درپیشگاه تو جسارت
ورزیده و تو را ناخشنود گردانیده ازدائره قدرت تو بیرونست

نه هرکس کرد نیکی و از بدی رست کمر در زیر بار بندگی خست
تواند تکیه بر کار و عمل کرد ز خود بی یاریت رفع علل کرد
نه آن کس هم که بد کرد و جری شد بخود مشغول و از یادت بری شد
بخوشنودیت برنگرفت گامی رضایت را بنهاد احترامی

دگر از چون تویی او بی نیاز است دگر از چون تویی او بی نیاز است
همانا بنده ناچیز عاجز برون از قدرت تو نیست هرگز

خدایا جان ما را ده صفائی دل ما را ز نور خود ضیائی
ز یارب یارب بسیار یارب کنم روشن دل و شیرین کنم لب

ز یارب یارب بیحد و بیمر زبان و کام را سازم معطر
زیارب یاربم عجز است منظور ترا میجویم از نزدیک و از دور

خوش آن بنده خوشا آن آفریده که سازد باز بر لطف تودیده
نیارامد بقدر لحظه ای دل به نشیند زیادت هیچ غافل

بیارب یارب مردان آگاه بعجز تائبان وقت سحرگاه
شناسائی بخود بخشای ایشاه ببخشایم دلی بینا و آگاه

بِكَ عَرَفْتِكَ وَأَنْتَ دَلَلْتَنِي عَلَيْكَ وَدَعَوْتَنِي إِلَيْكَ وَلَوْلَا أَنْتَ لَمْ أَدْرِ مَا أَنْتَ

بزندان عقاب خود میفکن بشهرستان لطف خود رسانم
ز زندان عقوبت وارهانم

زبار معصیت پشتم بود خم گناهم بیحداست و طاعتم کم
بهمره نیست هیچم توشه راه تهیدست آیتم خواهم بدرگاه

زپا افتاده ام دستی ز من گیر باصلاح آورم مگذر ز تدبیر
بزرگی کن بکارم چاره ای ساز مکن اهمال و مگذارم بخود باز

مِنْ أَيْنَ لِي الْخَيْرُ يَا رَبِّ وَلَا يُؤْجِدُ لِأَمْنٍ عِنْدِكَ وَمِنْ أَيْنَ لِي النَّجَاةُ وَلَا تُسْتَطَاعُ الْإِلْبَاةُ
خدایا از کجا امید نیکی داشته باشم در صورتی که نیکی جز از نزد تو نیست و از چه

راه امید نجات داشته باشم که جز بخواست تو ممکن نیست.
بعجز تو از که خیر خویش خواهم؟

اگر این در تو نگشائی برویم بنگشاید گره از مشکلم غیر
ز کی یا از کجا نیکی بجویم؟

همی لطف تو را در جستجویم ز دیگر کس نینم خوبی و خیر
مراد و مقصد خود از تو جویم

بدست تو است نیکی ها الهی رسانی خیر خود بر هر که خواهی
که تا برهاندم جان از ضلالت

بکی می بخشیم جز خود حواله باصلاح آورم حال از تباهی
تو نیکوئیم بخش از نیکخواهی

گرم نیکی تو بخشی نیک باشم ز خود دور و ترا نزدیک باشم
نخستم در لیاقت سرفرازی

بعفو خود نبخشی گر براتم خدایا کی کجا باشد نجاتم؟!
بعفو خود نبخشی گر براتم

خدایا ترا بواسطه خودت شناختم و تو خود راهنما و وسیله بودی و مرا بسوی خود خواندی و اگر راهنمایی تو نبود به هیچ وجه بتو راهی نداشتم و ترا نمی شناختم.

بهر جانب نظر انداختم من
بانوار تو کردم دیده بینا
شناسائی بخویشم خود تو دادی
بخویشم خواندی و بردی ز خویشم
نفرمودی بچشمم گر تجلی
ندانستم کدامی کیستی تو؟
وجود آن بیوجودی کز تو دارد
به پیشت با همه آلام و اسقام
بخود درمانده‌ای از بینوائی
خرد کی میکند این اصل باور
تو خود کی بوده‌ای از دیده پنهان
چراغی بوده‌ای روشن براهم
ظهورت آنچنان است آشکارا
ز پیدائی بهر چشمی عیانی
چنان بنشسته‌ای در چشم مردم
هر آنچشمی که از نزدیک و از دور
زیان کرد آنکه در بازار ابرار
بمفت و رایگان سرمایه بفروخت

اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي اَدْعُوهُ فَيُجِيبُنِي وَاِنْ كُنْتُ بَطِيْنًا حِيْنَ يَدْعُوْنِي

سپاس خدائی را که چون او را می خوانم مرا پاسخ می گوید و درخواست مرا می پذیرد هر چند نافرمان و گناهکارم و هنگامی هم که مرا بسوی خود می خواند دیر پاسخ داده و نافرمانی می کنم.

سپاس آن فرد یکتای احد را
که در وصفش نباشد راه حد را
خداوندیکه چون میخوانمش زود
بپاسخ سازدم از خویش خوشنود
چو او خواند مرازی خویش ناگاه بکندی بنهم او را پای بر راه
وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي اَسْأَلُهُ فَيُعْطِيْنِي وَاِنْ كُنْتُ بِخِيْلًا حِيْنَ يَسْتَقْرِضُنِي
و ستایش پروردگاری را است که هرگاه از او درخواستی دارم مرا به لطف و عطای خود می نوازد و دست رد بسینه من نمی گذارد ولی برعکس من برای خوشنودی او هیچ کاری نکرده و هرگاه وام می خواهد¹ من بخل می ورزم.

خدائی راز جان و دل نیایش
که چون میخوانمش لب بر ستایش
بیای بیبخشدم آن را که خواهم
زلطف خویش دارد در پناهم
ز نادانی رضای او نجویم
بفرمانش ره امساک پویم
بخیلی میکنم چند از حد بیش
کریمی او کند با بنده خویش
زمن خواهد بوام اعمال صالح
خصال صالح و افعال صالح
بهر چند از من استی سود این وام
از اینرو بخدمت می خواهد انعام

1- خداوند در قرآن مجید میفرماید مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللّٰهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفُهٗ اَضْعَافًا كَثِيْرَةً يَعْنِي كَيْسَتْ كِه بَخْدَا وَاَم بَدَهْد و دَر مَقَابِل چندين برابر بگيرد و منظور آن است كه مال را در راه خدا صرف كند يا به بندگان خدا بعنوان قرض الحسنه بدهد كه آن نيز مطلوب خداوند است و معلوم است كه چون حق احتياج بقرض ندارد منظور قرض دادن بديگران يا انفاق نمودن در راه خدا است.

ولی از بی سرانجامی طالع
وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَنْادِيهِ كُلَّمَا شِئْتُ لِحَاجَّتِي وَأَخْلُو بِهِ حَيْثُ شِئْتُ لِسِرِّي بَعِيرٍ شَفِيعٍ فَيَقْضِي لِي حَاجَّتِي

و نیایش بی نیازی را سزا است که روی نیاز بدرگاه او آورده و در پیشگاه او زاری می‌کنم و نیازمندی خود را در همه حال به او اظهار می‌نمایم و راز خود را بی پرده و بدون واسطه و شفیع بر او عرضه می‌دارم و او هم ناامیدم ننموده و حاجت مرا روا می‌کند.

سپاس آن کبریائی را که هر دم
چو خواهم حاجت خود را زدرگاه
اگرچه ذات او پر عَزَّ و ناز است
چو کردم خسته از احوال جلوت
چو او داناست بر راز نهانم
بر آرد حاجتم بیخواستش غیر
وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَدْعُوهُ وَلَا أَدْعُو غَيْرَهُ وَلَوْ دَعَوْتُ غَيْرَهُ لَمْ يَسْتَجِبْ لِي دُعَائِي.

حمد خدائی را که بجز او پناهی نداشته و او را میخوانم نه غیر او را چه هر کس را جز او بخوانم خواش مرا نپذیرفته و درخواست مرا اجابت نمی‌کند.

سپاس او را که میخوانم هم او را
جز او کس نیست تا گوید جوابم
وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَرْجُوهُ وَلَا أَرْجُو غَيْرَهُ وَلَوْ رَجَوْتُ غَيْرَهُ لَأَخْلَفَ رَجَائِي

ستایش خدائی را که همه امید من باوست و بدیگری امیدوار نیستم و اگر بدیگری امید می‌داشتم مرا ناامید می‌گردانید.

سپاس او را که بروی هست امیدم
بدیگر کس اگر امید بودم
وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي وَكَّلَنِي إِلَيْهِ فَأَكْرَمَنِي وَلَمْ يَكُنْ لِي إِلَيَّ النَّاسِ فِيهِئُونِي

سپاس بزرگواری را سزا است که سروکار مرا با خود کرده و از دیگران بی نیاز گردانیده، نهایت بنده‌نوازی را دارد و کار مرا بدیگری واگذار ننموده که باعث ننگ و خواری من شود.

سپاس او را که از خلق احتیاجم
باکرامم خود او از خاک برداشت
که تا در چشم خود سازند خوارم
وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي تَحَبَّبَ إِلَيَّ وَهُوَ غَنِيٌّ عَنِّي وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي يَحْلُمُ عَنِّي حَتَّى كَأَنِّي لَا ذَنْبَ لِي فَرَبِّي أَحْمَدُ شَيْءٍ عِنْدِي وَأَحَقُّ بِحَمْدِي .

حمد خدائی را که بمن نهایت عنایت و لطف دارد در صورتیکه از من بی نیاز است، و ستایش پروردگاری را که بطوری با من حلم و بردباری می‌ورزد و مهربانی و کرم می‌کند که گوئی به هیچوجه از من گناهی سر نزده و نافرمانی نکرده ام این چنین خداوند سزاوار پرستش و ستایش است!

سپاس و حمد ذات پاک باری
بهرکاری خود او چون کارساز است
سپاس او را که چون ذاتش کریمست
گناهم بیند و بر من نگیرد
مگر گوئی نکردستم گناهی
پس آنکو پروریدستم برأفت
که بنمودم طریق دوستداری
زمن و از یاری من بی نیاز است
گناهم بیند و بر من حلیم است
زمن تقصیر و عصیان در پذیرد
کمال لطف بین و بنده خواهی!
بود با چون منش الطاف و شفقت

بِحَمْدِ مَنْ سَزَاوَارِ أَنْخَدَايِ اسْتِ
اللَّهُمَّ إِنِّي أَجِدُ سَبِيلَ الْمَطَالِبِ إِلَيْكَ مُشْرَعَةً وَمَنَاهِلَ الرَّجَاءِ إِلَيْكَ مُتْرَعَةً وَالْإِسْعَانَةَ بِفَضْلِكَ لِمَنْ
أَمَلَكَ مُبَاحَةً وَأَبْوَابَ الدُّعَاءِ إِلَيْكَ لِلصَّارِحِينَ مَفْتُوحَةً وَأَعْلَمُ أَنَّكَ لِلرَّاجِبِينَ بِمَوْضِعِ إِجَابَةٍ
وَلِلْمَلْهُوفِينَ بِمَرَصِدِ إِغَاثَةٍ وَإِنَّ فِي اللَّهْفِ إِلَيَّ جُودَكَ وَالرَّضَائِقِضَائِكَ عِوَضًا عَنْ مَنَعَ الْبَاحِلِينَ
وَمَنْدُوحَةً عَمَّا فِي أَيْدِي الْمُسْتَثِيرِينَ وَأَنَّ الرَّاحِلَ إِلَيْكَ قَرِيبُ الْمَسَافَةِ وَأَنَّكَ لَا تَحْتَجِبُ عَنْ
خَلْقِكَ إِلَّا أَنْ تَحْجِبَهُمُ الْأَمَالُ دُونَكَ

خدایا من راه های درخواست از تو و نیاز آوردن بدرگاه تو را باز و وسیله های امیدواری
بکرم تو را روان و یاری جستن را از تو برای هر کس که امیدوار بتو باشد روا و درهای
دعا و زاری را بدرگاه تو برای بیچارگان و درماندگان باز می بینم و می دانم که هیچکس
از درگاه کرم تو نومید نشده و درماندگانی را که بتو پناه می آورند یاری میکنی و از غم
و اندوه نجات می دهی و به یقین می دانم که پناه بردن بکرم و بخشش تو و خرسندی و
رضا دادن بفرمان تو پس از راندن دونه های تو و فرومایگان بهترین دلگرمی و مایه
خوشی و موجب بی نیازی از آنچه نزد خود خواهان است می باشد.

خدایا کسیکه بسوی تو سفر کند و در وادی عشق تو قدم نهد زود بمقصود و منزل می-
رسد و تو به همه نزدیک و از بندگان و آفریدگان دور و پنهان نیستی و آنچه موجب
دوری آنان و پنهان شدن تو از چشم آنها می شود همانا آرزوهای نفسانی و هواهای
شیطانی و هوسهای دنیوی است که عاشق را از معشوق دور و بدرد هجران و آتش فراق
مبتلا می کند!

یقین میدانم ای خلاق معبود
بهر مطلب که باشد خواهش دل
بسوی خویش بنمودی مرا راه
که کوی تو است منزلگاه و مقصود
بود کام دل خلق از تو حاصل
کز آن ره برد سویت میتوان راه

بسویت باز راهی هست روشن
تروشاداب و خرم هر گیاهش
از آن راهم اگر افتد گذاری
روا باشد ترا بود آرزومند
تورا هر بنده کوخواند بفریاد
گشاده داریش بر رخ ز رأفت
بدرگاهت گر امید آورد کس
نرانی از در خود نا امیدش
جواب از هیچکس نبود برایش
به پیشت گر بنالد دردمندی
کنی یاری و از غم وارهایی
ز جود محض و فرط مهربانی
خلاند دست قیاضت مگیلان
بشهرستان جودت خواه ناخواه
کلید جود خاصانراست در مشت
روان نهری بود از بخشش و جود
چنین دست ار کند قدرت نمائی
مسافر کو بکویت بر نهد بار
بخود نزدیک فرمائی رهش را
ز خلق خویش در روز و شب تار

بهر گام آب و نزهتگاه و گلشن
چو صبح روح پرور شامگاهش
بفضل تو توانم جست یاری
پیمان تو محکم گشت پیوند
نخواهی حاجتش را برد از یاد
همه ابواب غمخواری و رحمت
بزاری آیدت در پیش از آن پس
بکار بسته می بخشی کلیدش
تو پاسخ بخشی از عین عطایش
ز غم فرسوده جانی مستمندی
ببخشی دارو از راه نهانی
بغمناکان رسانی شادمانی
بچشم تیره و تنگ بخیلان
ندارد منع ممسک مطلقاً راه
چو بگشایند دست از هر سرانگشت
بهر کس بخشد او مطلوب و مقصود
همه ظاهر کند مشکل گشائی
ز هر یوسف ترا گردد خریدار
برافروزی روان آگهش را
نه پنهان میکنی در پرده رخسار

ولی خلق ترا آمال باطل حجاب تن شد و بر چهره حائل

ترا هر کس نگردد آرزومند حجابش افکند بی پرده در بند

چو مشتاقان پریم بر بام کویت پیای شوق باز آیم بسویت

وَ قَدْ قَصَدْتُ إِلَيْكَ بِطَلْبِي وَ تَوَجَّهْتُ إِلَيْكَ بِحَاجَتِي وَ جَعَلْتُ بِكَ اسْتِغَاثَتِي وَ بَدْعَايَكَ
تَسْوَلِي مِنْ غَيْرِ اسْتِحْقَاقٍ لِاسْتِمَاعِكَ مِنِّي وَلَا اسْتِجَابٍ لِعَفْوِكَ عَنِّي بَلْ لِيَقْتِي بِكَرَمِكَ
وَ سُكُونِي إِلَي صِدْقٍ وَ عِدِّكَ وَ لَجَائِي إِلَي الْإِيمَانِ بِتَوْحِيدِكَ وَ يَقِينِي بِمَعْرِفَتِكَ مِنِّي أَنْ لَارَبَّ لِي
غَيْرُكَ وَلَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ وَ حَدِّكَ لِاشْرِيكَ لَكَ

خداوندا این بنده رو سیاه بامید فراوان رو بسوی تو آورده و بتو پناه برده حاجت‌های
خود را بدرگاه تو عرضه می‌دارم و در پیشگاه بزرگواری تو متوسل می‌شوم هر چند می‌-
دانم که لیاقت و ارزش آن ندارم که تو لابه و زاری مرا بشنوی و سزاوار آن نیستم که
مرا بلطف و کرم خویش بخوانی و از گناهان من درگذری چه من بنده نافرمان و
گناهکارم!

ای خدا چون من گنهکاری نباشد در جهان در گنه از هر کسی پیشم خدایا رحم کن
ولی کرم تو زیادتر است و چون بدرگاه آقای بزرگواری چون تو آمده و بکرم تو
امیدوار و بلطف تو اطمینان دارم، می‌دانم بر حسب وعده خود که هر که تو را بخواند
اجابت می‌کنی مرا نیز ناامید نخواهی کرد.

لنگر حلم توای کشتی توفیق کجاست که بدریای کرم غرق گناه آمده‌ایم
و همچنین اعتقاد من بیگانگی تو و یقین باینکه تو هم از حال من آگاهی و می‌دانی که
جز تو خدائی ندارم و در خدائی بی نیازی، مرا وادار کرد که بسوی تو آمده و بدرگاه
تو پناهنده گردم.

ای کس ما بیکسی ما بین قافله شد واپسی ما بین

بتو آورده ام روی تو جبه

همی خواهم که حاجاتم بر آری

رسی تا بندهء خود را بفریاد

نه استحقاق آن دارم که روزی

گریزم از هوای خود بفرسنگ

نه آنگوشی که بنیوشم خطابت

خدایا بگذر از من هر چه دیدی

بعفو تو است تنها اعتمادم

دلم محکم بصدق وعده تو است

درست است آنچه گفتمی وعده کردی

بمیعادت دلی آرام دارم

که افزائی باخلاص و یقینم

پناهم بخشی اندر سایه خویش

بهر جانب نگاه انداختم من

که غیر از تو مرا پروردگاری

خدائی نیست الا ذات پاکت

اللَّهُمَّ أَنْتَ الْفَائِلُ وَ قَوْلُكَ حَقٌّ وَ وَعْدُكَ صِدْقٌ وَ أَسْأَلُ اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا وَ
لَيْسَ مِنْ صِفَاتِكَ يَا سَيِّدِي أَنْ تَأْمُرَ بِالسُّؤَالِ وَ تَمْنَعَ الْعَطِيَّةَ وَ أَنْتَ الْمَنَّانُ بِالْعَطِيَّاتِ عَلَي أَهْلِ
مَمْلَكَتِكَ وَ الْعَانِدُ عَلَيْهِمْ بِتَحْنِنِ رَأْفَتِكَ

خدایا تو خود گفته‌ای «وَأَسْأَلُ اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا»

مرا باشد بددل حاجات انبه

بعجزم بینی و بر خاکساری

از آن میخوانمت هر دم بفریاد

گرم خوانی که جانم بر فروزی

بذیل لطف و احسانت زخم چنگ

نهم بر دل خطاب مستطابت

برونم آور از این ناامیدی

بلطف تو است محکم اعتقادم

امید من بلطف بیحد تو است

بهر عزمی که کردی بر نگردی

همین از لطف استرحام دارم

بکار خویش فرمائی امینم

کنی عرفان و ایمانم بخود بیش

بیکتا بودنت بشناختم من

بری از مثل و از انباز عاری

عیان دیدم بنور تا بناکت

(از فضل خدا بخواهید که خداوند نسبت بشما مهربان است) و البته گفته تو راست و وعده تو درست و خصلت تو آن نیست که بندگان را به سؤال و درخواست فرمان نمائی و خود از اجابت و بخشش خودداری کنی بلکه تو ببخششها والطف خویش بر بندگان منت گذاشته و آنها را به مهربانی و رأفت سرفراز می گردانی.

الهی آنچه فرمودی و گفתי
بگفتارت نمی بیند تخلّف
درست است آنچه فرمائی و گوئی
بخواهیدای اولوالالباب ز ایزد
بما و بر شما او مهربان است
حبیبی سیدی یا ذالمعالی
چو ذاتت منبع فیض و سرور است
که خود فرمائیم از نیکخواهی
از آن پس کز تو خواهم آنچه خواهم
بصورت بنهیم خال خطا را
توئی منان احسان و کرامات
کسانی را که از جهل و سفاهت
ز سرشان دست رأفت برنگیری
إلهی رَبِّتَنِي فِي نِعْمِكَ وَإِحْسَانِكَ صَغِيرًا وَنَوَّهْتَ بِاسْمِي كَبِيرًا فَيَأْمَنُ رَبَّانِي فِي الدُّنْيَا بِإِحْسَانِهِ وَتَفَضُّلِهِ وَنِعْمِهِ وَأَشَارَتِي فِي الْآخِرَةِ إِلَيَّ عَفْوَهُ وَكَرَمِهِ مَعْرِفَتِي يَا مَوْلَايَ دَلَّتْنِي عَلَيْكَ وَحُبِّي لَكَ شَفِيعِي إِلَيْكَ وَأَنَا أَتَقَرُّ مِنْ دَلِيلِي بِدَلَالَتِكَ وَسَاكِنٌ مِنْ شَفَاعَتِكَ

بارخدا یا تو مرا بنعمتها و نیکی های خود تربیت کرده و بزرگ گردانیدی و در بزرگی نیز دارای نام و شهرت نزد مردم کردی ای خدائیکه مرا در دنیا پرورده احسان و نعمت خود گردانیده و در آخرت بعفو و کرم خود امیدوار کرده ای مولای من آگاهی من بر بزرگواری تو مرا بسوی تو رهنمائی کرده خدایا اگر کاسنی تلخ است از بوستان است و اگر این بنده گناهکار است از دوستان است و همین دوستی من نسبت به تو راهنما و واسطه و شفیع من در پیشگاه تو می باشد.

روزی که بمحشراندر آید زن و مرد
وز بیم حساب رویها گردد زرد
من عشق ترا بکف نهم پیش آیم
گویم که حساب من ازین باید کرد
و من باین راهنما اطمینان دارم که مرا بسوی تو می کشاند و می رساند و بهمین شفیع آرامش خاطر دارم که مرا می پذیری.
هر چند غرق بحر گناهم ز شش جهت
تا آشنای عشق شدم ز اهل رحمت

الهی سر بلطفم بر کشیدی
عطا فرمودیم این جسم خاکی
بگیتی نام من مشهور کردی
نهادی مرهم از احسان بریشم
بعقبی با بیان پر بشارت
گواهی بر بزرگی دادمت چون
دلیل من شد اندر جستجویت
یقین دارم مرا باشد مسلم
بتو پیوستم نبود بخویشم
بنعمت های خویشم پروریدی
تن خاکیم پروردی بیباکی
همه دنیای من معمور کردی
فرا خواندی بنعمت های خویشم
بعفو خویش فرمودیم اشارت
شناسائی توای ذات بیچون
مرا آورد بیزحمت بسویت
باینم اعتمادی هست محکم
تو خود بودی دلیل سوی خویشم

دهی باز هم ظلم نکرده و بعدل و داد رفتار نموده‌ای اگر بسوزی سزای آنم و اگر بیامری بجای آنم.

ترا خوانم بدل پروردگارا
چو بینم لغزش و تقصیر بسیار
که چون با این خطا و جرم و زلات^۲
خداوند کرم چون بینمت باز
که جویم از کریمیت استعانت
کنی گر عفو چون من ناتوانی
و گر هم نیز فرمائی عذابم
در آنحالت هم‌ای داد ار غفار
همت نسبت دهم برظلم اگر من
بر این گفت و برین دعوی بیجا
حُجَّتِي يَا اللَّهُ فِي جُرَّتِي عَلَي مَسْئَلَتِكَ مَعَ إِثْبَانِي مَا تَكْرَهُ جُودُكَ^۳ وَ كَرَمُكَ وَ عَدَّتِي فِي شِدَّتِي مَعَ قَلَّةِ حَيَاتِي مِنْكَ رَأْفَتُكَ وَ رَحْمَتُكَ وَ قَدْرَ جَوْتِ أَنْ لَا تُحَيِّبَ بَيْنَ ذَيْنِ وَ ذَيْنِ مُنِّي فَحَقَّقْ رَجَائِي وَ اسْمَعْ دُعَائِي.

بارخدا یا بهترین برهان من برای گستاخی و جرئت در درگاه تو با آنکه تمام کردارهای من برخلاف فرمان تو می‌باشد همانا بخشش و بخشایش تو است زاد و توشه من هنگام سختی با اندک بودن شرم من در پیشگاه تو همان مهربانی و رحمت تو می‌باشد امیدوار

مرا عشق تو در دل کرده منزل
نمی باشد شفیع من بدرگاه
بجانت عشق و رزم خود سمیعی
بگرداب گناه افتاده ساختم

أَدْعُوكَ يَا سَيِّدِي بِلِسَانٍ قَدْ أَخْرَسَهُ ذَنْبُهُ رَبُّ أَنَا جِيكَ بِقَلْبٍ قَدْ أَوْبَقَهُ جُرْمُهُ
خدایا ترا با زبانی می‌خوانم که از بس گناه کرده و نافرمانی تو نموده گنگ و لال شده است! بدلی با تو راز می‌گویم که از جرم و گناه فراوان سیاه و هلاک گردیده!
هم‌ای آقای من با آن زبان هان
بآن دل کز گنه بینم سیاهش
بآن قلبی که از فرط معاصی
بسی ترسان و لرزان و هراسان
بقلبی و زبانی غرق حاجات
أَدْعُوكَ يَا رَبِّ رَاهِبًا رَاغِبًا رَاجِيًا خَائِفًا إِذَا رَأَيْتُ مَوْلَايَ^۱ ذُنُوبِي فَرِعْتُ وَإِذَا رَأَيْتُ كَرَمَكَ طَمِعْتُ فَإِنَّ عَفْوَتَ فَخِيرٍ رَاحِمٍ وَإِنْ عَدَبْتَ فَغَيْرُ ظَالِمٍ.

خدایا تو را می‌خوانم در حالیکه هم امیدوارم و هم ترسان هم مشتاقم و هم هراسان‌ای خدای من وای مولای من چون بکرم تو بنگرم پادشاهم و تاج بر سر و چون بخود می‌نگرم خاکم و از خاک کمتر هرگاه به گناهان خود نظر می‌کنم جزع و بی‌تابی آغاز و چون ببخشایش و بنده نوازی تو می‌نگرم بطمع می‌افتم اگر از لغزشها و گناهان من درگذری برای اینست که مهربان‌ترین مهربانان هستی و اگر مرا به گناه گرفته و کیفر

2- جمع زلت بفتح زاء بمعنی خطا و لغزش.

1- کلمه جود مرفوع و خبر حجتی میا شد همچنین کلمه رأفتک خبر عدتی است.

1- کلمه مولای مخاطب و معترضه است یعنی یا مولای بحذف حرف نداء

از لطف و کرم تو چنانم که مرا از درگاه خود نومید باز نگردانی، خدایا امید مرا راست و دعای مرا مستجاب گردان.

دلیلم ای خدا بر جرئت من
بود لطف تو و عفو عیبت
بدرگاه تو من طغیان فزودم
امیدم بر عطاهای تو یارب
جری دارد باسترحامم از تو
حیای من کم اما رأفت تو
از آن کآید بوهم من فزون است
توئی بهتر پناهم در شدائد
تو از مادر پدر یاران جانی
امید عفو دارم ای خداوند
میان این دو^۱ و بین دو دیگر
چنان خواهم که مأیوسم نسازی
ز درگاہت تهیدستم نرانی
بر آر امید و نومیدم مگردان

يَا خَيْرَ مَنْ دَعَاهُ دَاعٍ وَأَفْضَلَ مَنْ رَجَاهُ رَاجٍ عَظُمَ يَأْسِيْدِي أَمَلِي وَسَاءَ عَمَلِي فَأَعْطِنِي مِنْ عَفْوِكَ
بِمِقْدَارِ أَمَلِي وَلَا تُؤَاخِذْنِي بِأَسْوَأِ عَمَلِي فَإِنَّ كَرَمَكَ يَجِلُّ عَنْ مُجَازَاةِ الْمُنْذِنِينَ وَحِلْمَكَ يَكْبُرُ عَنْ
مُكَافَاةِ الْمُقْصِرِينَ.

ای بهترین خواننده شده ای نیکوترین پناهگاه امیدواران ای آقا و مولای من امید من بکرم تو بسیار ولی از کردارهای زشت خود شرمسارم. مگوی که چه آورده‌اید که درویشانیم و می‌پرس که چه کرده‌اید که رسوایانیم خدایا از بخشش و عفو خود به اندازه امید من بهره‌ام فرما و مرا بکردار زشت و نکوهیده مگیر چه کرم تو بالاتر است از اینکه گناهکاران را کیفر دهی و حلم تو بیشتر است از آنکه بزهکاران را بکردارشان عقوبت فرمائی و اگرچه گناه من افزون است لیکن عفو تو از حد بیرونست.

توئی بالاتر و بهتر ز هر کس
بخواندی آنکه را خواننده خویش
و یا آنرا که بر تو روزگاری
بزرگ است آرزوی من بکویت
بعفو خود ببخشا بر گناهم
بقدر آرزویم مکرمت کن
می‌پرس از من ترا چون است احوال
بعفو از من تو بالاتر از آنی
ز حلم و شفقت هیهات هیهات
وَأَنَا يَا سَيِّدِي عَائِدٌ بِفَضْلِكَ هَارِبٌ مِنْكَ إِلَيْكَ مُتَجَرِّئٌ مَا وَعَدْتَ مِنَ الصَّفْحِ عَمَّنْ أَحْسَنَ بِكَ ظَنًّا
وَمَا أَنَا يَا رَبَّ وَمَا خَطَرِي هَبْنِي بِفَضْلِكَ وَتَصَدَّقْ عَلَيَّ بِعَفْوِكَ.

ای آقا و مولای من از گناهان خود بفضل و کرم تو پناه می‌برم و از غضب تو گریزان و در پناه لطف و عفو تو قرار می‌گیرم و به وعده‌ای که فرمودی که هر کس به تو گمان نیک داشته باشد از گناهان او درمی‌گذری اطمینان دارم خدایا من چه هستم و چه لیاقتی دارم مرا به فضل و کرم خود ببخش و عفو خود را شامل حال من فرما.

¹ - مقصود از این عبارت (دو) جود و کرم و منظور از دوی دیگر رأفت و رحمت میباشد

فراوان گرچه کردستم گناهت
چو دانم وعده هایت را همه راست
گذشت از من نما چون وعده کردی
گمان خویش با من پاک دارد
طبیخ گردهم و بخشم دوایش
کیم من چیستم پروردگارا
چه قدر و رتبت هست ای خداوند

بفضل تو گریزم در پناهت
بنزدت عذرخواه آیم بدرخواست
که پیش آرد مرا هر کس که دردی
قدم با صدق در راهم گذارد
بنویسم گناهی از برایش
بفضل خود مبر از من عطا را
بفضل خود رها بخشم ز هر بند
آي رَبِّ جَلَلَنِي بِسِتْرِكَ وَأَعْفُ عَنْ تَوْبِيحِي بِكَرَمٍ وَجْهِكَ فَلَوْ اطَّلَعَ الْيَوْمَ عَلَيَّ ذُنُوبِي غَيْرُكَ مَا فَعَلْتُهُ
وَ لَوْ خِفْتُ تَعْجِيلَ الْعُقُوبَةِ لَأَجْتَنِبْتُهُ لِأَنَّكَ أَهْوَنُ التَّائِبِينَ إِلَيَّ وَأَخَفُ الْمُطْلَعِينَ عَلَيَّ بَلْ لَأَنَّكَ
يَارَبَّ خَيْرُ السَّاتِرِينَ وَأَحْكَمُ الْحَاكِمِينَ وَأَكْرَمُ الْأَكْرَمِينَ سَتَارُ الْعُيُوبِ غَفَارُ الذُّنُوبِ عَلَامُ الْغُيُوبِ
تَسْتُرُ الذُّنُوبَ بِكَرَمِكَ وَ تُؤَخِّرُ الْعُقُوبَةَ بِحِلْمِكَ.

ای خدای من گناهان مرا با پرده های عفو و آمرزش خود بپوشان و از توبیخ و سرزنش
من به بزرگواری خود در گذر.
بر رحمت خود بین و مبین بر گنه ما
به یقین اگر دیگری جز تو بر گناهان من آگهی می یافت آنها را بجا نمی آوردم و
همچنین اگر می ترسیدم که بزودی به کیفر اعمال خود می رسم از آنها دوری می نمودم
ولی اقدام بر آنها نه برای اینست که ترا خوارترین یا کوچکترین بینندگان بدانم یا پست
ترین آگاه شوندگان گویم بلکه برای اینست که تو بهترین پرده پوشان و بزرگترین داد
دهندگان و کریمترین کریمان هستی، پوشاننده بدیها آمرزنده گناهها و داندنده راز هائی،
گناهان را به کرم و لطف خود می پوشانی و پاداش بدیها را بواسطه حلم خود دیر
می دهی.

آبرو می رود ای ابرخطاپوش ببار
مدران پرده ام یارب بمحشر
به تیرسرزنش منما عتابم
ز چنگ نفس بیرون کن عنانم
بستاریت ای خلّاق سوگند
دگر کس جز تو گر ای داد خواهم
چنانم دست بخشد شرمساری
نمایم دوری از رفتن بسویش
نه زان بابت که کم از دیگرانی
ولیکن چونکه بهتر دادخواهی
یقین دارم که میپوشی خطا را
توئی بیننده ام در بدترین حال
پوشی عیب من بهتر ز هر کس
بهر حاکم توئی در حکم، احکم
بوصفت بس که ستار العیوبی
توئی داننده پنهان و پیدا
گناهان را تو میپوشی برأفت
بحلم و بردباری مدّتی دیر

که بدیوان عمل نامه سیاه آمده ایم
پوشانم بسترخویش پیکر
بجای معصیت بخشا ثوابم
نما روشن بنور خویش جانم
مرا بی آبرو و خوار میسند
شود آگاه روزی بر گناهام
که بر جا ایستم از ذلّ و خواری
نبینم زانفعال اصلاً برویش
و یا کردار و رفتارم ندانی
علیمی آگه از حال تباهی
دریغ از من نمیداری عطا را
بصیر و آگهی بر من بر احوال
بتو چشم عنایت دارم و بس
کریمانرا توئی اعلی و اکرم
بشأنت بس که غفار الذنوبی
بنزد تو است هر مخفی هویدا
نگیری بندگان را بر عقوبت
عقوبت را بیندازی به تأخیر

فَلَكَ الْحَمْدُ عَلَيَّ حِلْمِكَ بَعْدَ عَلْمِكَ وَعَلَيَّ عَفْوِكَ بَعْدَ قُدْرَتِكَ وَيَحْمِلُنِي وَيَجْرِي عَلَيَّ مَعْصِيَتِكَ حِلْمُكَ عَنِّي وَيَدْعُونِي إِلَى قَلْبَةِ الْحَيَاءِ سَتْرُكَ عَلَيَّ وَيُسْرِعُنِي إِلَى التَّوْبِ عَلَيَّ مَحَارِمِكَ مَعْرِفَتِي بِسَعَةِ رَحْمَتِكَ وَعَظِيمِ عَفْوِكَ يَا حَلِيمُ يَا كَرِيمُ يَا حَيُّ يَا قَيُّوْمُ يَا غَافِرَ الذُّبَابِ يَا قَابِلَ التَّوْبِ يَا عَظِيمَ الْمَنِّ يَا قَدِيمَ الْإِحْسَانِ.

پس ستایش ترا سزد که با دانستن گناه بندگان عفو می کنی و با توانائی و قدرت برانتقام درمی گذری همانا حلم و عفو تو مرا در نافرمانی و گناه گستاخ و بی باک نموده و پرده پوشی تو نسبت به گناهان مرا به بیشرمی و جسارت در پیشگاه تو و نافرمانی وادار می کند و آگاهی از کرم بی پایان و عفو و لطف فراوان تو مرا بر فرورفتن در بدیها و حرام جرئت می دهد ای خدای بردبار بخشنده ای کسی که بخود زنده و از دیگران بی نیازی ای آمرزنده گناهان و پذیرنده توبه، ای صاحب عطاها بزرگ و نیکی دیرینه.

پس از دانائی و پروردگاریت
 که با دستی که در پاداش داری
 بتن پوشانیدیم ثوب عنایت
 جری میسازدم عفو عمیمت
 که تا ورزم بعصیان جسارت
 بکار معصیت دل را کنم گرم
 نهم با شوق من دل بر حرامت
 شناسائیم بر مهر نهانیت
 امیدم بر عطا ای حی دادار

حلیما وی کریم حیّ دائم
 تو آمرزنده عصیان و تقصیر
 توئی دائم بذات خویش قائم
 تو آموزنده هرگونه تدبیر
 پذیرنده انابت یا که توبت
 بسویت آنکه روآرد بذلت

بزرگ ای آنکه احسانت قدیم است عطایت دائم و لطفت عمیم است

أَيْنَ سِتْرِكَ الْجَمِيلُ أَيْنَ عَفْوِكَ الْجَلِيلُ أَيْنَ فَرْجِكَ الْقَرِيبُ أَيْنَ غِيَاثِكَ السَّرِيعُ أَيْنَ رَحْمَتِكَ الْوَاسِعَةُ أَيْنَ عَطَايَاكَ الْفَاضِلَةُ أَيْنَ مَوَاهِبِكَ الْهَنِيئَةُ أَيْنَ صَنَائِعِكَ السَّنِيَّةُ أَيْنَ فَضْلِكَ الْعَظِيمُ أَيْنَ مَنِّكَ الْجَسِيمُ أَيْنَ إِحْسَانِكَ الْقَدِيمُ أَيْنَ كَرَمِكَ يَا كَرِيمُ.

کجاست پرده پوشی نیکو و پنهان کردن تو خطاها را؟ کجاست عفو بزرگ تو که بهترین لذت برای گناهکاران است؟ کجاست گشایش نزدیک و فریادری سریع تو برای ما؟ کجاست رحمت بی پایان و بخششهای فراوان تو؟ کجاست نعمتهای گوارا و آفریده های شریف و زیبای تو؟ کجاست فضل بزرگ و نعمت سترک تو؟ کجاست نیکوئی و کرم دیرینه تو؟ ای صاحب کرم!

برای بنده کو ستر جمیلت
 گشادی تا که بفرستی بکارم
 بزودی تا بفریادم شتابی
 برای من کو آن بسط و گشادات
 کجا آن داوری کردن بکارم
 عطایای برون ز احصای تو کو
 کجا آن کارسازیهای نیکت
 چه شد آن بخشش و فضل عظیمت
 کریم چون شد آن فرّ و سترکیت
 گذشت و عفو و غفران جلیلت
 کنی فرخنده روز روزگارم
 زنی بر قلب پرسوز من آبی
 کجا آن مهر و احسان زیادت
 بفریادم برسای کردگارم
 گوارا لطف و بخششهای تو کو
 که اندر کارها نبود شریکت
 کجا آن مهر و احسان قدیمت
 ظهور قدرت و شأن و بزرگیت

بِكَ وَبِمُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ فَاسْتَنْقِذْنِي وَبِرَحْمَتِكَ فَخَلِّصْنِي يَا مُحْسِنُ يَا مُجْمِلُ يَا مُنْعِمُ يَا مُفْضِلُ لَسْتُ أَتَكَلُّ فِي النَّجَاةِ مِنْ عِقَابِكَ عَلَيَّ أَعْمَالِنَا بَلْ بِفَضْلِكَ عَلَيْنَا لِأَنَّكَ أَهْلُ التَّقْوَى وَأَهْلُ الْمَغْفِرَةِ.

ترا به خودت و به محمد و فرزندان نیک نهاد او سوگند می‌دهم که مرا از گرداب هلاکت و بدبختی نجات ده و از بدیها پاک گردان و خلاص کن دستم گیر که دست آویز ندارم و عذرم بپذیر که پای گریز ندارم ای پروردگار بخشنده و نیکو کننده نه چنین است که من در خلاصی و نجات از کیفر کردارهای زشت خویش بعمل و کردار خود امیدوار باشم معلم چیست که مزدش دو جهان را خواهم بلکه امیدواری من همانا بفضل و کرمی است که تو نسبت به بندگان داری زیرا تو صاحب کرم و بخشایش و نیکی می‌باشی و از بدی دوری.

بنسل طاهر و آل محمد
توئی نیکی ده و نیکی کننده
تو گستردی همی‌ای صاحب جود
مرا ای هم پناه وای مناصم
قدم ننهاده در راه صوابت
ندارم بر عمل چون تکیه گاهی
مگر ما را شود لطف تو شامل
چو تو بخشنده تر هستی ز هر کس

بالطاف خود و اکرام سرمد
ز خوان مکرمت نعمت دهنده
عطای خویش بر مقبول و مردود
ز خواری و ز ذلت ده خلاصم
رهیدن کی توانم از عقابت
بلطف چون طمع بندم الهی
بعفوت خویش را سازیم قابل
عطا دادن ترا میشاید و بس

تُبَدِي بِالْإِحْسَانِ نِعْمًا وَتَعْفُو عَنِ الذَّنْبِ كَرَمًا فَمَا نَدْرِي مَا تَشْكُرُ أَجْمِيلَ مَا تَنْشُرُ أَمْ قَبِيحَ مَا تَسْتُرُ أَمْ عَظِيمَ مَا أَبْلَيْتَ وَأَوْلَيْتَ أَمْ كَثِيرَ مَا مَنَنْتَ نَجِيَّتَ وَعَافَيْتَ يَا حَبِيبَ مَنْ تَحِبُّ إِلَيْكَ وَيَأْفِرُ عَيْنِ مَنْ لَازِبِكَ وَانْقَطَعَ إِلَيْكَ.

از آغاز با ما نیکی نموده‌ای و تا انجام هم با لطف و عفو و گذشت با ما رفتار می‌کنی و گناهان را می‌آمیزی نمی‌دانم کدامیک از نعمتهای تو را شکر گزار باشم آیا نیکی هائی را که همواره از طرف تو می‌رسد یا به آنکه کارهای زشت ما را می‌پوشانی یا بواسطه نعمتهای بزرگی که بما دادی و یا اینکه ما را از سختیها و گرفتاریها نجات دادی ای محبوب همه جهانیان و معشوق جمله عاشقان و مقصد همه سالکان وای روشنی دیدگان هر کس که بتو پناه برد و از غیر تو نظر بردارد و چشم دل را بسوی تو بدوزد.

سزاواری تو عفو و مغفرت را
بفضلت تا خلل راهی نیابد
بجودت تا نیابد ره شکستی
همه کس غرق اندر نعمت تو است
بسویت با کدامین راه پیویم
بنیکی های تو کز غرب تا شرق
و یا بر آن بدیهائیکه زانعام
بالاء بزرگت کآزمودی
و یا ما را رهانیدی ز هر کار
سرش بفراختی ای دوست چالاک

تو از ما می‌پذیری معذرت را
عطای خود دهی بر نیک و بر بد
تو فرمائی ببخشش پیشدستی
گناهان را گذشت از رحمت تو است
کدامین شکر نعمتهات گویم
نمودی بندگان خویش را غرق
ز مردم بینی و درپوشی اندام
بدو ما را، نبود از مات سودی
که بنشانیدمان بر خاک ادبار
ز روی خاک تا بر بام افلاک

کسی کو با تو حرف دوستی زد
توئی در چشم آنکس قره‌العین
برید از غیر و رخت آورد سویت
ز خود بگسست و شد آواره از تن
تو نور چشم جمله عارفانی
برازنده بمعشوقی عشاق

گذشت اندر رخت از نیک و از بد
که داده بر جمالت دیده را زین
ز هر در شد پناهنده بکویت
سر کوی ترا بنمود مسکن
تو معشوق جمیع عاشقانی
نباشد غیر تو در جمله آفاق

أَنْتَ الْمُحْسِنُ وَ نَحْنُ الْمُسِيئُونَ فَتَجَاوِزْ يَا رَبِّ عَنْ قَبِيحِ مَا عِنْدَنَا بِجَمِيلِ مَا عِنْدَكَ وَ أَيُّ جَهْلٍ
يَارَبِّ لَا يَسَعُهُ جُودُكَ أَوْ أَيُّ زَمَانٍ أَطْوَلُ مِنْ أَنْتِكَ وَ مَا قَدِرْ أَعْمَالِنَا فِي جَنبِ نِعْمِكَ وَ كَيْفَ
نَسْتَكْثِرُ أَعْمَالًا تُقَابِلُ بِهَا كَرَمَكَ بَلْ كَيْفَ يَضِيقُ عَلَيَّ الْمُدْنِينَ مَا وَسِعَهُمْ مِنْ رَحْمَتِكَ يَا وَاسِعَ
الْمَغْفِرَةِ يَا بَاسِطَ الْيَدَيْنِ بِالرَّحْمَةِ.

توئی نیکوکار و ما همه بد کرداریم خدایا از زشتی های ما به نیکی خود در گذر ترسانم
از بدی خود، بیامرز مرا بخوبی خود.

خداوند گارا نظر کن بچود
گناه آید از بنده خاکسار
کدام نادانی و فراموشی است که جود و بخشش تو گنجایش آن را ندارد؟! و کدام زمان
از حلم و بردباری و صبر تو درازتر است؟! کارهای ما در مقابل نعمت های تو بسیار
ناچیز است چگونه کارهای خود را که با کرم تو روبرو شود بزرگ شماریم؟ و چگونه
ممکن است که برگناهکاران سخت شود و مشقت و زجر کشند در صورتی که کرم بی
پایان توبه آنها گشایش میدهدای آمرزنده گناهان وای آنکه دست رحمت و فضل
بر سر همه کس فرود می آید.

تو نیکوئی و نیکوئی کننده
بچشمان بدی خاک آکنده

گروهی ما تبه روزیم و بدکار
پس ای پروردگار هر دو عالم
ز ما هر بد که دیدی و شنیدی
پسای خویشان رفتیم از دست
کدامین شخص نادان است یارب
که گنجایش ندارد بخشش را

درازتر ز مهل تو زمانی
بطول مهلت تو تا با آخر
بجنب نعمت تو کردگارا
بزرگی تو و کردار خود را
مرا کردار و اعمال از سترگیت
نیاید در شمار صفر هرگز
کسانی را که میخوانم تبه کار
قدم تا سر ز لطف بینهایت
زمین تا آسمان نیلگون رنگ

برحمت ای برحمت داده صد زین

فَوَعِزَّتْكَ يَا سَيِّدِي لَوِ انْتَهَرْتَنِي مَا بَرِحْتُ مِنْ بَابِكَ وَلَا كَفَفْتُ عَنْ تَمَلُّقِكَ لِمَا أَنْتَهِيَ إِلَيَّ مِنَ الْمَعْرِفَةِ
بِجُودِكَ وَ كَرَمِكَ وَأَنْتَ الْفَاعِلُ لِمَا تَشَاءُ تُعَدِّبُ مَنْ تَشَاءُ كَيْفَ تَشَاءُ بِمَا تَشَاءُ وَ تَرْحِمُ مَنْ تَشَاءُ
بِمَا تَشَاءُ كَيْفَ تَشَاءُ وَ لَا تُسْئَلُ عَنْ فِعْلِكَ وَ لَا تُنَازَعُ فِي مُلْكِكَ وَ لَا تُشَارِكُ فِي أَمْرِكَ وَ لَا تُضَادُّ فِي
حُكْمِكَ وَ لَا يَعْتَرِضُ عَلَيْكَ أَحَدٌ فِي تَذْبيرِكَ لَكَ الْخَلْقُ وَ الْأَمْرُ تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ.

بچنگال هوای خود گرفتار
که دادی صورت هستی بآدم
ز ما بگذر رشتی دیدی ندیدی
بماده آنچه نیکوئی ترا هست
کدامین دل پریشان است یارب
نوشد جام صاف بیغشت را
کسی کو تا دهد از او نشانی؟
زبانها کوتهندای حی داور
چه اندازه بود کردار ما را
بسنجیم اربمیزان نیک و بد را
شود مغلوب در جنب بزرگیت
مهمی را نگرده هیچ حائز
بدام معصیت دائم گرفتار
فرا بگیرفته آنها را عطایت
چگونه چون بر آنها میشود تنگ
فراخت بخشش و بگشاده کفین

به بزرگی و عظمت و جلال خودت سوگند که اگر مرا از درگاه خود برانی هرگز روی
برنگردانم چون از بخشش و عنایت تو آگاهم.

بنومیدی آنگه بگردیدی
خدایا توئی که هر چه بخواهی بجامی آوری و هر کرا بخواهی به هرگونه بخواهی
عذاب می دهی و به هر که بخواهی به هر قسمی که بخواهی رحم می کنی و هیچکس
حقّ پرسش از توندارد و در پادشاهی با تو نزاع نتواند کرد و در کارهای تو شریک نبوده
و فرمانهای تو را مخالفت نتواند نمود و بر کارهای تو اعتراض ندارد عالم روح و ماده
(امروخلق) در تصرف تو است بزرگ است خدائی که پرورش دهنده جهانیان است!

خداوندا بلطف و رحمت تو
گرم رانی و بر سویم نپائی
چومیدانم ترا بخشنده پاک
بدون هیچ نقصان و زیاده
عذاب ارخواهی و فرمائی ار جود
برحمت بنگری بر هر که خواهی
نپرسد از تو کس هرچ آن نمائی
از آن تو است ملک و کامکاری
بامر و نهی خود انجام و آغاز
بهر کاریکه خواهی کرد از جدّ
بتدبیریکه فرمائی نشاید
تو خلاق و مخلوقی که هستند

بقرب مخلصان و عزّت تو
ندارم تاب حرمان و جدائی
نداری در عطا و لطف امساک
کنی آنرا که فرمائی اراده
کنی آنرا که رایت هست مقصود
زدائی از دلش زنگ سیاهی
اگر آباد و گر ویران نمائی
شریکت نیست کس در ملکداری
نخواهی هیچکس را کرد انباز
نداری هیچکس در کار خود ضدّ
کسی بر اعتراض لب گشاید
تو را جو یاستند و میپرستند

تو صاحب امری و امر آفرینی
روانها را تو داری در تصرف
تو مقصود همه سلاک و عشاق
همه هستند سرگردان چو پرگار
سلوک جمله را مقصد توئی تو

يَا رَبِّ هَذَا مَقَامٌ مَنْ لَدَيْكَ وَاسْتَجَارَ بِكَرَمِكَ وَالْفَاحِشَانِكَ وَنِعْمَتِكَ وَأَنْتَ الْجَوَادُ الَّذِي لَا يَضِيقُ
عَلَيْكَ عَفْوُكَ وَلَا يَنْقُصُ فَضْلُكَ وَلَا تَقِلُّ رَحْمَتُكَ وَقَدْ تَوَقَّعْنَا مِنْكَ بِالصَّفْحِ الْقَدِيمِ وَالْفَضْلِ الْعَظِيمِ
وَالرَّحْمَةِ الْوَاسِعَةِ

خداوندا این جایگاه کسی است که به تو پناه برده و از کرم تو مدد می خواهد و باحسان
و نعمت های تو انس گرفته است توئی بخشنده ای که هیچ چیز مانع عفو تو نشده و به
هیچوجه در فضل و رحمت تو نقصان حاصل نمی شود خدایا ما بصفّت دیرینه گذشت و
بخشایش و رحمت بسیار تو اطمینان داریم.

بلطفم بخوان و مران از درم
ندارد بجز آستانت سرم

پناهنده بلطفت ارجمند است
بجنب بخشش و عفو گنهکار
سوايت منعم و یاری نگیرد
تو آن بخشنده ای صاحب حقیقت
بخلقت هست مهر و لطف بسیار
و ثوقم هست بر لطف عمیمت
برویم باز داری باب رحمت

مقام و پایگاهش بس بلند است
بخواهد از کریمی تو زنهار
به نیکی های تو الفت پذیرد
که در بخشش نمائی در مضیقت
بفضلت نیست نقصانی پدیدار
بانعام و باحسان قدیمت
بفضلم گسترانی خوان نعمت

أَفْتَرَاكَ يَا رَبِّ تُخَلِّفُ ظُنُونَنَا وَتُخَيِّبُ آمَالَنا كَلَّا يَا كَرِيمُ فَلَيْسَ هَذَا ظَنُّنَا بِكَ وَلَا هَذَا ظَمَعُنَا فَيْكَ يَا رَبِّ
إِنَّ لَنَا فَيْكَ أَمَلًا طَوِيلًا إِنَّ لَنَا فَيْكَ رَجَاءً عَظِيمًا

آیا بخود روا میداری که گمان نیک ما را رد کنی و امید ما را بنومیدی بدل نمائی؟! نه!
هرگز چنین نیست و این گمان بتو نمی‌رود خدایا بدرگاه تو با امید بی پایان و آرزوی
فراوان آمده ایم.

ما بکوی تو بامید دراز آمده‌ایم

شمع سان در رهت ازسوز و گداز آمده‌ایم

ما بکرم تو بسیار امیدوار و آرزوی عفو و مغفرت تو می‌باشیم.

اگر روزی ز غم رنجد تن ما بگیرد خار خواری دامن ما
توان یارب که بینی خوار در ما پسندی لحظه‌ای آزار بر ما؟!
گمانی‌را که در حق تو ماراست که دانم از خطا ذاتت میراست
ز تو شاید که در پروردگاری گمان ما بخود مغشوش داری؟!
ز آمالی که ما را هست بر دل ز حال ما توانی بود غافل؟!
روا داری دریغ از ما تو یاری که از آملان مایوس داری
کریم این چنین نبودیقین است زبانه لال گر گویم چنین است
گمانی بد چنین از خاطر ما ز ند سر در حقت کلاً و حاشا
گمانی را چنین گر هوشیاریم طمع از خویشتن هرگز نداریم
بما آورده رو بس کار مشکل دراز آن آرزوهائست بر دل
رجا داریم کز عین کرامت بر آری آرزوی ما تمامت

عَصِيْنَاكَ وَنَحْنُ نَرْجُو أَنْ تَسْتَرْعِيْنَا وَدَعْوَانَا وَنَحْنُ نَرْجُو أَنْ تَسْتَجِيبَ لَنَا فَحَقُّ رَجَائِنَا يَا مَوْلَانَا
فَقَدْ عَلِمْنَا مَا نَسْتَوْجِبُ بِأَعْمَالِنَا وَلَكِنْ عَلِمْنَا فِينَا وَعَلِمْنَا بِأَنَّكَ لَا تَصْرِفُنَا عَنْكَ حَتَّىٰ عَلَيَّ الرَّغْبَةَ

إِلَيْكَ وَإِنْ كُنَّا غَيْرَ مُسْتَوْجِبِينَ لِرَحْمَتِكَ فَأَنْتَ أَهْلٌ أَنْ تَجُودَ عَلَيْنَا وَعَلَيَّ الْمُدْنِينَ بِفَضْلِ سَعَتِكَ
فَأَمْنٌ عَلَيْنَا بِمَاءَتِ أَهْلِهِ وَجُدْ عَلَيْنَا فَإِنَّا مُحْتَاجُونَ إِلَيْكَ يَا غَفَّارُ بُرُوكَ اهْتَدَيْنَا وَبِفَضْلِكَ
أَسْتَعِينَا وَبِنِعْمَتِكَ أَصْبَحْنَا وَأَمْسَيْنَا

خداوندا ما نافرمانی تو نمودیم ولی امیدواریم که تو بر ما ببخشی و گناهان ما را ببوشانی.

آبی بروزنامه اعمال ما فشان بتوان مگرسترد حروف گناه از او

ترا می‌خوانیم و امیدواریم که ما را پاسخ دهی ای خدای ما وای مولای ما امید ما را
برآور و خواهشهای ما را بپذیر دستم بگیر که دست آویز ندارم و عذرم بپذیر که پای
گریز ندارم.

بزرگوارا می‌دانیم که بواسطه کردارهای ناپسند خود سزاوار همه گونه کیفر هستیم
لیکن آگاهی تو از راز درون ما و یقین ما به اینکه هیچکس از درگاه تو مایوس برنگشته
و ما را نیز ناامید نخواهی کرد، ما را برآن داشت که بدرگاه تو پناه آوریم گرچه
استحقاق بخشایش و بخشش ترا نداریم ولی توئی که بر من و همه گناهکاران
ببخشایش خود منت میگذاری خدایا بر ما به آنچه تو اهل آن می‌باشی منت گذار و ما را
ببخش چه ما بکرم تو نیازمندیم ای راهنمای گمشدگان و آمرزنده گناهان به چراغی که
تو برافروختی راهنمایی شدیم و بواسطه فضل تو از دیگران بی نیاز گردیدیم و در
نعمت های تو روز و شب فرو رفته ایم.

ای رهنمای گمشدگان اهدنا الصراط ای نور چشم راهروان اهدنا الصراط

در دوزخ هوا و هوس مانده ایم زار گم کرده ایم راه جنان اهدنا الصراط

امید دیگرما از تو این است گل ما چونکه با عصیان عجین است

بما در پوشی از رحمت ردائی بخود ما را نمائی رهنمائی

ز تو داریم ما امیدواری
نه نادان بر گناهانیم مطلق
سرا پا غرق عصیان و خطائیم
مران از در گهت این بینوا را
بآنچ آنرا سزاواریم از تو
بفعل ما تو داناتر زمائی
ولی علم تو بر احوال زارم
یقین من بعفو بی حسابت
نمیرانی ز در نومید ما را
بر آنم داشت تا از هر دروسوی
برحمت های تو گر چه سزاوار
سزاواری تو پس بر عفو و غفران
که ما جمعی ترا پرورد گانیم
بنور تو بسویت یافتم راه
بما بخشوده فضلت بی نیازی
بنعمت های تو شب بام کردیم
بهر گامی تو خود همراه ما باش
ذُنُوبِنَا بَيْنَ يَدَيْكَ نَسْتَغْفِرُكَ اللَّهُمَّ مِنْهَا وَنُتُوبُ إِلَيْكَ تَتَّحِبُّ إِلَيْنَا بِاللَّعْمِ وَنُعَارِضُكَ بِالذُّنُوبِ
خَيْرُكَ إِلَيْنَا نَزَلُ وَ شَرُّنَا إِلَيْكَ صَاعِدٌ وَ لَمْ يَزَلْ وَلَا يَزَالُ مَلِكٌ كَرِيمٌ يَا تَيْكَ عَنَّا فِي كُلِّ يَوْمٍ بِعَمَلٍ
قَبِيحٍ فَلَا يَمْنَعُكَ ذَلِكَ مِنْ أَنْ تَحُوطَنَا بِنِعْمِكَ وَتَتَفَضَّلَ عَلَيْنَا بِالْإِنِّكَ.

بلطف خود بما منت گذاری
بود تقصیر ما بر ما محقق
ولی راجی باحسان و عطائیم
دریغ از من مکن لطف و عطا را
امید عفو میداریم از تو
بحال ما شناساتر زمائی
گواهی تو بر قلب فکارم
که بنماید مرا دور از عقابت
بتوانی بخواری دید ما را
بسوی عفو و الطافت کنم روی
نمی باشیم ای دادار غفار
بفضل خود ببخشا بر ضعیفان
بدر گاهت نیاز آورد گانیم
بوحدانیتت گردیدم آگاه
ز ما فرموده لطفت کارسازی
سحرها با عطایت شام کردیم
براه راست ما را رهنما باش
ذُنُوبِنَا بَيْنَ يَدَيْكَ نَسْتَغْفِرُكَ اللَّهُمَّ مِنْهَا وَنُتُوبُ إِلَيْكَ تَتَّحِبُّ إِلَيْنَا بِاللَّعْمِ وَنُعَارِضُكَ بِالذُّنُوبِ
خَيْرُكَ إِلَيْنَا نَزَلُ وَ شَرُّنَا إِلَيْكَ صَاعِدٌ وَ لَمْ يَزَلْ وَلَا يَزَالُ مَلِكٌ كَرِيمٌ يَا تَيْكَ عَنَّا فِي كُلِّ يَوْمٍ بِعَمَلٍ
قَبِيحٍ فَلَا يَمْنَعُكَ ذَلِكَ مِنْ أَنْ تَحُوطَنَا بِنِعْمِكَ وَتَتَفَضَّلَ عَلَيْنَا بِالْإِنِّكَ.

خدایا گناهان ما پیش تو آشکار است از تو آمرزش می خواهیم و بسوی تو بازگشت
می کنیم خدایا همواره لطف و کرم تو شامل حال ماست و در نعمتهای تو غوطه وریم
واحسان خود را از ما دریغ نمی داری و با ما کمال رأفت و عطوفت داری که نعمتهای
خود را بما عنایت می کنی ولی ما برعکس همواره نافرمانی تو نموده و بندگانی ناسپاس
می باشیم نیکیهای تو بسوی ما فرود می آید و پیوسته از تو بما نیکی می رسد ولی در
مقابل از ما جز بدی سر نمی زند و همیشه اینطور بوده و خواهد بود.

خدایا مقصّر بکار آمدیم گنه کار و امیدوار آمدیم
پادشاهها، بزرگوارا، هر روز از ما کارهای ناشایست سر می زند و تو آنها را می بینی ولی
کرم تو آنها را می پوشاند و همواره ما را غرق نعمت های خود داری و بخشش خود را
از ما قطع نمی کنی.

گناه ما نباشد بر تو پنهان
همه عجز و نیاز آریم سویت
خدایا از گناهان شرمساریم
بتو می آوریم از فعل خودرو
ز ماها دوستاری خواستاری
تو نعمت بخشی و ما ترک خدمت
بجای حق نعمت های خویش
فرود آید بما خیر تو هر دم
ز تو هر دم بما نیکی فزاید
بزرگ ای پادشاه لایزالی
کسی داناتر از تو نیست بر آن
مران ما را بفضل خود ز کویت
بلطف و رحمت امیدواریم
که بخشاینده عصیان تویی تو
کست کاو دوست دارد دوستداری
ز ما نباید بجز کفران نعمت
گناه آریم هر ساعت به پیشت
نگردد ذره ای ز احسان تو کم
ولی از ما بجز زشتی نیاید
که هر گز نیست ذاتت را زوالی

همیشه بوده‌ای و بود خواهی
بکرداریکه از ما میزند سر
ابا این چون عطای تو بود بیش
بما بخشی بود چندانکه ممکن

عدم را نیست در ذات تو راهی
ترا زشت است آن کردار و منکر
نگیری تنگ بر ما نعمت خویش
سرافرازی بنعمتهای باطن

فَسُبْحَانَكَ مَا حَلَمَكَ وَأَعْظَمَكَ وَآكْرَمَكَ مُبْدِئًا وَمُعِيدًا تَقَدَّسَتْ أَسْمَاؤُكَ وَجَلَّ تَنَاوُكَ وَكَرُمَ صَنَائِعُكَ وَفِعَالُكَ أَنْتَ إلهي أَوْسَعُ فَضْلًا وَأَعْظَمُ حِلْمًا مَنْ أَنْ تُقَابِسَنِي بِفِعْلِي وَخَطِيئِي فَالْعَفْوُ الْعَفْوُ الْعَفْوُ سَيِّدِي سَيِّدِي سَيِّدِي.

خداوندا چقدر بردبار و بزرگوار و بخشنده می‌باشی آفریننده ما و آورنده ما بدین جهان و بازگرداننده ما هستی، نامهای تو از نقص و عیب پاک و ستایش تو خیلی بزرگ و از توانائی ما بیرون و مصنوعات و افعال تو نیز عظیم و بزرگ است خداوندا فضل و حلم تو فزونتر است از اینکه مرا بکارهای ناشایست کیفر دهی خدایا عفو کن که بعفو سزاوارتری‌ای مولای من وای آقای من.

منزه ساحتت ایخالق خاک
بزرگی صاحب‌حلم و وقاری
که ما را برگناه ما بگیری
تو دادی آفرینش را سرانجام
پدید آورنده جود و عطائی
گناهان را بگردانی ز ما روی
منزه آمد اسماء تو و پاک

تو از هر نقص و هر آلاشی پاک
برون زاندازه داری بردباری
بعذر از ما گناهان درپذیری
بتو گردنده‌اند افلاک و اجرام
ببخشی گرزمایینی خطائی
ولی خود برنگردانی ز ما روی
ثنایت برتر است از حد ادراک

بزرگند از سیاهی تا سفیدی
مثالت نیست در کردار و آثار
عظیمست کمال و بردباری
بکردارم دلیل از من نخواهی
توای آقام‌ای آقام آقا

هر آنچ آوردی و آنچ آفریدی
پسندیده است کردار تو و کار
که حرفی از گناه من نیاری
که خود داناتر از من بر گناهی
ببخشایم ببخشایم ببخشا

اللَّهُمَّ اشغُلْنَا بِذِكْرِكَ وَأَعِزَّنَا مِنْ سَخَطِكَ وَأَجِرْنَا مِنْ عَذَابِكَ وَارزُقْنَا مِنْ مَوَاهِبِكَ وَأَنْعِمْ عَلَيْنَا مِنْ فَضْلِكَ وَارزُقْنَا حَجَّ بَيْتِكَ وَزِيَارَةَ قَبْرِ نَبِيِّكَ صَلَوَاتِكَ وَرَحْمَتِكَ وَمَغْفِرَتِكَ وَرِضْوَانِكَ عَلَيْهِ وَعَلِي أَهْلِ بَيْتِهِ إِنَّكَ قَرِيبٌ مُجِيبٌ وَارزُقْنَا عَمَلًا بِطَاعَتِكَ وَتَوْفَعًا عَلَي مَلَّتِكَ وَسُنَّةَ نَبِيِّكَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ.

بار خدایا ما را بیاد خود که لذت بخش روح است مشغول دار و از غضب خود دور و از عذاب خود پناه ده و نعمتهای خود را روزی ما گردان و از فضل و کرم بی بهره مکن و زیارت خانه خود و آرامگاه پاک پیغمبرت را نصیب ما فرما. بخشش و آمرزش و برکت و خوشنودی تو باد بر روان آن بزرگوار و خاندان او البته تو خیلی بما نزدیک هستی و درخواستهای ما را می‌پذیری. خدایا ما را بر آن بدار که رضای تو در آن است و از آن باز دار که خلاف امر و فرمان است و بر آئین اسلام و دستورات پیغمبر خود بمیران.

خداوندا بحق نیکمردان
ز خشم خود پناهم بخش و زنهار
بعفو خویش روزی بخش ما را
رسان ما را بیاب خانه خویش
و ز آنجا باز گردان شادمانم

بیاد خود مرا مشغول گردان
بقهر خویش جانم را میازار
بفضل خویش با ما کن مدارا
بحج خانه و کاشانه خویش
بقبر پاک پیغمبر رسانم

1- این الف زائده است و گاهی برای زینت کلام آورده میشود.

دروود و بخشش و خشنودی تو

بر او باد و باهل و عترت او

بر او باد و باهل البیت عترت

خداوندان جود و فضل و عصمت

بما نزدیکی و از دوستداری

بزودی پاسخ ما میگذاری

بیخشا رغبتی ما را بطاعت

کرم فرما بما حال اطاعت

برفتار و بستهای احمد

امین دین تو یعنی محمد (ص)

بدو بخشا و بستان جان ما را

بیخشش رحمت بی منتها را

عطا و رحمت خود بی نهایت

بر آل طاهرینش کن عنایت

اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ وَارْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيْتَنِي صَغِيرًا وَاجْزِهِمَا بِالْإِحْسَانِ إِحْسَانًا وَبِالسَّيِّئَاتِ
غُفْرَانًا اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ الْأَحْيَاءِ مِنْهُمْ وَالْأَمْوَاتِ وَتَابِعْ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُمْ بِالْخَيْرَاتِ
اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِحَيِّنَا وَمَيِّتِنَا وَشَاهِدِنَا وَغَائِبِنَا ذَكِّرْنَا وَأُنْثَانَا صَغِيرِنَا وَكَبِيرِنَا حُرْنَا وَ
مَمْلُوكِنَا كَذَبِ الْعَادِلُونَ بِاللَّهِ وَصَلُّوا صَلَاةً بَعِيدًا وَخَسِرُوا خُسْرَانًا مُبِينًا.

خدایا من و پدر و مادرم را بیامرز و بر آنها رحمت کن و آنان را مشمول عنایت خود

قرار ده همانطور که آنها در کوچکی مرا پرورش داده و بزرگ کرده اند نیکی های آنها

را به نیکی جزا ده و از بدیهای آنها درگذر. خدایا پروردگارا همه گرویدگان به پیغمبر

خود را از زن و مرد، زنده و مرده، بیامرز و ما را در نیکیها پیرو آنها قرار ده. خداوندا

بخشایش و آمرزش خود را شامل حال زنده و مرده، حاضر و غایب، مرد و زن، کوچک

و بزرگ، بنده و آزاد ما قرار ده. شرک و رزندگان بخدا و عدیل و نظیر آورندگان برای

او که عدول کنندگان از حق میباشند دروغگو و گمراه و زیان کارند و زیان آنها
آشکار است.²

خداوندا ز احسانم بیامرز

ز من بگذر گناهانم بیامرز

فروغی بخش روشن بر دو عینم

غریق عفو خود کن والدینم

بآن حقی که آنها را است بر من

برحمت روحشان را دار روشن

به نیکیهایشان نیکی سزا ده

بآمرزش بدیشان را جزا ده

بیخشا مردگان و زندگانشان

در آور در شمار بندگانشان

میان ما و آنها بخش پیوند

به نیکوئی و احسان ای خداوند

کبیر ما صغیر ما زن و مرد

حُر و مملوک از مجموع تا فرد

عدولان ز حق از بیفروغی

اگر گفتند بهتان و دروغی

بجان خود پسندیدند بد را

بگمراهی درافکندند خود را

زیان کردند بیسود آشکارا

برخ بستند ابواب عطا را

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ وَارْحَمْهُمْ لِي بِخَيْرٍ وَأَكْفِنِي مَا أَهَمَّنِي مِنْ أَمْرٍ دُنْيَايَ وَآخِرَتِي
وَلَا تُسَلِّطْ عَلَيَّ مَنْ لَا يَرْحَمُنِي وَأَجْعَلْ عَلَيَّ مِنْكَ جَنَّةً وَاقِيَةً بَاقِيَةً وَلَا تُسَلِّبْنِي صَالِحَ مَا أَنْعَمْتَ بِهِ عَلَيَّ
وَارْزُقْنِي مِنْ فَضْلِكَ رِزْقًا وَاسِعًا حَلَالًا طَيِّبًا.

خداوندا محمد و خاندان محمد را رحمت کن و پایان کار مرا نیک فرما و خودت مهم

مرا در دو جهان کفایت کن. تو بساز که دیگران ندانند و تو نواز که دیگران نتوانند

2- این جمله در دعا بظا هربا جمله پیش ارتباط ندارد ولی چنین نیست زیرا چون مشرکین
معتقد بودند که بتها یا ستاره ها و وسا یر چیزهایی که شریک خدا قرار میدادند آمرزنده گناهان
میشدند در اینجا پس از دعای آمرزش قول آنها را رد فرموده است.

¹ - یعنی: کسانی که برای خدا عدیل و نظیر قرار میدهند و دیگری را با او در یکدرجه میگویند که همان
مشرکین و بت پرستان باشند، اینها دروغ گویند.

خدایا کسی را که در دلش آفتاب فروزان مهر و رحم نتابیده و سنگین دل و قسیّ القلب است بر من چیره مکن.

مسَلِّط مکن چون منی بر سرم
ز دست تو به گر عقوبت برم
ومرا از سختی‌ها و بلاها حفظ فرما و نعمتهای بزرگی که بمن ارزانی فرمودی از من
مگیر و از کرم فضل خود مرا روزی فراوان پاک و حلال نصیب فرما.

درودت بادای خلاقِ سرمد
بر آل طاهرین و بر محمد
به نیکوئی رسان کارم بانجام
مهمّاتم کفایت کن ز انعام
بدنیا و آخرت از راه یاری
سرافرازیم بخش و کامکاری
سروکارم به بیرحمان مینداز
نگهداریم فرما چاره‌ای ساز
بحفظ خویشتن پاینده‌ام دار
مرا هرچ آنسزد انعام کردی
مدامم در پناه خود نگهدار
مگیر آن داده خود را ز دستم
ز شهد لطف شیرین کام کردی
بدان نعمت که در پنهان و ظاهر
مکن در چشم مردم خوار و پستم
بود بر من حلال و پاک و طاهر

ز خوان فضل خود روزیم بخشا
بوسع رزق پیروزیم بخشا
اللَّهُمَّ احْرُسْنِي بِحِرَاسَتِكَ وَاخْفَظْنِي بِحِفْظِكَ وَاكْلَأْنِي بِكَالَاتِيكَ وَاَرْزُقْنِي حِجَّ بَيْتِكَ الْحَرَامِ فِي
عَامِنَاهِدَاوِي كُلِّ عَامٍ وَزِيَارَةَ قَبْرِ نَبِيِّكَ وَالْأَيْمَةَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَلَا تُخَلِّني يَا رَبِّ مِنْ تِلْكَ
الْمَشَاهِدِ الشَّرِيفَةِ وَالْمَوَاقِفِ الْكَرِيمَةِ.

1- در این کلام یا یک نوع قلبی است که دراصل اینطور می‌باشد: (ولاتخل یارب تلک المشاهد الشریفه منی) و این خود موجب مزید فصاحت است یا آنکه جنبه عرفانی منظور می‌باشد یعنی همیشه قلب مرا مانند

خدایا مرا در پناه خود نگاهدار و از آفات و بدیها حفظ کن و در حمایت خود قرار ده
و زیارت خانه خود و قبر پیغمبر (ص) و پیشوایان دین را در امسال و سالهای پس از این،
روزی من فرما و هیچ سال آن خانه‌های بزرگ و پاک را از من خالی مگردان و مرا نیز
از برکات آنها بی بهره مفرما.

خداوندا مران بر من سیاست
بمرا اندر پناه خویش جا بخش
یکی حجّ قبولم کن عنایت
بهر سال این سعادت بهره‌ام کن
زیارت تا کنم قبر پیمبر
ز بطحا رخت بر بندم بدلخواه
بیمن روح بخش آن موافق
بهریک زان مشاهدهیچ سالی
بحفظ خود ز من فرما حراست
بحفظم کوش و از خویشم رها بخش
بسوی خانه خود کن هدایت
منور دل، فروزان چهره‌ام کن
ز بیت الله ببطحا رخت من بر
بقبر پیشوایانم نما راه
براه خود مرا فرمای واقف
مفرما از زیارت جام خالی

اینخانه های شریف متبرک گردان و خانه خود قراردادده و مرا از این خانه ها خالی مفرما چه مطابق
اخبار بزرگان دل مؤمن خانه خدا و دل عارف عرش خداست چنانکه شاعر گوید:
دل مرد خدا آئینه گیتی نما آمد
تجلی گاه انوار جمال کبریا آمد
اگر خواهی که انوار جمال کبریایی
جمالش در دل مرد خدا جلوه نما آمد
خواجه عبدالله انصاری فرماید:

دراه خدا دو کعبه آمدحا صل
یک کعبه صورت است و یک کعبه دل
تا بتوانی زیارت دلها کن
کا فزون ز هزار کعبه آمد یک دل

ولی البته این احتمال بعید است چون فرمایشهای بزرگان باید جنبه ظاهر را نیز در ابرایش پس مناسب همان
است که بگوئیم در این کلام قلب است . تابنده

براهم تا رهم بخشی بمقصد

سدی گر پیشم آید برکن آن سد

که تا بیمانعی فارغ ز تشویش

فرود آرم بکویت محمل خویش

اللَّهُمَّ تُبَّ عَلَيَّ حَتَّى لَا أَغْصِيكَ وَالْهَمْنِي الْخَيْرَ وَالْعَمَلَ بِهِ وَخَشَيْتِكَ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ أَبَدًا مَا أَبْقَيْتَنِي يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ.

ای پروردگار جهانیان و آفریننده زمین و آسمان بمن حال توبه و پشیمانی عطا کن تا گرد نافرمانی تو نگردم.

جهان آفرین گرنه یاری کند

کجا بنده پرهیزکاری کند

و به نیکیها و عمل بآن مرا راهنمایی فرما و ترس از غضب خود تا زنده ام عطا کن.

الهی باز گردانم ز عصیان

همه کردار و کارم نیک گردان

ز نیکی در دلم نوری برافروز

بدست شوق بسپارم شب و روز

گریزان کن ز عصیان و گناهم

که با شوق از گناهانت بکاهم

بران احوال جاویدم نگهدار

ز خواب غفلتم فرمای بیدار

توای الله رب العالمینم

بایمانم فزا و بر یقینم

اللَّهُمَّ إِنِّي كَلَّمَا قُلْتُ قَدْتَهَيَاتُ وَتَعَبَاتُ وَقُمْتُ لِلصَّلَاةِ بَيْنَ يَدَيْكَ وَنَاجَيْتُكَ أَلْقَيْتَ عَلَيَّ نُعَاسًا إِذَا أَنَا صَلَّيْتُ وَسَلَبْتَنِي مُنَاجَاتِكَ إِذَا أَنَا نَاجَيْتُكَ مَا لِي كَلَّمَا قُلْتُ قَدَصَلَحْتُ سِرِّي وَقَرُبَ مِنْ مَجَالِسِ التَّوَابِينَ مَجْلِسِي عَرَضَتْ لِي بَلِيَّةٌ أَزَالَتْ قَدَمِي وَحَالَتْ بَيْنِي وَبَيْنَ خِدْمَتِكَ.

1- هر چند امام اینحال را بخود نسبت داده ولی چون فرمایش بزرگان برای دستور بدیگران نیز هست از نیرو هر کسی اگر دقت کنادین حالت برای اودر موقع توجه بسوی خدایش میآید پس لازم است که همواره از خداوند مدد بخواهیم و از او توفیق جوئیم .

پرودگارا چه می شود مرا که هر وقت با خود اندیشه می کنم که اکنون برای نماز خواندن و نیاز آوردن بدرگاه تو و بندگی کردن تو آماده شده ام ناگهان حالت سردی و افسردگی و چرت بر من می گماری که لذت مناجات و راز گفتن ترا از من می گیرد! نمی دانم چرا هر وقت گمان می کنم که دیگر حال من رو به نیکی می رود و حالت توبه کاران برای من پیدا می شود مانعی پیش می آید که پای اندیشه را می لغزاند و بین من و حضور در پیشگاه تو حائل می گردد.

ز غیرت چونکه بریستم نظر را

بامرت تنگ بستم من کمر را

نمازت را شدم آماده با شوق

بمن بخشید شوق شربت ذوق

به پیش روی تو بهر مناجات

بر آوردم بسویت دست حاجات

گمان بردم که این کار از یقین است

مرا راه تو ایمان است و دین است

در آن حالت که بودم در نمازت

در آنساعت که بودم گرم رازت

بچرت افکندیم ناگه سر و کار

بگردانیدی از خویشم بیکبار

توان و روحم از تن سلب کردی

مناجات خود از من سلب کردی

بر این معنی شدم واقف در آن حال

که در من نیست آثاری ز افعال

طریق بندگی دیدم نه آنست

یقین خویش دانستم گمان است

شد از پندار من اینحال حاصل

که بین من شد و بین تو حائل

سَيِّدِي لَعَلَّكَ عَنْ بَابِكَ طَرَدْتَنِي وَعَنْ خِدْمَتِكَ نَحَيْتَنِي أَوْلَعَلَّكَ رَأَيْتَنِي مُسْتَخْفًا بِحَقِّكَ فَأَقْصَيْتَنِي أَوْلَعَلَّكَ رَأَيْتَنِي مُعْرَضًا عَنْكَ فَقَلَيْتَنِي أَوْلَعَلَّكَ وَجَدْتَنِي فِي مَقَامِ الْكَاذِبِينَ فَرَفَضْتَنِي أَوْلَعَلَّكَ رَأَيْتَنِي غَيْرَ شَاكِرٍ لِنِعْمَاتِكَ فَحَرَمْتَنِي أَوْلَعَلَّكَ فَقَدْتَنِي مِنْ مَجَالِسِ الْعُلَمَاءِ فَخَذَلْتَنِي أَوْلَعَلَّكَ رَأَيْتَنِي فِي الْغَافِلِينَ فَمِنْ رَحْمَتِكَ آيَسْتَنِي أَوْلَعَلَّكَ رَأَيْتَنِي آلِفَ مَجَالِسِ الْبَطَالِينَ فَبَيْنِي وَبَيْنَهُمْ خَلَيْتَنِي أَوْلَعَلَّكَ لَمْ تُحِبَّ أَنْ تَسْمَعَ دُعَائِي فَبَاعَدْتَنِي أَوْلَعَلَّكَ بِجُرْمِي وَجَرِيرَتِي كَافَيْتَنِي أَوْلَعَلَّكَ

بِقَلَّةِ حَيَاتِي مِنْكَ جَازِيَتِي فَإِنَّ عَفْوَتَ يَارَبِّ فَطَالَ مَا عَفْوَتَ عَنِ الْمُذْنِبِينَ قَبْلِي لِأَنَّ كَرَمَكَ أَي رَّبِّ يَجِلُّ عَنْ مُجَازَاتِ الْمُذْنِبِينَ وَحِلْمِكَ يَكْبُرُ عَنْ مُكَافَاتِ الْمُقْصِرِينَ .

آقای من شاید مرا از درگاه خود رانده و از پیشگاه خود دور گردانیده‌ای یا مرا بحقوق خود و اوامری که فرمودی بی اعتنا دیدی ازینرو مرا راندی یا آنکه مرا از خود روگردان دیده و بر من غضب فرمودی یا شاید مرا از دروغگویان مشاهده فرموده و از حضور خود محروم کردی یا آنکه مرا سپاسگذار نعمت های خود ندیده و از فضل و کرم خویش ناامید گردانیدی یا مرا از حضور دانشمندان دین دور دیده و خوار کردی یا آنکه در میان بی‌خبران بودم ازینرو از رحمت خود مأیوسم نمودی یا شاید مرا همنشین تبه کاران دیده و میان آنها مرا وا گذاشتی یا آنکه دوست نداری نیاز و درخواست مرا بپذیری ازینرو مرا از درگاه خود دور کردی یا آنکه بواسطه گناهان من مرا کیفر دادی یا بواسطه گستاخی و بیشرمی گرفتار عقوبت خود نمودی:

کس از من سیه نامه تر دیده نیست که هیچم فعال پسندیده نیست

خداوندا اگر از گناهان من درگذری و در پناه خود جای دهی صفت همیشگی و فضل و کرم خود را که نسبت به گناهکاران دیگر و پیش از من اجراء فرمودی درباره من جاری کرده‌ای. چه کرم و بخشش تو بمراتب بالاتر و بزرگتر است از آنکه گناهکاران را بکردار زشت کیفردهی و تبه کاران را عقوبت فرمائی:

اگر جرم بخشی بمقدار جود

و گر خشم گیری بقدر گناه

مگر آقای من ای سید من

که بر رویم نمی‌بینی برحمت

برنجیدی ز خوی مفسد من

برویم بسته داری باب شفقت

ز خدمت دور و از خویشم براندی

و یا خواندی ز لوح حرف انکار

و یا از خویش روگردان بدیدی

و یا آنکه بدیدی پیش از اینم

و یا دیدی مرا کافر بنعمت

که اینسانم ز خود مهجورداری

و یا چشم دلم را کور دیدی

از اینم داشتی در چشم خود خوار

و یا دیدی مرا از غافلین چون

ز رحمت خواهیم مأیوس داری

و یا چون دیدی ام از جهل سرمست

بکار و خوی آنها خو گرفته

مرا در حلقه ایشان شمردی

و یا چون کردم از یادت فراموش

مرا پس یافتی از خویشتن دور

و یا شاید خیانت دیدی از من

ببد کرداری و بد کاریم فاش

و یا شاید برفتار خطائی

شراب تلخ حرمانم چشاندی

و یا بگذاشتم حق تو را خوار

که قهر خویش بر رویم کشیدی

نشسته در مقام کاذبینم

بنعمتها که بنمودی کرامت

ز بزم قرب خویشم دورداری

ز بزم اهل علمم دور دیدی

ز من داری نهران در پرده رخسار

از آن بر من بقهر و خشمی افزون

بذل و خواریم مأنوس داری

ببزم مردم بیهوده و پست

سرا پای مرا آهو گرفته

ز خود راندی بایشانم سپردی

نداری دوست کاوازم کنی گوش

از آنروئی ز رویم سخت منفور

بکرداری که نپسندیدی از من

سزاوارم چنین دیدی پاداش

که سرز پیشت از من بیحیائی

بجرم غفلتی که سرزد از من
خداوندا اگر عذرم پذیری
چو آنهاییکه پیش از من برفتند
بمن هم کرده‌ای احسان بسیار
چو تو در عفو و در بخشش عظیمی
در آئی بر گنهکاران بپاداش
از آن بالاتری در بردباری
مقصر را سزا بخشی و پاداش

نهادی مزد عصیانم بدامن
بکردار و برفتارم نگیری
بلطفت کرده پر دامن، برفتند
شدی جانم بلطف خود خریدار
تو صاحب جود و رحمن و رحیمی
نیاید از کریمان کار او باش
که خال عارمان بر رخ گذاری
کنی اندر قیامت کارشان فاش

وَأَنَا عَانِدٌ بِفَضْلِكَ هَارِبٌ مِنْكَ إِلَيْكَ مُتَجَرِّمًا وَعَدْتُ مِنَ الصَّفْحِ عَمَّنْ أَحْسَنَ بِكَ ظَنًّا.

خداوندا من بکرم تو پناه برده و از غضب تو گریزان و بسوی تو روی آور هستم و امیدوارم که وعده‌ای را که برای عفو گناهان داده و فرموده‌ای کسی که بتو گمان نیک داشته باشد مورد عفو تو قرار می‌گیرد درباره من نیز انجام دهی و از من بگذری و عفو کنی.

بضاعت نیاوردم الا امید

خدایا ز عفو مکن ناامید

پناه آورده‌ام بر فضل و جودت
گریزان از تو و سوی تو آیم
ز دست نفس سرکش خسته‌ام تن
بیخشایش ز عفو تو خواستارم
بزودی در وفای وعده کوشی
گذشتن از خطاها عادت تو است

بدین اوصاف می‌آرم سجودت
خجل از جرم و عصیان و خطایم
بدرگاهت پناه آورده‌ام من
بدان وعده که فرمودی بکارم
ز عصیان هر چه کردم دیده‌پوشی
وفا بر وعده کردن خصلت تو است

إِلهي أَنْتَ أَوْسَعُ فَضْلًا وَأَعْظَمُ حِلْمًا مِنْ أَنْ تُقَايِسَنِي بِعَمَلِي أَوْ أَنْ تُسْتَزَلَّنِي بِخَطِيئَتِي وَمَا أَنَا بِيَاسِيْدِي وَ مَا خَطَرِي هَبْنِي بِفَضْلِكَ يَا سَيِّدِي وَتَصَدَّقْ عَلَيَّ بِعَفْوِكَ وَجَلِّلْنِي بِسِتْرِكَ وَاعْفُ عَنِّي تَوْبِيخِي بِكَرَمِ وَجْهِكَ.

ای خدای من فضل و کرم تو زیادتر و حلم و بردباری تو افزون است از اینکه مرا با عملم مقایسه کنی و گفتگو و حجّت خواهی از من یا اینکه مرا بلغزانی بگناه من و مرا بکردار زشت من بگیری، مپرس که چه آورده‌اید که درویشانیم و مگوی که چه کرده‌اید که رسوایانیم. کیستم من‌ای آقای من و مرا چه لیاقت و ارزش است که تو عمل زشت مرا ببینی.

از عدم حرف هستی نیاید

دعوی کبر و مستی نیاید

خاک را جز که پستی نیاید

از گدا خودپرستی نیاید

من گدا من گدا من گدایم

بر من به فضل و کرم خود منت گذار و از سرزنش و توبیخ من به بزرگواری خود در گذر و مرا در سایه خود جای ده و به پرده‌های غفّاری خود گناه مرا بپوشان.

الهی اوسعی در فضل و اعظم

ترا حلم است و بخشایش مسلّم

1- عرفا برای استعاده سه مرتبه قائل شده‌اند: مرتبه اول برای عوام است و آن اینست که چون در وهله اول توجه بکثرات می‌باشد و التفات بوحده نیست از شیطان که جنبه شروبدی است بخداوند پناه می‌برد و **أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ** می‌گوید. ازین مقام که بالاتر رفت پی می‌برد که شیطان مظهر قهر خدا و فرشته مظهر لطف اوست ازینرواقهر خداوند بلطف او پناه می‌برد، و **أَعُوذُ بِطُفْئِكَ مِنْ قَهْرِكَ وَبِعَفْوِكَ مِنْ عِقَابِكَ** می‌گوید بالاترین مرتبه که مخصوص اولیای کامل می‌باشد آن است که صفات حق را با ذات متحده دیده و منشأ انزاع همه را در ذات دانسته و قهر و لطف را در آن مقام یکی می‌بیند ازینرواقهر خدا بخدا پناه می‌برد و **أَعُوذُ بِكَ مِنْكَ** می‌گوید. عبارت دعانیز اشاره باین مقام دارد.

نه آنی کم^۱ بخجلت در فزائی

و یا لغزانیم پا از گناهان

کیم یا سیدی با صد گناه

بفضل خود ببخش از من خطاها

ز هر کس در کرم هستت تفوق

بستر خویش اندامم بیوشان

رهم بسپار در کوی سلامت

بحق آبروی خود کریم

بکردار و بکارم آزمائی

نبخشی برگناه بی پناهان

کدامم، چیست نزدت پایگام

عطای خود مگیر از من اله

بعفو خود بمن فرما تصدق

ز جامت جرعه شوقم بنوشان

مرنجان جانم از خار ملامت

مریزان آبروی من رحیم

سَيِّدِي أَنَا الصَّغِيرُ الَّذِي رَبَّيْتَهُ وَأَنَا الْجَاهِلُ الَّذِي عَلَّمْتَهُ وَأَنَا الضَّالُّ الَّذِي هَدَيْتَهُ وَأَنَا الْوَضِيعُ الَّذِي رَفَعْتَهُ وَأَنَا الْخَائِفُ الَّذِي آمَنْتَهُ وَأَنَا الْجَانِعُ الَّذِي أَشْبَعْتَهُ وَأَنَا الْعَطْشَانُ الَّذِي أَرَوَيْتَهُ وَالْعَارِي الَّذِي كَسَوْتَهُ وَالْفَقِيرُ الَّذِي أَغْنَيْتَهُ وَالضَّعِيفُ الَّذِي قَوَّيْتَهُ وَالذَّلِيلُ الَّذِي أَعَزَّزْتَهُ وَالسَّقِيمُ الَّذِي شَفَيْتَهُ وَالسَّائِلُ الَّذِي أَعْطَيْتَهُ وَالْمُذْنِبُ الَّذِي سَتَرْتَهُ وَالْخَاطِي الَّذِي أَقَلْتَهُ.

خدایا من همان کودکی هستم که در دامن نوازش و لطف تو تربیت شدم و نادانی می- باشم که تو مرا با دانش آشنا نمودی و گمراهی هستم که خود مرا هدایت فرمودی و همان پستم که تو بلندم کردی و بیمناکی هستم که بفضل و کرم خود ایمن گردانیدی و منم آن گرسنه که سیرم نمودی و آن تشنه که سیرابم کردی و آن برهنه که پوشانیدی و ناداری که تو بی نیازش فرمودی و زبونی که تو زورمندش کردی منم آن خواری که تو به او عزت دادی و ارجمندش فرمودی و بیماری که تو بهبودش دادی و بینوائی که

ببخشش خود سرفرازش نمودی منم آن گناهکاری که تو بعفو و کرم خود گناهان او را پوشانیدی و تبه کاری که از او درگذشتی.

من منفعل که پیشت دو جهان گناه دارم

بچه روی عذر آرم که رخ سیاه دارم

من اگر گناهکارم تو بعفوکار خود کن

که زبان عذرگوی و دل توبه خواه دارم

صغیر آن بنده ام یا سیدی من

من آن نادانم و دور از عواطف

من آن گمگشته ام در وادی جهل

من آن افتاده ام بر خاک ذلت

من آن ترسانم و از خویش در بیم

منم آن گرسنه و آن تشنه آب

منم آن عاری از ثوب عنایت

من آنمحتاج بی پا و فقیرم

منم آن ناتوان کمتر ز موری

من آن خووارم که فرمودی عزیزم

مریضی بی توان واستقامت

منم آن سائلی کاندرسؤالم

منم آن پرگنه بنده خطاکار

که خود پروردیم جان و دل و تن

که فرمودیم دانا بر وظایف

که راهم خود نمودی روشن و سهل

که خود برداشتیم از این مذلت

که خود فرمودیم ایمن ز هر بیم

که سیرم کردی و کردیم شاداب

که خود پوشیدیم جامه هدایت

که گشتی از غنا خود دستگیرم

که نیرو دادیم بر هر اموری

من آن بیمار عاری از تمیزم

که بهبودیم فرمودی کرامت

نهادی منت از بخش و نوالم

که پوشاندم بعفو خویش غفار

وَ اَنَا الْقَلِيلُ الَّذِي كَثُرَتْهُ وَالْمُسْتَضْعَفُ الَّذِي نَصَرْتَهُ وَ اَنَا الطَّرِيدُ الَّذِي اَوَيْتُهُ اَنَا يَارَبَّ الَّذِي لَمْ اَسْتَحْيِكَ فِي الْخَلْقِ وَ لَمْ اُرَاقِبْكَ فِي الْمَلِكِ اَنَا صَاحِبُ الدَّوَاهِي الْعُظْمَى اَنَا الَّذِي عَلَي سَيِّدِهِ اجْتَرَّءَ اَنَا الَّذِي عَصَيْتُ جِبَارَ السَّمَاءِ اَنَا الَّذِي اَعْطَيْتُ عَلَي الْمَعَاصِي الْجَلِيلِ الرَّشِي اَنَا الَّذِي حِينَ بُشِّرْتُ بِهَاخَرَجْتُ اِلَيْهَا اَسْعَى اَنَا الَّذِي اَمَهَلْتَنِي فَمَا اَرْعَوَيْتُ وَسَتَرْتَ عَلَيَّ فَمَا اسْتَحْيَيْتُ وَعَمِلْتُ بِالْمَعَاصِي فَتَعَدَيْتُ وَاَسْقَطْتَنِي مِنْ عَيْنِكَ فَمَا بَالَيْتُ فَبِحَلْمِكَ اَمَهَلْتَنِي وَبِسِتْرِكَ سَتَرْتَنِي حَتَّى كَانَتْكَ اَغْفَلْتَنِي وَمِنْ عُقُوبَاتِ الْمَعَاصِي جَنَّبْتَنِي حَتَّى كَانَتْكَ اسْتَحْيَيْتَنِي.

خدایا منم آن اندکی که افزونش کردی وضعیفی که یاریش نمودی و از همه جا رانده و درمانده‌ای که تو او را جای دادی .

بزرگواری منم آن کسی که نه گاه تنهایی از تو شرم نمودم و نه هنگامی که با دیگران بودم یاد تو کردم منم آن بدبختی که بمعصیت‌های بزرگ مبتلا شده منم آن کسی که نسبت به آقای خود گستاخی نموده و جسارت ورزیده است منم آنکه آفریننده آسمان را نافرمانی کردم منم آنکه برای ارتکاب گناهان بزرگ رشوه‌ها گرفتم¹ منم آنکه چون دسترسی به گناهان پیدا کردم دوان دوان رو بآنها رفتم.

دلایل گناهیم و بازار معاصی هر جنس که دیدیم از آن درنگ‌داشتیم منم آن تبه کاری که تو به فضل خود مرا مهلت دادی ولی من بخود نیامده و از خواب نادانی و خودبینی بیدار نشدم و ترک نافرمانی نکرده و در گناه اصرار ورزیدم، بدیهای مرا پوشاندی باز هم حیا نکردم و در نافرمانی تو زیاده روی نمودم منم آنکه از لطف و مرحمت خود دورم کردی و من بواسطه خودسری باکی نداشتم و باز هم بحلم خود مرا

1- بنا بر آنکه اعطیت بلفظ محمول باشد یا برای ارتکاب گناهان بزرگ رشوه‌ها دادم بنا بر آنکه بصیغه معلوم باشد.

مهلت دادی و بعفو خویش گناهان مرا پوشاندی بطوریکه گمان کنند تو از من غفلت نموده‌ای، و به فضل خود مرا از پاداش گناه دور گردانیدی به قسمی که گمان برند از عقوبت من شرم کرده‌ای.

منم آن کم که چون من هیچکس نیست	به پستی من همان خوارم که خس نیست
بمن از لطف خود خود کردی تو احسان	بمقدارم بیفزودی فراوان
من آن بشکسته ام از ضعف و سستی	عطا کردی شکستم را درستی
منم آن رانده از درگاه قربت	که با خود آشنا خواندی ز غربت
منم آنکس که از روی تو یارب	نکردم شرم نه در روز و در شب
نه آینده به پیدائی بسویت	نه پوینده به پنهانی بکویت
منم در شدت عظمی گرفتار	خداوند شدائد‌های بسیار
منم کز جهل خود قلبی است ریشم	جری گردیده بر آقای خویشم
منم آن بر گنه بگرفته رشوت	منم آن داده از کف سود و ثروت
منم آنکس که بر یزدان جبار	خدای آسمان گشتم گنهکار
منم آنکس که در وقتی سروشم	رساندی مژدهء رحمت بگوشم
بنعمتهات فرمودم اشارت	بخلدم داد و بر رضوان بشارت
بهشت و کوثر و اشجار و اثمار	قصور و حور و جوی شیر و انهار
برون رفتم بسویت تا ز سویت	مگر پیدا کنم راهی بکویت
منم آنکس که مهلت داده گشتم	جزایت را و فرمودی گذشتم
فکندی پرده بر روی گناهم	نمودی رحم بر حال تباهم
نکردم از تو آزر و بعصیان	فزودم بیحد و حصر و فراوان

ز چشم خویشتن افکندیم خوار
بحلم خویش بخشیدیم مهلت
بستر عفو از سر تا پایم
تو گوئی بردیم بالمره از هوش
مروت در حقم منظور کردی
ز سختی های عصیانم گذشتی
بشرم افکندیم ز این شرمساری

نیندیشیدم از شومی کردار
نپرسیدیم چونی از مروت
بپوشیدستی ایداور خطایم
گناهان مرا کردی فراموش
گناهان من از من دور کردی
سراسر از گناهانم گذشتی
که میگوئی تو از من شرم داری

إلهي لَمْ أَعْصِكَ حِينَ عَصَيْتِكَ وَأَنَا بَرُّوْبَيْتِكَ جَاحِدٌ وَلَا بِأَمْرِكَ مُسْتَحِفٌّ وَلَا لِعُقُوبَتِكَ مُتَعَرِّضٌ وَلَا لِرُحْمَتِكَ مُتَهَابٌ وَلَا لِحَبْلِ خَطِيئَةٍ عَرَضَتْ وَ سَوَّلَتْ لِي نَفْسِي وَ غَلَبَتْ هَوَايَ وَ أَعَانِي عَلَيْهَا شِقُوقِي وَ غَرَّبِي سِرُّكَ الْمُرْحِي عَلَيَّ فَقَدْ عَصَيْتَكَ وَ خَالَفْتُكَ بِجَهْدِي.

خدایا نافرمانی و گناه من نه از اینست که بخداوندی تو اقرار نداشته یا به او امر تو بی اعتناء بوده یا اینکه از عقوبت و عذاب تو بیمناک نباشم یا وعده های عذابی که داده ای خوار شمارم، بلکه وسوسه و هوای نفس و بدبختی مرا بر آن داشت که نافرمانی تو نمایم و بخشایش و بخشودن و پرده پوشی تو مرا مغرور نموده و در نافرمانی تو جسور و گستاخ کرده است.

خداوندا توئی قهار و غفار
مرا اصرار بر عصیان و انکار
نه زان بابت که در دور زمانه
نه از آن ره که نهراسم ز بیمت
تھاون میکنم در آنچه گوئی
به پیرامون عصیان تو گشتم

گناهانم بنزد تو است بسیار
نه تا بشمارمی امر ترا خوار
شوم تیر عتابت را نشانه
نیندیشم زنیان و جحیمت
تخلّف ورزمت در امر موئی
و ز آنچه امر فرمودی گذشتم

هوای نفس و نفس شوم خیره
فکندند این دو بدخواهم بسختی
هم آن پوشش که پوشیدی بدانم
مرا مغرور کرد آمرزش تو
خلافت کرده ام از پیشتر بیش
فَالآنَ مِنْ عَذَابِكَ مَنْ يَسْتَنْقِذُنِي وَمِنْ أَيْدِي الْخُصَمَاءِ غَدَاً مَنْ يُخَلِّصُنِي وَيَحْبِلُ مَنْ أَتَّصِلُ إِنْ أَنْتَ قَطَعْتَ حَبْلَكَ عَنِّي فَوَاسُوْنَا عَلَيَّ مَا أَحْصِي كِتَابَكَ مِنْ عَمَلِي الَّذِي لَوْلَا مَا أَرْجُو مِنْ كَرَمِكَ وَسَعْوَرِ حَمَتِكَ وَ نَهْيِكَ إِيَّايَ عَنِ الْقُنُوطِ لَقَنْطَطُ عِنْدَمَا أَتَدَكُّرُهَا بِأَخْيَرِ مَنْ دَعَاهُ دَاعٍ وَأَفْضَلَ مَنْ رَجَاهُ رَاجِحٌ.

اکنون کیست که مرا از عذاب تونجات دهد و در روز واپسین از دست کردارهای زشت که دشمنان من می باشند خلاص گرداند و بلکه پناه برم اگر تو مرا پناه ندهی.

چون روز هویدا است از این دانه که کشتیم
کز دوزخیانیم نه از اهل بهشتیم
وای بر من از کردارهای زشتی که در دفتر روزگار بنامم ثبت شده و مرا بدبخت گردانیده است!

در کتاب نفس با چشم خرد چون بنگرم
جز سیاهی نیست پیدا در متون دفترم
بطوریکه اگر کرم و رحمت بی پایان تو نبود و مرا از نومییدی نهی نمی فرمودی هر وقت
که آن گناهان را بخاطر می آوردم از عفو و آمرزش تو ناامید می شدم، ای بهترین خواننده
شده و برترین محلّ امید امیدواران.

هم اکنون از عذاب تو کسی هست
که امدادم کند گیرد ز من دست؟!!

بفردا دوستی گردد هویدا
کیم سررشته‌ای بدهد بدستم
که با آن ریسمان خود را خلاصی
تو هم گر ریسمان خویش از من
بکرداری که از من کرده احصاء
با آنچه سرزد از من از بد و نیک
نبودی گر بمهرتو امیدم
امید من نبودی گر بعدلت
بدین گفتم ندادی گر که تسکین
در آنحالت بغم مأنوس بودم
بهنگامی که یاد آرم عطایت
ز الطافت بسی شرمنده کردم
توئی نور و ضیاء هر دو دیده
همه امیدواران را بتو روی

که برهاند مرا از دست اعدا؟!
کدامین ریسمان افتد بشستم؟!
ببخشم از گناهان و معاصی
بیری وای بر من وای بر من
کتابی را که با حکمت شد انشاء
ببخشش بر تو من مستظهرم لیک
نداد امیدواری گر نویدم
نبودم اعتمادی گر بفضلت
که از احسان من مأیوس منشین
ز خود و از لطف تو مأیوس بودم
عطا و بخشش بی انتهایت
باحسان تو از جان بنده کردم
جهانی را بلطفت پروریده
بتو امیدوارند و عطاجوی

اللَّهُمَّ بِذِمَّةِ الْإِسْلَامِ أَتَوَسَّلُ إِلَيْكَ وَبِحُرْمَةِ الْقُرْآنِ أَعْتَمِدُ عَلَيْكَ وَبِحُبِّي لِلنَّبِيِّ الْأُمِّيِّ الْقُرَشِيِّ
الْهَاشِمِيِّ الْعَرَبِيِّ التَّهَامِيِّ الْمَكِّيِّ الْمَدَنِيِّ أَرْجُو الزُّلْفَةَ لَدَيْكَ فَلَا تُوحِشِ اسْتِيْنَاسَ إِيْمَانِي بِكَ

1- کلمه امی که بر حضرت رسول (ص) اطلاق گردیده بچند معنی تعبیر شده یکی آنکه علم و معرفت و دانش روحی او از هنگام تولد با او بوده و مادرزادی و باصطلاح علم لدنی است نه تحصیلی دیگر آنکه بظاهر درس نخوانده و خواندن و نوشتن را نمیدانست که این دو معنی در مقابل همدیگر است و در عین

وَلَا تَجْعَلْ ثَوَابِي ثَوَابَ مَنْ عَبَدَ سِوَاكَ فَإِنَّ قَوْمًا آمَنُوا بِالْإِسْنِيْتِهِمْ لِيَحْقِنُوا بِهِ دِمَائَهُمْ فَادْرِكُوا مَا
أَمَلُوا وَ إِنَّا آمَنَّا بِكَ بِالْإِسْنِيْتِنَا وَ قُلُوبِنَا لَتَعْفُوْعِنَا فَادْرِكْ بِنَامَا أَمَلْنَا وَ نَبَتْ رَجَائِكَ فِي صُدُورِنَا وَ
لَا تُرِغْ قُلُوبِنَا بَعْدَ إِذْهَدَيْتِنَا وَ هَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ.

خداوندا بنام اسلام بدامان تو چنگ زده و پیاس بزرگی قرآن آرامش دل دارم و قرآن را نزد تو وسیله و شفیع خود قرار می‌دهم و بواسطه دوستی پیغمبر بزرگوار تازی که در مکه از طائفه قریش و خاندان هاشم ظهور کرده و در مدینه ساکن گردید بنزدیک شدن بدرگاه تو امیدوارم. پس تو هم انس و الفت ایمانی مرا به وحشت بدل مفرما و پاداش مرا مانند پاداش کسانی که غیر ترا می‌پرستند قرار مده چه گروهی از مردم تنها بزبان گرویده‌اند برای اینکه از کشته شدن بر کنار باشند و جان و مال آنان محفوظ ماند و

حال جمع بین آندوهم ممکن است یعنی از حیث معرفت روحی دارای همه علوم و از حیث ظاهر تحصیل علوم نکرده و از هر دو جهت امی بود.

یتیمی که ناخوانده قرآن درست کتب خانه هفت ملت بشت

ولی بعقیده ما بطور قطع تحصیل ظاهری نکرده بود و کسانیکه اخیراً پیدا شده و گفته‌اند تحصیل کرده بود با شبهه رفته و شاید قصدشان کوچک کردن مقام آنحضرت بوده است و گرنه در سابق عموماً متفق بر نداشتن تحصیل ظاهری برای آنحضرت بودند. سوم آنکه منسوب بام القری است زیرا یکی از نامهای مکه ام القری میا شد یعنی مادر شهرها و آبا دیها چون آنچه در آیات و اخبار رسیده اولین مسجد و پرستشگاه خداوند در آنجا ساخته شده و از نظر شرف و فضیلت مادر همه بلاد است یا اینکه در ظاهر هم مقدم بر سایر بلاد می‌باشد و پیش از همه بتوسط آدم ابوالبشرینا شده است. تابنده

2- تهامه بکسرتای دو نقطه قسمتی از حجاز را که بین نجد و دوسه منزل از مکه قرار گرفته که مکه راهم شامل میشود میگویند و آن از ماده تهم است که بمعنی شدت گرم و جریان نداشتن هوا نبودن باد باشد.

بواسطه همین گرویدن زبانی بمنظور خود رسیده‌اند ولی ما از دل و جان ایمان داریم و امیدواریم که از گناهان ما درگذری.

ما بدین در نه پی حشمت و جاه آمده‌ایم ازید حادثه اینجا به پناه آمده‌ایم خدایا ما را به مقصود برسان و دل ما را از امید پر گردان و به نومی‌دی بدل مفرما و پس از اینکه ما را هدایت فرمودی دل ما را آلوده و چرکین مکن و رحمت خود را بهره‌ء ما فرما چه تو بخشنده بی منت هستی.

خداوندا بذیل دین اسلام
بقرآن و بآن عزت که او راست
علیک اعتماد فی کلّ حال
بحبّ من بآن محبوب داور
قریشی هاشمی مگی تهامی
بمگه مولد و مسکن مدینه
که قرب کویت‌ای پروردگارم
بایمانم ببخشاش انس بسیار
نبخشم مزد چون مزد کسانی
ز راه دل بایمانت ندیدند
برای حفظ خون خود بگفتار
ز ایمانت بر آوردند دم لیک
رسیدندی بآمالی که شان بود
ولی ما در خور شأن کریمان
زدم چنگ و نهادم بر رهن گام
بنورائیت و حرمت که او راست
وفی ساعات یوم و الیالی
نبیّ امّی و ناموس اکبر
که از نامش عرب گردیده نامی
خداوند وقار و هم سکینه
برون از وصف و حد امیدوارم
مرا سرگرم با ایمان خود دار
که کردندت بعصیان سرگرانی
سوایت را بطاعت برگزیدند
بگفتاری برون از فعل و کردار
نبودی قولشان با فعل نزدیک
بآن آمال لغوفاقد سود
ز هر کس بر تو آوردیم ایمان

درخشان بر تو ایمانی که ما راست
بصدق و راستیمان بین و منگر
از آن پس که رهم بنمودی از چاه
همه دل‌های ما را سوی خود کن
ز لطف خود بما بگذار منت

فَوْعَزَّتْكَ لَوْ اَنْتَهَرْتَنِي مَا بَرِحْتُ مِنْ بَابِكَ وَلَا كَفَفْتُ عَنْ تَمَلُّقِكَ لِمَا لَهُمْ قَلْبِي مِنَ الْمَعْرِفَةِ بِكَرَمِكَ
وَسَعَةِ رَحْمَتِكَ اِلَيَّ مَنْ يَذْهَبُ الْعَبْدُ اِلَّا اِلَيَّ مَوْلَاهُ وَاِلَيَّ مَنْ يَلْتَجِي الْمَخْلُوقُ اِلَّا اِلَيَّ خَالِقِهِ.
به بزرگی خودت سوگند که اگر مرا از درگاه خود برانی روی برنخواهم تافت و از نیازمندی و عجز و زاری سر نخواهم پیچید.

چه دل من از رحمت و کرم تو آگاه و بدان اطمینان دارد به کجا بنده روی آورد جز بسوی آقای خود و به که پناه برد آفریده جز به آفریننده خود!
بنومیدی آنگه بگردیدی
جز این در در دیگری دیدمی

قسم بر ذات پاک و عزت تو
بقهرم گرز درگاهت برانی
نگیرم سر زعزّ خاکبوسیت
ازیرا در کرم دانستمت نیک
گشاده داری از محض مروّت
کجا رو آورد آنکس که بنده است
بغیر از کوی مولای دو عالم
کجا رو آورد سوی که پوید
نمی‌گردم جدا از حضرت تو
بلطفم گر بسوی خود بخوانی
نخواهم ایستاد از چاپلوسیت
که با مخلوق خویشی یار و نزدیک
بروی بندگانیت باب رحمت
خدای خویش را طاعت کننده‌است
پدید آرنده فرزندان آدم
پناه و کام و آرام از که جوید

کرا گیرد پناه آن آفریده

بجز آنرا که اینان آفریده^۱

إلهي لَوْ فَرَّقْتَنِي بِالْأَصْفَادِ وَمَنْعْتَنِي سَيْبِكَ مِنْ بَيْنِ الْأَشْهَادِ وَدَلَلْتَ عَلَيَّ فَضَائِحِي عُيُونَ الْعِبَادِ وَأَمَرْتَ بِي إِلَيَّ النَّارِ وَحَلَّتْ بَيْنِي وَبَيْنَ الْأَبْرَارِ مَا قَطَعْتُ رَجَائِي مِنْكَ وَمَا صَرَفْتُ وَجْهَ تَأْمِيلِي لِلْعَفْوِ عَنْكَ وَلَا خَرَجَ حُبِّكَ عَنْ قَلْبِي أَنَا لَا أُنْسِي أَيَادِيكَ عِنْدِي وَسَتْرَكَ عَلَيَّ فِي دَارِ الدُّنْيَا.

خدایا اگر مرا به عقوبتهای خود گرفتار و با بند و زنجیر قهر و عذاب ببندی و عطای خود را از من منع کنی و لغزشهای مرا به همه کس بنمایانی و مرا رسوا کنی و فرمان دهی که به دوزخ برندی و از نیکان دور کنند باز هم امید من به کرم تو قطع نمی شود و روی از درگاه تو بر نمی تابم و دوستی تو از دل من بیرون نمی رود چون درگاه تو درگاه ناامیدی نیست.

در بار گهت سگان ره رابار است

سگ را بار است و سنگ را دیدار است

من سنگدل و سگ صفت از رحمت تو

نومید نیم که سنگ و سگ را بار است

خدایا نعمت هائی را که در این جهان بر من فرو فرستادی و خطای مرا پرده پوشی کردی هیچگاه فراموش نمی کنم.

خدایا گرز من گیری عطایت

میان خلق غائب تا بحاضر

اگر آری بچشم بندگانم

کنی فرمان که دوزخ بفرورد

نبرد از دلم مهر و وفایت

فضائح آنچه از من گشته صادر

ز سوی خود بگردانی عنانم

مرا در آتش خود تن بسوزد

شوی بین من و نیکانت حائل

نخواهم قطع امید از تو کردن

بعفوت آن امیدی کز تو دارم

نخواهد رفت بیرون مهت از دل

حقوق نعمت را نیش تا نوش

بشوب خاص الطافم سراپا

يَا سَيِّدِي صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَخَرِّجْ حُبَّ الدُّنْيَا مِنْ قَلْبِي وَاجْمَعْ بَيْنِي وَبَيْنَ الْمُصْطَفِيِّ وَآلِهِ خَيْرَتِكَ مِنْ خَلْقِكَ وَخَاتَمِ النَّبِيِّينَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَانْقُلْنِي إِلَى دَرَجَةِ التَّوْبَةِ إِلَيْكَ وَأَعِنِّي بِالْبُكَاءِ عَلَيَّ نَفْسِي.

خدایا به روان محمد و فرزندان او درود فرست و دوستی دنیا را از دل من بیرون کن و مرا با محمد مصطفی (ص) بهترین افراد بشر و برگزیده آفریدگان تو و با خاندان او هم نشین و به همسایگی آنان مفتخر فرما و حال توبه و پشیمانی از گناه به من عنایت کن و مرا برگریه کردن و افسوس خوردن برحالت خود یاری نمای.

خداوندا فرست از حصرو حدّ بیش

درود از تو بر آل طاهرینش

الهی لطف خود فرمای شامل

میان مصطفی و آل اطهار

توبا من جمع کن مفعن جدائی

بحقّ حضرت ختم النبیین

که رحمت بر وی و بر آل او باد

مرا در طاعت او رهبری کن

پیاپی بر محمد رحمت خویش

و زان پس بر روان تابعینش

برون کن حبّ دنیایم تو از دل

که کردیشان ز خلق خویش مختار

روان تیره ام را ده صفائی

محمد آسمان عزّ و تمکین

روان پاک او را کن ز ما شاد

دلم از دشمنان او بری کن

1- کلمه آفریده در مصرع اول اسم مفعول و در دوم ماضی مطلق است و بنابراین تکرار نخواهد بود.

در آور در ردیف امتاناش

بسوی توبه بخشا بازگشتم

بنفس خویشتن تا روزگاری

مبدل کن تونسیان و خطایم

بعقبایم نما از دوستانش

زعصیان و گناهان ده گذشتم

بگیریم کن مرادر گریه یاری

بعلم و دانش ای صاحب عطایم

فَقَدْ أَفْنَيْتُ بِالتَّسْوِيفِ^۱ وَالْأَمَالَ عُمْرِي وَقَدْ نَزَلْتُ مَنزِلَةَ الْاَيْسِينَ^۲ مِنْ خَيْرِي فَمَنْ يَكُونُ اَسْوَاءَ حَالًا مَنِّي اِنْ اَنَا نُقِلْتُ عَلَي مِثْلِ حَالِي اِلَي قَبْرِ لَمْ اُهْدَهُ لِرُقْدَتِي^۳ وَلَمْ اَفْرُشْهُ بِالْعَمَلِ الصَّالِحِ لِضَجْعَتِي وَمَالِي لَا اَبْكِي وَلَا اَدْرِي اِلَي مَا يَكُونُ مَصِيرِي^۳.

چه برتن خود بیداد کردم و عمر خویش بر باد دادم و شیطان لعین را شاد کردم روز و شب خود را به هوس گذرانیده و نیکی کردن را وعده فردا دادم و اکنون از کردار خود ناامید و بر اعمال گذشته خود افسوس می خورم!

بگذشت عمر در لعب و لهو و بیخودی شاید تدارکی بتوان اهدنا الصراط

پس با اینحال کیست که از من بدبخت تر باشد!

در راه خدا گام زمانی نهادیم دامان هوا یک نفس از دست نهشتیم

1- تسویف بمعنی سوف گفتن است یعنی اهمال نمودن و کار را بآینده واگذار کردن و دم را غنیمت ندانستن و سوف در عربی بمعنی آینده و تأخیر در کار و زمان است.

2- بابا طاهر عریان در این باب گوید:

وای آنروزی که در گورم کردند تنگ و ریژند بر سرم خاک و گل و سنگ

نه پای آنکه از ما ران گریزم نه دست آنکه با موران کنم جنگ

3- مطابق این مضمون از امیرالمؤمنین علی علیه السلام نیز رسیده از جمله این عبارت است «الْوَيْلُ لِي ثُمَّ الْوَيْلُ لِي اِنْ كَانَ الْجَحِيمُ مَقَامِي الْوَيْلُ لِي ثُمَّ الْوَيْلُ لِي اِنْ كَانَ الرَّقُومُ طَعَامِي الْوَيْلُ لِي ثُمَّ الْوَيْلُ لِي اِنْ كَانَ الْحَمِيمُ شَرَابِي تَاْخِرُ» زقوم بفتح زاء و تشدید قاف درختی است که میوه آن خیلی تلخ و بدبو است.

کاری که از آن بهره توان برد نکردیم

وای بر من اگر با داشتن اینحال روی از جهان برتابم و بگوری که برای آسایش خود در

زندگانی مهیا نموده و با کار نیک آرایش نکرده ام بروم، چه می شود مرا که گریه

نمی کنم در صورتیکه نمی دانم فرجام کار من چه خواهد شد!!

بتحقیق ای خدا من دانم و خود

بفردا کردن و امروز رفتن

نهادم در ره طاعت قدم دیر

دریغ آن عمر کاندرا راه آمال

دریغارخت خود بردم بناگاه

فرو بستم ز خیر خویشتن چشم

زمن بدحال تر پس در جهان کیست

باینحالت که اندر زندگانی

برای گور خود و از بهر فردا

نه زیر انداز فرشیم و نه بستر

بهمراه از عمل فانوسی از نور

بآن راهی که دارم سخت در پیش

نمیدانم کجا خواهم شد آخر

چو رخت خویش بریستم ازین دار

بنفس خویشتن بد کردم و بد

بننهادن بفرمان تو گردن

فکندم خویش را در دام تقصیر

تلف بنمودمش در بدترین حال!

بمنزلگاه مأیوسان گمراه!

بیاوردم خدا را بر سرخشم

یقین دارم بروز من کسی نیست

رسیدم تا به پیری از جوانی

نکردم خوابگاهی خوش مهیا

نهم من بر سرخاک سیه سر

ندارم بهر ظلمتخانه گور

نمیگیرم چرا ای وای بر خویش!!

چه کس یار و هوادارم شد آخر

بکی میباشدم آنجا سروکار

وَأَرِي نَفْسِي تُخَادِعُنِي وَأَيَّامِي تُخَاتِلُنِي وَقَدْ خَفَقَتْ عِنْدَ رَأْسِي أَجْنِحَةُ الْمَوْتِ فَمَا لِي لَا أَبْكِي أَبْكِي لِخُرُوجِ نَفْسِي أَبْكِي لِظُلْمَةِ قَبْرِي أَبْكِي لِضَيْقِ لِحْدِي أَبْكِي لِسُؤَالِ مُنْكَرٍ وَتَكْوِينِ أَيَّامِي أَبْكِي لِخُرُوجِي مِنْ قَبْرِي غُرْبَانًا ذَلِيلًا حَامِلًا ثِقْلِي عَلَي ظَهْرِي أَنْظُرُ مَرَّةً عَن يَمِينِي وَأُخْرِي عَن شِمَالِي

إِذِ الْخَلَاتِقُ فِي شَأْنٍ غَيْرِ شَأْنِي لِكُلِّ امْرَأٍ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُعْنِيهِ وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ مُسْفِرَةٌ صَاحِكَةٌ مُسْتَبْشِرَةٌ وَوُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ عَلَيْهَا غَبَرَةٌ تَرْهَقُهَا قَتَرَةٌ وَذَلَّةٌ.

واز طرفی نفس اهرمن سیرت که در وجودم پنهان است با من مکر و حيله می نماید.

نفس من چون اژدها سویم دهان بگشاده است

میزند از هر طرف نیشم خدایا رحم کن

روزگار هم به دشمنی و کینه با من رفتار می کند و بالهای شاهین مرگ بر بالای سر من در حرکت است! چگونه گریان نباشم در صورتی که گرفتار بلاهای راه دور و دراز هستم باید گریه کنم که جان من از کالبد بیرون می رود گریه کنم که آرامگاه همیشگی من تاریک و خوابگاه ابدی من تنگ است گریه می کنم بیاد هنگامی که دو فرشته آسمانی و پیک یزدانی (نکیرومنکر) بالای سر من حاضر شده و از عقاید دینی و کردارهای من می پرسند! گریه می کنم که روز واپسین سر از خاک برمی دارم در حالی که برهنه و عریان بوده و لباس تقوی ندارم و بار گناهان را بدوش می کشم گاهی به راست و گاهی به چپ نظرمی افکنم و هر کس را بخود مشغول و از دیگران غافل می بینم یکدسته مردم با چهره های گشاده و خندان بوده و گروهی با روی های سیاه و چهره های گرفته با خواری و ذلت گرفتار کردار زشت خود می باشند!!

فریبم میدهد نفس بد اندیش

خدیعت میکند دائم بکارم

خروس مرگ برهم میزند بال

مرا لرزاند اندام و قوائم

بروز من مبادا مبتلا کس

که بیرون میشود جان من از تن

بخود هر گاه می بینم بتشویش

بروز و روزگارم روزگارم

بگرد سر مدامم ماضی و حال

صدای بالهای مرگ دائم

بمرگ خود نمیگیرم چرا پس

بخود گیرم بخود گیرم بخود من

بخود میگیرم از تاریکی قبر

ز تنگی لحد بر خویش گیرم

بر آن گیرم نکیر و منکرم گر

چه پاسخ آورمشان ز آنچه پرسند

بر آن گیرم که با صدخواری از گور

بر آن حالت که از عصیان بسیار

بیکبارم ز چپ بر راست و از راست

خلاق هر کرا بینم بخواری

بکلی کار من با کار سایر

برای هریک از مردم در آن روز

که شان از غیر باشد بی نیازی

بسی روها که آنروز است تیره

سَيِّدِي عَلَيكَ مَعُوْلِي وَمُعْتَمِدِي وَرَجَائِي وَتَوَكَّلِي وَبِرَحْمَتِكَ تَعَلَّقِي تُصِيبُ بِرَحْمَتِكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَهْدِي بِكَرَامَتِكَ مَنْ تُحِبُّ.

خدایا در آن روز اطمینان و امیدواری من به کرم و رحمت تو می باشد و کار خود را بتو وامی گذارم.

بردر جودت پناه آورده ام زیرا که من

رانده بیگانه و خویشم خدایا رحم کن

چه تو هر کرا بخواهی مشمول عنایات و الطاف خود قرار داده و هر کرا دوست داشته باشی هدایت میکنی.

امید من بتواست ای ذوالجلالم

بتواست ای سید من اتکالم

بهرحالی تو گرم است پشتم
بتو دل بسته دارم با توکل
بهر کس دوستی و آنرا که خواهی
با کرام و عطای بیحد خود

مفرما پیش هر کس باز مشتم
بذیل بخششت دارم توسل
بسوی خود رهش بخشی الهی
بالباط و سخای سرمد خود
فَلَكَ الْحَمْدُ عَلَيَّ مَا نَقَيْتَ مِنِ الشُّرْكِ قَلْبِي وَلَكَ الْحَمْدُ عَلَيَّ بَسَطَ لِسَانِي أَفِيْلَسَانِي هَذَا الْكَالَ
أَشْكُرُكَ أَمْ بِغَايَةِ جُهْدِي فِي عَمَلِي أَرْضِيكَ وَمَا قَدَّرُ لِسَانِي يَارَبِّ فِي جَنْبِ شُكْرِكَ وَمَا قَدَّرُ عَمَلِي فِي
جَنْبِ نِعْمِكَ وَإِحْسَانِكَ إِلَيَّ إِلَّا أَنْ جُودَكَ بَسَطَ أَمَلِي وَشُكْرَكَ قَبَلَ عَمَلِي.

خدایا ستایش ترا است که دل مرا از دو بینی پاک گردانیده و زبانم را به یگانگی خود
گویا نمودی. بنیاد توحید ما را خراب و باغ امید ما را بی آب مکن. خدایا آیا به همین
زبان الکن خود، ترا سپاسگزاری کنم یا آنکه به کوشش در فرمانبرداری خوشنودت
گردانم؟ ولی زبان من چه لیاقت دارد که ترا شکر گوید و کردار من در برابر نعمتهای تو
چه قابلیت و ارزش دارد جز آنکه کرم بی پایان تو امید مرا بسیار گردانیده و عنایت و
کرم تو، کردار مرا پذیرفته است و گرنه عمل من جز خجالت و شرمساری و سرافکنندگی
برای من ندارد.

گر طاعت خود نقش کنم بر نانی
وان نان بنهم به پیش سگ بر خوانی
وان سگ سالی گرسنه در زندانی
از ننگ بر آن نان نهد دندان

من عملی که باعث رضای تو باشد ندارم بلکه سرتاپا خطا و نافرمانی بوده و می باشم و
فقط کرم و بخشش تو عمل بی ارزش و ناقص مرا پذیرفته است. زهی کاله پر عیب زهی
لطف خریدار.

توئی پس حمد بیحد را سزاوار
ستایش گویمت کم^۱ بسط دادی
باین بسته زبان قاصر آیا
ثنایت را کنم از حصر و حد بیش
و یا از آنچه دادیم استطاعت
فراهم آورم خوشنودیت را
زبان کوتهم را نیست آن حد
تواند شکر نعمت هات گوید
چه باشد قدر طاعت از برایت
بجنب بخششت ایحی دادار
که آرم بر زبان نام عمل را
ولیکن جود تو یاریم فرمود
نمود آمال ما را بر کرم بیش
عملهای مرا لطف پذیرفت
عطایت داد بر من نعمت شکر

که پاکم داشتی از شرک و انکار
زبانم را بحمد خود گشادی
کنم از جان و دل شکر خدا یا
به پر عصیان زبان الکن خویش
بافزونی کوشش در اطاعت
بجان گردن نهم معبودیت را
نه آن قدر و نه قدرت تا یک از صد
و یا خواهد که استرضات جوید
بجنب لطف و احسان و عطایت
عبادهای ما را چیست مقدار
و ز آن بیدار بنمایم امل را
عطا و لطف و دلداریم فرمود
پذیرفت آنچه ما کردیم از پیش
زباغ دل گل امید بشکفت
مراشکر رهاند از غفلت و سکر

سَيِّدِي إِلَيْكَ رَغْبَتِي وَمِنْكَ رَهْبَتِي وَإِلَيْكَ تَأْمِيلِي وَقَدْ سَأَفِي إِلَيْكَ أَمَلِي وَعَلَيْكَ يَا وَاحِدِي عَكْفَتُ
هَمَّتِي وَفِي مَاعِنْدَكَ انْبَسَطَتْ رَغْبَتِي وَكَأَنَّ خَالِصُ رَجَائِي وَخَوْفِي وَبِكَ أَسْتَمَحِبَّتِي وَإِلَيْكَ

أَلْقَيْتُ بِيَدِي وَبِحَبْلِ طَاعَتِكَ مَدَدْتُ رَهْبَتِي يَا مَوْلَايَ بِذِكْرِكَ عَاشَ قَلْبِي^۱ وَبِمُنَاجَاتِكَ بَرَدْتُ أَلَمَ
الْخَوْفِ عَنِّي.

خدایا امید و شوق من فقط بدرگاه تو و بیم من نیز تنها از پیشگاه تو است و همین امید
مرا بسوی تو کشانیده و همّت مرا مصروف تقرب بحضور تو نموده و شوق مرا به
چیزهایی که نزد تو می باشد قرار داده است.

گر خلق تکیه بر عمل خویش کرده اند

ما را بس است رحمت و فضل و تومکا

امید و بیم من از تو و عشق و دل بستگی من بدرگاه تو است خود را بسوی تو می کشانم و
دست خود را بسوی تو دراز می کنم و به ریسمان دوستی و اطاعت تو چنگ می زنم ای
آقای من بیاد تو زنده و بواسطه راز و نیاز با تو ترس و بیم را از خود دور می کنم.

بلطفت مایل و امیدوارم

امید و آرزوی من همانا

ز تو توفیق من امید دارم

بتو است ای پاک معبود توانا

1- هما نظور که قلب عاشق از یاد معشوق لذت میبرد دل عارف نیز از یاد خدا لذت میبرد و جان بدان
تغذیه میکند چه غذای جان که موجب نمو و کمال او میشود عبارت از یاد خداست که همه صفات نیک
را در او ایجاد میکند پس زنده بودن دل عارف بر اثر یاد خداست و چون بر این حال زنده شد مرگی برای
او نیست و بحدیوه طیب که در قرآن ذکر شده زنده است و بر فرض که ازین جهان رفت مرگ برای
اودست نمیدهد بلکه آزادتر شده و از قفس طبیعت خلاصی می یابد از اینرو در اخبار است که مؤمن
هر دفعه که کلمه لا اله الا الله بگوید یک درخت بنام اودر بهشت سبز میشود ولی البته مقصود یاد و ذکر
قلبی است نه آنچه تنها بزبان بوده و دل از آن خبردار نباشد چه آن در حقیقت ذکر نیست و لقلقه زبان
است و اطلاق ذکر بر یاد دل حقیقت و برگفتن بزبان در حقیقت از روی مجاز است چون یاد در زبان
فارسی هم بیشتر بر یاد دل اطلاق میشود.

بسرعت رانده آمالم بسویت

هماره بر تو ای ذات یگانه

در آنچ از خیر و نیکوئی و برکات

بانعام تو دل را بسته دارم

بجانت راغبم و از قلب شائق

مرا خواند بدانسو احتیاجات

ز سر تا پاهم عضو و رگ و پوست

ترا مأنوس و از غیرت بدورم

بحبل طاعتت دستم دراز است

نبودن از تو و یاد تو غافل

بیادت زندگی دارد دل من

مناجات تو آن آتش که سوزان

نمود آن آتشم یکباره خاموش

چه خوش نیکوست جا کردن بکویت

که خلاق زمانی و زمانه

که تو گسترده ای بهر رعایات

باحسانت نظر پیوسته دارم

بتو دارم رجا و امید واثق

از آن دارم بسویت دست حاجات

ترا دارند از جمله جهان دوست

ترا همواره از دل در حضورم

برویم باب احسان تو باز است

هر اس و خوفم از دل کرد زائل

بتو آسان شود هر مشکل من

زیمت بود بر جانم فروزان

گداز و سوزم از دل شد فراموش

فِيَا مَوْلَايَ وَيَا مَوْلَايَ وَيَا مَوْلَايَ سُوْلِي صَلِّ عَلَي مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَفَرِّقْ بَيْنِي وَبَيْنَ ذُنُوبِي الْمَانِعِ لِي
مِنْ لُزُومِ طَاعَتِكَ فَإِنَّمَا سَأَلْتُكَ لِقَدِيمِ الرَّجَاءِ فَيْكَ وَخَوْفِي إِلَيْكَ وَعَظِيمِ الطَّمَعِ مِنْكَ الَّذِي أَوْجَبْتَهُ
عَلَي نَفْسِكَ مِنَ الرَّأْفَةِ وَالرَّحْمَةِ وَالْأَمْرُ لَكَ وَحَدُّكَ لِشَرِيكَ لَكَ وَالْخَلْقُ كُلُّهُمْ عِيَالُكَ وَفِي
قَبْضَتِكَ وَكُلُّ شَيْءٍ خَاضِعٌ لَكَ تَبَارَكْتَ يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ.

ای مولای من وای پناه من و مقصد من و تنها درخواست و آرزوی من، بر محمد و
خاندان او رحمت کن و میان من و گناهان من که مانع فرمانبرداری می باشند جدائی
انداز. امید و بیم دیرینه و طمعی که به کرم و عفو تو دارم که خودت برای خویش
مهربانی و محبت را واجب کرده ای مرا به سؤال از درگاه تو وادار می کند ولی فرمان ترا

است که یگانه و بی‌انبازی و همه آفریدگان تحت سرپرستی تو می‌باشند و در پیشگاهت
سرفروتنی و تسلیم فرود می‌آرند.

چشم گناهکار بود بر خطای خویش
پاک و بزرگ هستی‌ای پروردگار جهان و جهانیان.

پس‌ای مولا‌ی آخر امیدم
درود خویش را بابهترین حال
گناهان دور کن از من بفرسنگ
چو عصیان دارم از طاعتت باز
مرا البته در پنهان و پیدا
رجاء و خوف می‌آرم بسویت
ز تو عفو ترا دارم تمنا
چه خود فرموده‌ای بر خویش واجب
بدرد و سوزشان در هر زمانی
همه فرمان ترا باشد که انباز
اگرید هر چه بینم یا که نیکو است
ترا مخلوق سرتاسر عیالند
خداوندی تو و مائیم بنده
بزرگی و فزونی هم توداری

إلهي ارحمني إذا انقطعت حجتِي وكلَّ عن جوابِك لِساني وطاشَ عندِ سُؤالِك إيايَ لُبِّي فَيَا عَظِيمَ
رَجَائِي لَا تُخَيِّبْنِي إِذَا اشْتَدَّتْ فَاقَتِي إِلَيْكَ فَلَا تُرُدَّنِي بِجَهْلِي وَلَا تَمْنَعْنِي لِقَلْبِي صَبْرِي أَعْطِنِي لِفَقْرِي
وَأَرْحَمْنِي لِضَعْفِي.

خداوند ابرمن رحم کن هنگامی که برهان من قطع شده و زبان از پاسخ تو درمانده
و خرد عاجز شده باشد.

فقیرم بجرم گناه‌م مگیر
دو چشمم ز روی سعادت میند
ای امید دل امیدواران و تنها آرزوی نیازمندان، نیازمندی مرا بنگر و ناامیدم مگردان و
بواسطه نادانی من مرا از درگاه خود مران و برای نداشتن صبر و حال رضا و تسلیم مرا
محروم مکن بمن بخشش. فرما که نادارم و رحم کن که ناتوانم.

خدایا بغفلت شکستیم عهد
چه برخیزد از دست تدبیر ما
چه زور آورد با قضا دست جهد
همین نکته بس عذر تقصیر ما
دستم گیر که دست‌آویز ندارم و عذرم بپذیر که راه‌گریز ندارم.

خدایا رحم کن بر من زمانی
سؤالی گر نمائیم از مهابت
پریشانی پذیرد دانش من
بزرگ امیدم‌ای امید‌گام
زمانی کآیمت باعجز در کوی
خود آگاهی که نافرمانی من
بتقصیرم که هستم ناشکیبا
که عاجز باشمت از هر بیانی
زبانم لال آید در جوابت
نماند برقرار آرامش من
دمی مأیوس از لطفت مخواهم
زشفقت برمگردانم زخود روی
نمیباشد جز از نادانی من
مگیر از من عطای خود حبیباً

نیازم بخش و رحم آوربجانم

بضعفم بین و حال ناتوانم

سَيِّدِي عَلَيْكَ مُعْتَمِدِي وَمُعَوِّي وَرَجَائِي وَتَوَكُّلِي وَبِرَحْمَتِكَ تَعَلَّقِي وَبِعِنَايِكَ أَحْطُ رَحْلِي
وَبِجُودِكَ أَقْصُدُ طَلِبَتِي وَبِكَرَمِكَ أَي رَبِّ اسْتَفْتِيحُ دُعَائِي وَلَدَيْكَ أَرْجُو جَبْرَ فَاقَتِي وَبِعِنَاكَ أَجْبُرُ
عَيْلَتِي وَتَحْتَ ظِلِّ عَفْوِكَ قِيَامِي وَ إِلِي جُودِكَ وَ كَرَمِكَ أَرْفَعُ بَصْرِي وَإِلِي مَعْرُوفِكَ أَدِيمُ نَظْرِي
فَلَا تُحْرِفْنِي بِالنَّارِ وَأَنْتَ مَوْضِعُ أَمَلِي وَلَا تُسَكِّنِي الْهَآوِيَةَ فَإِنَّكَ قُرَّةُ عَيْنِي.

ای آقای من، تویی تکیه گاه و محل اعتماد واطمینان من. توکل من بتو و امیدواری من
به درگاه تو است و به رحمت تو دل بسته و درپناه تو بار خود را فرود می آورم و از مقام
جود تو طلب و خواهش می کنم و به کرم تو نیازمند و نزد تو ناداری و بیچارگی خود
را رفع می کنم و به بی نیازی تو پریشانی خاطر خود را برطرف می نمایم و در زیر سایه
عفو تو جای می گیرم و بسوی جود و فضل تو دیدگان خود را باز می کنم و بخوبی تو
نظر می دوزم. خدایا مرا به آتش مسوزان که بتو امیدوارم و در دوزخ جای مده که تو
روشنی دیدگان منی و امید من بتواست.

امید خود بریدم از همه کس

بالطاف تو دارم تکیه و بس

بعفوت پشت خود را گرم دارم

بلطفت خویشتن را میسپارم

مرا بسته است دل بر رحمت تو

فرود آیم بقرب ساحت تو

بقصد عرض و استدعای بخشش

فرا دارم بسویت دست خواهش

الها سیّدا پروردگارا

گشایم بر رخت باب دعا را

امید خود بنزدیک آرمت تا

برآری آنچه دارم من تمنّا

چو دارم اتکاء بر چاره سازیت

سپر دم خود بدست بی نیازی

بحال زار من کن چاره سازی

نیازم را برآر از بی نیازی

نیازی را که از تو چشم داریم

تدارک کن که جمعی خاکساریم

بظلّ رأفت تو جای داریم

گذشت و بخششت را خواستاریم

کریمای دیده و دارم بسویت

امید خویش می آرم بکویت

به نیکی هات دارم دیده را باز

مرا بیرون میفکن از خفا راز

مسوزان جسم بیجانم در آتش

بسطرو حرف عصیانم قلم کش

توای چشم مرا تابنده انوار

بوادی جحیمم جای مسپار

يَا سَيِّدِي لَا تُكَذِّبْ ظَنِّي بِإِحْسَانِكَ وَمَعْرُوفِكَ فَإِنَّكَ تَقْتِي وَرَجَائِي وَلَا تَحْرِمْنِي ثَوَابَكَ فَإِنَّكَ
الْعَارِفُ بِفَقْرِي إِلَهِي إِنْ كَانَ قَدْ دَنَيْتَنِي أَجَلِي وَلَمْ يُقَرِّبْنِي مِنْكَ عَمَلِي فَقَدْ جَعَلْتَ الْإِعْتِرَافَ إِلَيْكَ
بِدُنْيِي وَسَأَلْتُ عَلَيَّ إِلَهِي إِنْ عَفَوْتَ فَمَنْ أَوْلَى مِنْكَ بِالْعَفْوِ وَإِنْ عَذَّبْتَ فَمَنْ أَعْدَلُ مِنْكَ فِي
الْحُكْمِ إِرْحَمْ فِي هَذِهِ الدُّنْيَا عُرْبَتِي وَعِنْدَ الْمَوْتِ كُرْبَتِي وَفِي الْقَبْرِ وَحَدَّتِي وَفِي اللَّحْدِ وَحَشَّتِي
وَإِذَا نُشِرْتُ لِلْحِسَابِ بَيْنَ يَدَيْكَ ذُلُّ مَوْفِقِي وَاعْفِرْ لِي مَا خَفِيَ عَلَيَّ الْأَدَمِيَّيْنَ مِنْ عَمَلِي وَأَدِمْ لِي
مَائِهِ سَتْرَتَنِي.

ای آقای من، گمان نیک مرا که بعفو و کرم تو دارم تکذیب مفرما که تو مایه امید
منی و مرا از پاداش نیک خود محروم مگردان چه خود از بینوائی من آگاهی و
نیازمندی من بر تو روشن است.

یارب بلطف خویش گناهان ما بپوش

روزی که رازها فتد از پرده برملا

خدایا اگر مرگ من نزدیک رسیده و کرداری که مرا بتو نزدیک گرداند ندارم،
بدرگاه تو نیازمندی و ناداری و اقرار به گناه آورده ام، خداوندا اگر عفو کنی به صفت
دیرینه خود رفتار کرده ای چه هیچکس سزاوارتر از تو بدین کار نیست و اگر کیفردهی
و عذاب فرمائی باز هم دادگستری تو بیشتر از همه است.

اگرم حیات بخشی و گرم ممت خواهی

سربندگی بخدمت بنهم که پادشاهی

خدایا در این جهان بر بی کسی من رحم کن و گاه مرگ بر اندوه و در گور بر تنهائی و در خوابگاه قبر بر وحشت من رحمت آر و هنگامی که برای رسیدگی به رفتار و کردار خود در حضور تو سر از خاک برآرم بر سختی موقعیت من رحم کن و گناहانی را که از دیگران پنهان داشته ام بیامرز و همیشه آنها را پنهان دار.

مرا شرمساری ز روی تو بس

دگر شرمسارم مکن نزد کس

باحسانت گمانی را که دارم

بداغ کذب منما داغدارم

تو امید منی و اعتمادم

مرانم از در خود بی مرادم

بفقر من تو دانائی و عارف

دل من روشن کن از نور معارف

خداوندا بنزدیک آیدم مرگ

ندارم بهراین ره توشه و برگ

صدای مرگ و کار ناصوابم

بنگشاید چشم اصلا ز خوابم

بکرداری که باشد نزد تو نیک

نکردم خویشتن را بر تو نزدیک

چه عذر آرم بکار خود خدایا

بجز اقرار بر جرم و خطایا

از آن روزی که ما را آفریدی

بجز جرم و خطا از ما ندیدی

بغیر از تو که آقائی و مولی

بعفو و بخشش از تو کیست اولی

اگر بخشی گناهم عین فضل است

عقوبت گر نمائی داد و عدل است

در این دنیا بین بر حالت من

ترحم کن بذل و غربت من

چو در سختی مرگ آیم گرفتار

بقبر آنگه که باشم بی کس و یار

نهم آنگه که بر خشت لحد سر

بهنگامی که برخیزم بمحشر

به پیش روی تو ترسان و خائب

حساب کار من خواهد محاسب

در آن موقف ز حد میسند خوارم

بکردارم مکن رسوا، بمحشر

بیوشان و بیامرزان گناهم

بیوشان برمگیرم پرده از کار

مرا امید از تو هست باری

گناهانم بیامرزی تمامی

برون آور بزودی زانتظارم

ذلیل از وفا منما، بمحشر

بسایه رحمت خود ده پناهم

ز عصیانم مکن کس را خبردار

که چون توجرم بخش و کردگاری

بهشتم بخشی و صد شاد کامی

وَارْحَمْنِي صَرِيحًا عَلَيَّ الْفِرَاشِ ثَقَلْبَنِي أَيَّدِي أَحَبَّتِي وَتَفَضَّلْ عَلَيَّ مَمْدُودًا عَلَيَّ الْمُغْتَسَلِ يُعَسِّلُنِي صَالِحُ جِيرَتِي وَتَحَنَّنْ عَلَيَّ مَحْمُولًا قَدْ تَنَاوَلَ الْأَقْرَبَاءُ أَطْرَافَ جِنَارَتِي وَجَدَعَلِيَّ مَنْقُولًا قَدْ نَزَلْتُ بِكَ وَحِيدًا فِي حُفْرَتِي وَارْحَمْ فِي ذَلِكَ الْبَيْتِ الْجَدِيدِ غُرْبَتِي حَتَّى لَا اسْتَأْنَسَ بِغَيْرِكَ يَا سَيِّدِي فَإِنَّكَ إِن وَكَلْتَنِي إِلَي نَفْسِي هَلَكْتُ.

خدایا بر من رحم کن هنگامی که در بستر مرگ خوابیده و جان از تن من بیرون رفته و دست دوستان کالبد مرا حرکت می دهد.

خدایا در آن ورطه یکنفس

ز ننگ دو گفتن بفریادرس

و بفضل و کرم خود با من رفتار کن موقعی که همسایگان نیکوکار من بدنم را غسل می دهند، بزرگوارا با من رأفت و مهربانی فرما وقتی که جنازه مراسم گورستان برده و خویشان و نزدیکان در پی آن روان می باشند، و بر من بخشش کن زمانی که مرا در گور گذاشته و در تنهائی بر تو وارد شده و در آن خانه تاریک منزل گزیده ام، خدایا در آن منزل نو که تنها بدان فرود آمده ام بی کسی مرا بنگر و لطف و رحمت خود را از من دریغ مدار تا بتو مأنوس شده و از غیر تو فراموش کنم که اگر مرا به دیگری واگذار کنی هلاک خواهم شد.

ترحم کن بمن آنگه که باشم

بخواب مرگ و یاران بر فراشم

بگردانند و باشم خفته من مست
ترحم کن بگاه غسل وان روز
بمن لطف و کرم فرمای آنگاه
بر او باشم سوار و دوستانم
به پیرامون چوبین مرکب من
بحال من در آن حالت ببخشای
در آنحالت که از خویشان خود دور

بفقرم بین و بر نادانیم بخش
در آن هنگام ای مولا و سرور
مرا بر لطف تو چشم و باغیار
چو در آن خانه تاریک مسکن
اگر با غیر خود کارم گذاری

سَيِّدِي فِيمَنْ اسْتَعِيثُ اِنْ لَمْ تُقَلِّبْنِي عَثْرَتِي وَاِلٰى مَنْ اَفْرَعُ اِنْ فَقَدْتُ عِنَايَتَكَ فِي ضَجْعَتِي وَاِلٰى مَنْ
الْتَجِئُ اِنْ لَمْ تُنْفَسْ كُرْبَتِي سَيِّدِي مَنْ لِي وَمَنْ يَرْحَمُنِي اِنْ لَمْ تَرْحَمْنِي وَفَضْلَ مَنْ اُوْمَلُ اِنْ
عَدِمْتُ فَضْلَكَ يَوْمَ فَاَقْتِي وَاِلٰى مَنْ الْفِرَارُ مِنَ الذُّنُوبِ اِذَا نَقَضِي اَجَلِي سَيِّدِي لَا تُعَذِّبْنِي
وَاَنَا رَجُوكُ.

خدایا به کجا و چه کسی پناه برم اگر تو از بدیها و گناهان من درنگذری و مرا از درگاه
خود برانی.

همه از در برانند و اتو آیم
و نزد کدام کس زاری کنم اگر عنایت و لطف تو شامل حال من نشود و بچه کس
روی آور شوم اگر تو غم مرا برطرف نکنی.

بروی دستهایم دست بر دست
که میشوند نیکانم بصد سوز
که چوبین مرکبی آرندم از راه
تبار و اقربا و کودکانم
بمرگم جمله اشک افشان بدامن
که خالی باشد از من خانه و جای
فرود آیم ترا در خانه گور
غریبم بین و بر تنهائیم بخش
بتو مأنوسم از غیرت مکدر
نگیرم انس در آن خانه تار
نمایم کار من با غیر مفکن
هلاکت گیردم دامن بخواری

ز مسکینیم روی بر خاک رفت
تو یکنوبت ای ابر رحمت ببار
آقای من کیست که بمن ترحم کند اگر تو رحم نکنی و بفضل و کرم چه کسی امیدوار
باشم اگر فضل و کرم تو در روز بینوایی دست من نگیرد.
پس چرا دستم نمیگیری کنون کز پافتادم
ایکه میگفتی ز پافتادگان را دستگیرم

و به کجا از دست گناهان خود فرار کنم هنگامی که مرگ من فرا رسد آقای من مرا
عذاب مفرما که با دل پر امید بدرگاه تو آمده ام.

اگر آیم در آن خلوتگه تار
کرا خوانم ز که زنهار جویم
بلغزانیم پا رو بر که آرم
بگیرم از که دامن تا گشاید
که باشد آنکه رحم آرد بحالم
بالطاف که باشد آرزویم
اجل روزی که آید بر سر من
گریزم در که و عفو از که خواهم
بتو محکم بود امید من چون

اللَّهُمَّ حَقِّقْ رَجَائِي وَاٰمِنْ خَوْفِي فَاِنَّ كَثْرَةَ ذُنُوبِي لَا اَرْجُو فِيهَا اِلَّا عَفْوَكَ سَيِّدِي اَنَا اَسْأَلُكَ مَا لَا
اَسْتَحِقُّ وَاَنْتَ اَهْلُ التَّقْوٰى وَاَهْلُ الْمَغْفِرَةِ فَاغْفِرْ لِي وَاَلْبَسْنِي مِنْ نَظْرِكَ تَوْبًا يُعْطِي عَلَيَّ الذُّنُوبَ
وَالْتَّبِعَاتِ وَتَغْفِرْهَا لِي وَلَا اَطَالِبُ بِهَا اِنَّكَ ذُو مَنِّ قَدِيمٍ وَصَفْحٍ عَظِيمٍ وَتَجَاوِزٍ كَرِيمٍ

خدایا امید مرا برآور و بیم مرا زائل گردان که گناهان فراوان من جز بعفو و بخشایش تو محو نشود.

خدایا مقصّر بکار آمدم گنه کار و امیدوار آمدم خدایا من از تو آنچه را که سزاوار نیستم و استحقاق ندارم درخواست می‌کنم چه تو اهل بخشایش و آمرزش می‌باشی و هیچکس را از درگاه خود محروم بر نمی‌گردانی پس مرا بیمارز و بمن جامه‌ای بپوشان که تمام گناهان مرا فروگیرد و بپوشاند و آنها را بیمارز که بدانها در پیشگاه تو مؤاخذه نشوم چه تو دارای بخشش دیرینه و عفو و گذشت بزرگ می‌باشی.

خداوندا بخود از راه احسان
نگهدار از گناهان در پناهم
ندارم هیچ امید از دگر کس
همی عفو ترا خواهم باصرار
چو اهل بخششی و اهل تقوی
اگرچه در خور آمرزش تو
تقاضا میکند آمرزشم را
که آمرزی گناهم تا باآخر
گذشت و نعمت دیرینه بر جاست
امیدم را درست و راست گردان
که بسیار است عصیان و گناهم
بعفو تو است امید من و بس
که آنرا نیستم اصلاً سزاوار
بپوشان پس گناهانم بعقبی
نمیاشم ولیکن بخشش تو
گواهی مینماید بخششم را
نپرسی ز آنچه از من گشت ظاهر
چو عفوت کرد روعصیان ز جا خاست

إلهي أنتَ الَّذِي تُفِيضُ سَيِّئَكَ عَلَيَّ مَنْ لَا يَسْئَلُكَ وَعَلَيَّ الْجَاهِدِينَ بِرُبُوبِيَّتِكَ فَكَيْفَ سَيِّدِي بِمَنْ سَأَلَكَ وَأَيَّقِنَ أَنَّ الْخُلُقَ لَكَ وَالْأَمْرَ لِيكَ تَبَارَكْتَ وَتَعَالَيْتَ يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ.

خدای من توئی که بخشش و عطای خود را از کسانی که به تو پشت کرده و بخداوندی تو اقرار ندارند دریغ نداری پس چگونه ممکن است آنرا دریغ فرمائی از بندهء روسیاهی که روی بدرگاه تو آورده و از تو درخواست نموده، زاری می‌کند و یقین دارد که همه آفریده تو می‌باشند و جهان و جهانیان تحت قدرت تو هستند و همه عوالم به قدرت بی منتهای تو آفریده شده و بازگشت همه بتو است.

دوستانرا کجا کنی محروم تو که بر دشمنان نظر داری
چقدر بزرگوار و با عظمت هستی ای پرورش دهندهء جهانیان.
جوادی بیسؤال و بی‌تمناً رسانی فیض بر اعلی و ادنی
مقرآنرا نه تنها سرفرازی بنعمت منکران ر برفرازی
اگر در غرب دنیا یا بشرقند همه در نعمت و ناز تو غرقند
پس آنکس کز تو درخواهد عطائی چسان بی فیض و محرومش نمائی
خصوص آنرا که ایمان و یقین است که با فرمان تو عالم مکین است
ز تو فرمان و از تو است آفرینش ترا بر جمله دانائی و بینش

1- عرفاء برای فیض و رحمت حق نسبت بموجودات دو مرتبه قائل شده‌اند یکی رحمت رحمانی و دیگر رحیمی. رحمت رحمانی عبارت است از افاضه آنچه برای زندگانی مادی موجودات اینجهان ضرور است و این رحمت عمومیت دارد، و رحمت رحیمی فیضی است که مؤمنین و سالیکن راه حق از جنبه سلوک و ولایت میرسد و برای رساندن آنها بکمال معنوی میباشد و این رحمت ویژه راهروان راه حق است و غیر آنرا شامل نیست برخلاف فیض رحمانی که عمومیت دارد و برای همه موجودات است ازینرو در خبر رسیده که خداوند رحمن الدنیا و رحیم الآخرة است.

فزون از وصفی و جاهت بلنداست

مقام و پایگاهت ارجمند است

جهان و هر چه مخلوقی که در اوست

همه آورده و پرورده توست

إِلهي وَسَيِّدِي عَبْدُكَ بِبَابِكَ أَقَامَتُهُ الْخِصَاصَةُ بَيْنَ يَدَيْكَ يَقْرَعُ بَابَ إِحْسَانِكَ بِدُعَائِهِ وَيَسْتَعِظِفُ جَمِيلَ نَظْرِكَ بِمَكْنُونِ رَجَائِهِ فَلَا تُعْرِضْ بوجْهِكَ الْكَرِيمِ عَنِّي وَأَقْبِلْ مِنِّي مَا أَقُولُ فَقَدْ دَعَوْتُكَ بِهَذَا الدُّعَاءِ وَأَنَا رَجُوانٌ لَا تُرَدِّدْنِي مَعْرِفَةَ مِنِّي بِرَأْفَتِكَ وَرَحْمَتِكَ إلهي أَنْتَ الَّذِي لَا يُخْفِيكَ سَائِلٌ وَلَا يَنْقُصُكَ نَائِلٌ أَنْتَ كَمَا تَقُولُ وَفَوْقَ مَا تَقُولُ اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ صَبْرًا جَمِيلًا وَفَرَجًا قَرِيبًا وَ قَوْلًا صَادِقًا وَ أَجْرًا عَظِيمًا أَسْأَلُكَ يَا رَبِّ مِنَ الْخَيْرِ كُلِّهِ مَا عَلِمْتُ مِنْهُ وَمَا لَمْ أَعْلَمْ.

ای خدای من و آقای من بندهات از درماندگی و بیچارگی رو به درگاه تو آورده و در لطف و کرم ترا به زاری خود می‌گوید و نظر رحمت ترا امیدوار است خدایا ترا به بزرگواری خودت سوگند می‌دهم که از من روی بر مگردان و دعای مرا بپذیر و خواهش مرا قبول فرما امیدوارم که مرا از درگاه خویش نرانی چون به رأفت و رحمت تو آگاهم و البته لازمه لطف تو همین است. خدایا در درگاه تو سؤال کننده را به اصرار احتیاج نیست و به هیچوجه در خزانه کرم تو کم و کسری وارد نمی‌آید، تو بالاتر از وصف و اندیشه ما هستی.

ای برتر از خیال و قیاس و گمان و وهم

و از هر چه گفته‌اند و شنیدیم و خوانده‌ایم

خدایا از تو درخواست دارم که به من صبر عنایت فرموده و به زودی برای من گشایش روزی کنی و امیدوارم که مرا راست گفتار قرار دهی پروردگارا از تو همه‌ء خوبیها را درخواست دارم خواه آنچه می‌دانم و خواه آنچه نمی‌دانم.

بدرگاه تو آورده فرو بار

الهی سیدی بنده گنهکار

بخاک آستانت سر نهاده

بزاری پیش رویت ایستاده

بامید عطایت حلقه بر در

ز تو احسان تو دارد تمنّا

چو نام تو شده نقش ضمیرش

منم بیچاره از من رو مگردان

نظر فرمای از احسان بسویم

امیدم هست‌ای خلاق معبود

مرا فرما غریق بحر رحمت

شناسائی خود بنما نصییم

خدایا توئی کت سائلی گر

بر آری حاجتش بالطف بسیار

نمیگردانت کم از فزونی

چنانستی که خود درباره خویش

ترا من آنچه گویم بیش از آنی

خدایا بنده زار و ذلیلم

بسوی خویش رهوارم نما رخش

بگفتِ نادرستم راستی ده

بزرگم اجر و برقدم بیفزا

دگرخواهم ز تو پروردگارا

بدانم علم دادی یا ندادی

مرا از جمله برخوردار سازی

فرو کوبید ترا خواند مکرر

به نیکوئی برویش دیده بگشا

نیفتد تا ز پا، شو دستگیرش

مرا از لطف کن مشمول احسان

مفرما رد امید و آرزویم

که ننمائی مرا با قهر مردود

نما دورم ز قهر و خشم و نقت

چشانم بادهء قربای حبیبم

سؤالی آردت با عجز بر در

نیازش نیست برالحاح و اصرار

توانائیت را نبود زبونی

بگفتی در کلام خویش از پیش

از آن بالاتری و فوق آنی

توانائی ده و صبر جمیلم

بکار بسته ام بین و فرج بخش

بکردارِ قبیحم کاستی ده

بجامه بندگی‌ام تن بیارا

ز نیکیها نهان و آشکارا

گشائی بر رخم ابواب شادی

دو چشم خفته‌ام بیدار سازی

أَسْأَلُكَ اللَّهُمَّ مِنْ خَيْرِ مَا سَأَلَكَ مِنْهُ عِبَادُكَ الصَّالِحُونَ يَا خَيْرَ مَنْ سُئِلَ وَأَجُودَ مَنْ أَعْطِيَ
 سُؤْلِي فِي نَفْسِي وَأَهْلِي وَوَالِدِي وَوَالِدَيْ وَأَهْلِ حُزَانِي¹ وَإِخْوَانِي فِيكَ وَأَرْغَدُ عَيْشِي وَأَظْهَرُ مُرُوتِي
 وَأَصْلِحْ جَمِيعَ أَحْوَالِي وَاجْعَلْنِي مِمَّنْ أَطَلَّتْ عُمُرُهُ وَحَسَنَتْ عَمَلُهُ وَأَتَمَمْتَ عَلَيْهِ نِعْمَتَكَ
 وَرَضِيَتْ عَنْهُ وَأَحْيَيْتُهُ حَيَاةً طَيِّبَةً فِي أَدْوَمِ السُّرُورِ وَأَسْبَغَ الْكِرَامَةَ وَأَتَمَّ الْعَيْشَ إِنَّكَ تَفْعَلُ
 مَا تَشَاءُ وَلَا يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ غَيْرُكَ.

خدایا از تو بهترین چیزی را که بندگان صالح و نیکوکار تودرخواست دارند
 خواستارم، ای بهترین خواننده شدگان و سخی‌ترین عطاکنندگان درخواست مرا درباره
 خودم و خاندان و پدر و مادر و فرزند و نزدیکان و برادران من بپذیر و زندگانی مرا با
 آسایش قرین کن و گوارا فرما و صفات نیک در من ظاهر کن و حالات مرا اصلاح
 نما، عمر مرا دراز و کردار مرا پسندیده و نیک فرما و نعمت خود را بر من کامل گردان
 و از من خوشنود باش و مرا با زندگانی خوش و بادوام زنده بدار، چه تو هر چه بخواهی
 می‌کنی ولی دیگران اینچنین نیستند و نمی‌توانند هر چه را بخواهند انجام دهند.

توئی بخشنده تر ز آنکس که بخشید	بهر کس ز آنچه از بخشش سزاید
خدایا از تو می‌خواهم کز احسان	ز نیکی آنچه بخشیدی به نیکان
بخواهش هایشان کردی اجابت	بهریک بهره دادی از ثوابت
بمن با اهل و اولادم سراسر	پدر با مادر و خویشان دیگر
باخیار و باخوان صفاهم	عطا فرما مرا آنچه از تو خواهم
صلاح حال من آنسان که دانی	ببخش آسایشم در زندگانی
فتوت ده مروّت پیشم آور	باصلاح آورم احوال یکسر

بگردانم چو آن بندهء خداخواه
 پسند خود نمودی کار او را
 ز غیر خود نمودی بی نیازش
 بدو خوشنودی خود وانمودی
 رهانیدی تو از نفس شرورش
 ز نعمتهای خود ز آغاز و انجام
 نشانیدی بعیش دائم او را
 توئی قادر بهر کاری که خواهی
 بجز تو کس چنین قدرت ندارد
 بکاری گر نفرمائی ارادت
 محال است آنکه سامانی بپذیرد

که بنمودی بچشمش منزل و راه
 پذیرفتی همه کردار او را
 شدی در بینوائی کارسازش
 بروح بندگیش احیا نمودی
 بیفزودی ز رحمت بر سرورش
 باو انعام فرمودی و اکرام
 نمودی بر اطاعت قائم او را
 که اندر کشور هستی تو شاهی
 که آبی را بجوی خود در آرد
 جهانی گر بدو ورزند همّت
 نخواهی گر تو، کی انجام گیرد!

اللَّهُمَّ وَحُصْنِي مِنْكَ بِخَاصَّةٍ ذِكْرِكَ وَلَا تَجْعَلْ شَيْنًا مِمَّا اتَّقَرَّبُ بِهِ فِي آتَاءِ اللَّيْلِ وَأَطْرَافِ النَّهَارِ رِيَاءً
 وَلَا سُمْعَةً وَلَا أَشْرًا وَلَا بَطْرًا وَاجْعَلْنِي لَكَ مِنَ الْخَاشِعِينَ.

خدایا دل مرا بیاد خود مشغول و یاد غیر را از دل من بیرون کن و بدان آرامش عنایت
 فرما و عبادتهای مرا با خودنمائی و غرور و خودبینی یا قصد شنواندن و نمایاندن به
 دیگران یا کسالت و تنبلی قرین مگردان و این حالات را از من دور کن و حال خضوع و
 خشوع نسبت بخود و به شعائر دین و اوامر خود به من عنایت فرما.

خداوندا ز هر غم کن خلاصم	بیاد خویش بخشا اختصاصم
بهر کاری ز طاعت یا عبادت	باو نزدیک گردم چون بعبادت
در اطراف شب و ساعات ایّام	بهر گامی نهم از بام تا شام
مگردان و میفکن در غرورم	بفرما از ریا و سُمعه دورم

1- حزانة باضمّ حای مهمله بمعنی خانواده و اهل و عیال است.

نه شادانم بخود بینی نگهدار

نه در خودخواهیم مشعوف بگذار

بگردانم برای خویش خاضع

بیاد خود دلی ده نرم و خاشع

اللَّهُمَّ اعْطِنِي السَّعَةَ فِي الرِّزْقِ وَالْأَمْنَ فِي الْوَطَنِ وَقُرَّةَ الْعَيْنِ فِي الْأَهْلِ وَالْمَالَ وَالْوَالِدَ وَالْمُقَامَ فِي نَعْمِكَ عِنْدِي وَالصَّحَّةَ فِي الْجِسْمِ وَالْقُوَّةَ فِي الْبَدَنِ وَالسَّلَامَةَ فِي الدِّينِ وَأَسْتَعْمِلْنِي بِطَاعَتِكَ وَطَاعَةَ رَسُولِكَ مُحَمَّدٍ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَبَدًا مَا اسْتَعْمَرْتَنِي.

خداوندا فراخی و فراوانی روزی بمن عنایت فرما و امانت در میهن بما عطا نما و خاندان و دارائی و فرزند مرا باعث خوشی دل و روشنی چشم من قرارده و مرا سپاسگزار نعمت های خود گردان و تندرستی و توانایی بدنی و سلامت در دین بهره من کن و با طاعت خود و پیمبر و خاندان او تا زنده ام وادار نما و مفتخر فرما.

الهی وسعتی بر روزیم ده

بکار خویشتن پیروزیم ده

بدار از فتنه ایمن میهنم را

بدست فتنه مسپر مسکنم را

مرا از خانه و فرزند و از زن

دلم فرما خوش و چشمم تو روشن

بکوی خود فرود آورم مقام

بنعمت های خود کن شاد کام

بکارم وسعتی بخش و بمالم

بفرزندان و بر اهل و عیالم

برون آور تن و روحم ز سستی

توانائیم بخش و تندرستی

بدم در پیکرم روح اطاعت

برانگیز اشتیاقم را بطاعت

بدولت بخش و دینم استواری

بایمان و یقینم کامگاری

بفرمان رسولت پیروم کن

بسوی اهلیتتش رهروم کن

بر او و آل او چونانکه بایست

پیاپی رحمت خود باز بفرست

مرا تا عمر خواهی داد وهستم

ببادهء شوق خود میدار مستم

وَاجْعَلْنِي مِنْ أَوْفَرِ عِبَادِكَ عِنْدَكَ نَصِيْبًا فِي كُلِّ خَيْرٍ أَنْزَلْتَهُ وَتُنزِلُهُ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ وَمَا أَنْتَ مُنزِلُهُ فِي كُلِّ سَنَةٍ مِنْ رَحْمَةٍ تَنْشُرُهَا وَ عَافِيَةٍ تُلْبِسُهَا وَ بَلِيَّةٍ تَدْفَعُهَا وَ حَسَنَاتٍ تَتَقَبَّلُهَا وَ سَيِّئَاتٍ تَتَجَاوَزُ عَنْهَا وَ ارزُقْنِي حَجَّ بَيْتِكَ الْحَرَامِ فِي عَامِنَاهَذَا وَ فِي كُلِّ عَامٍ وَ ارزُقْنِي رِزْقًا وَاسِعًا مِنْ فَضْلِكَ الْوَاسِعِ.

و مرا از خوشبخت ترین بندگان و با بهره ترین آنان قرارده و هر نیکی و چیز خوب که برای مردم در تمام سال ویژه در ماه رمضان و شبهای قدر از رحمت های خود و تندرستی و دور کردن گرفتاریها و پذیرفتن نیکی های آنان و گذشتن از بدیهای آنها می - فرستی نصیب من نیز بفرما و زیارت خانه خود مگه را در امسال¹ و سالهای دیگر روزی من گردان و رزق فراوان از خزانه کرم بی پایان خود روزیم فرما.

بخیل بندگانت شهره ام کن

ز نیکی های خود با بهره ام کن

خصوص از آنچه فرمودی کرامت

به پیغمبر شفیع خلق و امت

از آن نیکی که در ماه مبارک

مه روزه دهی بر خلق بی شک

به نیکوتر شب اندر لیلۃ القدر

فرستادی بمردم ساقه تا صدر

و ز آنچه میفرستی صبح تا شام

ز رحمت های خود اندر همه عام

عطاهای پراکنده بهر سوی

پراکنده بهر بازار و هر کوی

ز آسایش که پوشاندی سراسر

خلایق را با و اندام و پیکر

1- پذیرفته شدن این دعا درباره همه خوانندگان البتّه بظاهرو واقع نمیشود چون بسیار اشخاص هستند که از روی خلوص و حال توجه این دعوا میخوانند و توفیق حجّ هر ساله را پیدا نمیکنند ولی ممکن است توفیق عمل نیک و ثوابی پیدا کنند که جای ثواب حج را بگیرد پس نمیتوان ایراد گرفت و گفت که این جمله دعائی است که اجابت آن برای همه کس نیست و خواندن آن تأثیری ندارد زیرا اگر بظاهر هم واقع نشود ممکن است خداوند با توفیق عملی عنایت کند که ثواب و فضیلت حج را داشته باشد.

بلائی را کز آنان می‌کنی دفع
به نیکی ها که از ما می‌پذیری
هر آن نیکی که بفرستی بخلفت
بحجّ خانه خود روزیم بخش
فراوان روزیم فرما حوالت

بدیهائیکه از آنها کنی رفع
بتقصیری که بر ما می‌گیری
بمن هم کن عطا از روی شفقت
هم امسال اینچنین پیروزیم بخش
ز فضل وافر و جود و نوالت

وَاصْرِفْ عَنِّي يَا سَيِّدِي الْأَسْوَءَ وَأَقْضِ عَنِّي الدَّيْنَ وَالظَّلَامَاتِ حَتَّى لَا أَتَذَّي بِشَيْءٍ مِنْهَا وَخُذْ عَنِّي
بِأَسْمَاعِ أَعْدَائِي وَابْصَارِ أَعْدَائِي وَحُسَادِي وَالْبَاغِينَ عَلَيَّ وَأَنْصُرْنِي عَلَيْهِمْ وَأَقْرِعْنِي وَفَرِّجْ
قَلْبِي وَاجْعَلْ لِي مِنْ هَمِّي وَكَرْبِي فَرَجًا وَ مَخْرَجًا وَ اجْعَلْ مَنْ أَرَادَنِي بِسُوءٍ مِنْ جَمِيعِ خَلْقِكَ
تَحْتَ قَدَمِي وَ اكْفِنِي شَرَّ الشَّيْطَانِ وَ شَرَّ السُّلْطَانِ وَ سَيِّئَاتِ عَمَلِي.

خدایا بدیها و شرور را از من دور گردان و وامهای من و آنچه دیگران بر من حق دارند
و مظلّمه هائی که در گردن دارم ادا کن تا ناراحتی خاطر مرا فراهم نیاورند و چشم و
گوش دشمنان و حسدورزان مرا که با من قصد نیکی ندارند درباره من کورو کرگردان
و مرا بر آنان پیروزی ده و دیدگان مرا از خوشیها و خوبیها روشن کن و دل مرا از انده
و غم نجات ده و راه گشایش و رفع اندوه و غم را به من بنما و هر کرا با من قصد نیک
ندارد زیر دست من قرار ده و بر من مسلط مکن و مرا از دست اهرمنان و دیوسیرتان
بشصورت و از کردارهای بد خلاصی ده و بسوی خود هدایت فرما.

تو دانی که مسکین و بیچاره ام
که با نفس و شیطان برآید بزور
بمردان راهت که راهی بده
خدایا مرا از شرّ شیطان و شرّ سلطان جابر و شرّ بدیهای خودم حفظ فرما.

خدایا از بدیها کن تو دورم
تفضل کن بمن دینم ادا کن
ز تاریکی جهلم دور کن جان
بحفظ خود نگهدارم دل و تن
حسودان و ستمکاران بر من
لباس عافیت‌شان کن ز تن دور
ظفر بخش و بر آنها یاریم ده
گشا دل دیده‌ام فرمای روشن
پسندد هر که او بر من بد خویش
بگردان رویش از من کش نپایم
ز شرّ پادشاه و شرّ شیطان
ز کردار بدم دامن رها کن

وَ طَهَّرْنِي مِنَ الذُّنُوبِ كُلِّهَا وَ اجْرِنِي مِنَ النَّارِ بِعَفْوِكَ وَ اذْخِلْنِي الْجَنَّةَ بِرَحْمَتِكَ وَ زَوِّجْنِي مِنَ
الْحُورِ الْعِينِ بِفَضْلِكَ وَ الْحَقْنِي بِأَوْلِيَانِكَ الصَّالِحِينَ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الْأَبْرَارِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ
الْآخِيَارِ صَلَوَاتِ اللَّهِ عَلَيْهِمْ وَ عَلَيَّ أَرْوَاحِهِمْ وَ أَجْسَادِهِمْ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ.

خدایا مرا از گناهان پاک گردان و بعفو خود از آتش دوزخ پناه ده و بهشت برین
روزی فرمای و با فرشتگان و حوران¹ همسر گردان و با دوستان و بندگان نیکوکار خود

1- بهشت ها و نعمتهای معنوی هم مراتبی دارد و حور و غلمان و قصور در درجات پایین بهشت
میشوند و بالاتر از آنها جنات عدن و رضوان و لقاء و امثال آنهاست که صاحبان آن مراتب همنشین
پیغمبر و امام و اولیامیباشند که لذت جوار و لقاء آنها بمراتب بالاتر است و جنّة اللّقاء نیز یا همان لقای

محمد(ص) و خاندان بزرگوار او ملحق کن، درود بر آنان و روان‌های پاک و بدنهای تابناک ایشان باد.

دلم را پاک گردان از گناهان	مفرمایم ز جمع رو سیاهان
مرا پاکیزه کن از هر گناهی	بعفوت ز آتشم بخشا پناهی
برحمت پاک چون کردی سرشتم	بحورالعین رسان اندر بهشتم
بلطف خود نما از رستگانم	عطا کن پایه شایستگانم
بمحرش حشر ده با دوستانت	محمد(ص) بهترین بندگانت
دگر با اهل بیت طاهرینش	که میباشند در دین تابعینش
مراده حشر با پاکان و ابرار	به نیکانت رهم بخش و باخیار
درود از آفریننده روانها	بر آنها باد و بر ارواح آنها
بود ارواحشان مادام و مطلق	غریق رحمت و افزونی حق

إِلهي وَسَيِّدِي وَعِزَّتِكَ وَجَلَالِكَ لَنْ طَالِبْتَنِي بِذُنُوبِي لِأَطْلِبَنَّكَ بِعَفْوِكَ وَلَنْ طَالِبْتَنِي بِلُؤْمِي لِأَطْلِبَنَّكَ بِكَرَمِكَ وَلَنْ أَدْخَلْتَنِي النَّارَ لِأُخْبِرَنَّ أَهْلَ النَّارِ بِحَيِّي لَكَ إِلهي وَسَيِّدِي إِنْ كُنْتُ لَا تَغْفِرُ إِلَّا لِلْأَوْلِيَاءِ وَأَهْلِ طَاعَتِكَ فَإِنِّي مَنْ يَفْرَعُ الْمُذْنِبُونَ وَإِنْ كُنْتُ لَا تُكْرِمُ إِلَّا أَهْلَ الْوَفَاءِ بِكَ

پیغمبر و امام است که نمایندگان خدا هستند یا لقای رحمت حق است که در واقع همان ظهور پیغمبر و امام باشد و بنا بقول بعضی که رؤیت در قیامت برای مقربان میسر است شاید همان باشد ولی البته لقای او با چشم ظاهر نیست بلکه بیاطن و بافانای انانیت است:

دیده‌ای وام کنم از تو برویت نگرم زانکه شا یسته دیدار تو نبود نظرم

و همه این بهشت ها از بهشت حور و غلمان بالاتر و توجه عارفین به آنهاست: الهی زاهد از تو حور می خواهد قصورش بین. و در این عبارت چند درجه رایسان نموده: ابتدا ادخلنی الجنة بعد از وجنی من الحورالعین و بعد الحقنی باولیائک الصالحین که محمد و علی آل علیهم السلام میباشند.

فَبِمَنْ يَسْتَعِثُّ الْمُسِيئُونَ إِلهي إِنْ أَدْخَلْتَنِي النَّارَ فَفِي ذَلِكَ سُورُوعُدُوكَ وَإِنْ أَدْخَلْتَنِي الْجَنَّةَ فَفِي ذَلِكَ سُورُورُئِيكَ وَأَنَا وَاللَّهِ أَغْلَمُ أَنَّ سُورُورُئِيكَ أَحَبُّ إِلَيْكَ مِنْ سُورُوعُدُوكَ.

خداوندا به بزرگی و عظمت خودت سوگند که اگر مرا به گناهان مؤاخذه فرمائی و عتاب کنی ترا بعفوت می‌خوانم و اگر به پستی من بنگری و مؤاخذه کنی به کرم و بزرگی تو می‌نگرم و اگر مرا در آتش عذاب فرمائی و بدوزخ بری همهء دوزخیان را آگاه می‌کنم که ترا دوست می‌دارم.

مرا گربگیری بانصاف و داد	بگیریم که عفوت نه این وعده داد
گرم دست گیری بجائی رسم	و گر بفکنی برنگیرد کسم
پروردگارا اگر بخشایش و آمرزش تو ویژه دوستان و طاعت کاران است پس گناهکاران به کجا پناهنده شوند و اگر کرم و رحمت تو مخصوص کسانیست که بعهد امانت تو وفا کرده‌اند پس بدکاران به کدام درگاه روی آورند و چون نیکان را استغفار باید کرد بدان را چکار باید کرد.	

یا دولتا اگر بعنایت نظر کنی و اخجلتا اگر بعقوبت دهی جزا خدایا اگر مرا به دوزخ بری و عقوبت کنی دشمن تو اهریمن شاد خواهد شد و اگر مرا بیامری و به بهشت بری دوست تو محمد(ص) شاد می‌شود و من به یقین می‌دانم که شادی دوست تو محمد(ص) نزد تو از شادی دشمنت ابلیس بهتر است.

الهی سیدی پاک‌ای خداوند	بقرب و عزت و جاه تو سوگند
که گراز من پرسی و گناهم	من از تو عفو و احسانت بخواهم
و گر غرقم بیابی در لثامت	منت آسان بجویم در کرامت
در اندازی اگر در آتشم تن	دهم بر اهل آتش آگهی من
که دارم من خدای خویش را دوست	پناه من ملازم من همه اوست

اگر آمرزش و لطف نهانت
گنهکاران تو پس بر که بالند
اگر در عفو و الطافت براینی
ز که جویند بدکاران اعانت
خدایا گر مرا سوزی در آتش
و گر اندر بهشتم افکنی بار
بقدر ذره‌ای نبود نهانم
که خوشنودی احمد آن رسولت
بنزدت دوستر باشد مسلم

نباشد جز برای دوستانت
بکه آرند رو سوی که نالند
که جز اهل وفای خود نه بینی
کرا خوانند بهر استعانت
بدین کار تو دشمن دل کند خوش
شود پیغمبرت خرسند ازین کار
بجرئت میخورم سوگند و دانم
که نامی شد بطغرای قبولت
که باشد دشمن تو شاد و خرم

اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ أَنْ تَمْلَأَ قَلْبِي حُبًّا لَكَ وَخَشْيَةً مِنْكَ وَتَصَدِّقًا بِكِتَابِكَ وَإِيمَانًا بِكَ وَفِرْقَانًا مِنْكَ
وَشَوْقًا إِلَيْكَ يَا ذَا الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ حَبِّبْ إِلَيَّ لِقَائَكَ وَأَحْبِبْ لِقَائِي وَاجْعَلْ لِي فِي لِقَائِكَ
الرَّاحَةَ وَالْفَرَجَ وَالْكَرَامَةَ.

خدایا در دل دوستی تو بکار است. دل مرا از دوستی خود پرفرما و در دل من ترس
خود را قرار ده و گرویدن به تو و تصدیق کتاب تو و روشنی دل و شوق بسوی خود را
بهره من فرما، ای بزرگوار بخشاینده مرا بدیدار خود مشتاق و در جوار رحمت خود
جای ده و آسایش و گشایش و خوشی مرا در دیدار خود قرار ده.

خدایا از تو خواهانم شب و روز
دلی از دوستی خویشتن پر
بعشق خود دلی بخشیم پرسوز
چودامان صدف کاموده^۱ از در

دلی ترسان و لرزان از عقابت
دلی اندر پناهت آرمیده
الا یا صاحب اجلال و اکرام
بمن شوق لقایت بخش ایدوست
ملاقات مرا هم دوست میدار
لقایت روزیم کن هر زمانم
مرا شوق لقایت مکرمت کن

اللَّهُمَّ الْحَقِيقِي بِصَالِحٍ مِنْ مَضِيٍّ وَاجْعَلْنِي مِنْ صَالِحٍ مَنْ بَقِيَ وَخُذْنِي سَبِيلَ الصَّالِحِينَ وَأَعِنِّي عَلَي
نَفْسِي بِمَائِعِينَ بِهِ الصَّالِحِينَ عَلَي أَنْفُسِهِمْ وَأَخْتِمْ عَمَلِي بِأَحْسَنِهِ وَاجْعَلْ ثَوَابِي مِنْهُ الْجَنَّةَ بِرَحْمَتِكَ
يَا رَحِمَ الرَّاحِمِينَ وَأَعِنِّي عَلَي صَالِحٍ مَا أَعْطَيْتَنِي وَتَبَّتْ نِي يَارَبِّ وَلَا تُرَدَّنِي فِي سُوءِ اسْتَفْقَدْتَنِي مِنْهُ.

خدایا مرا به نیکوکاران گذشته ملحق کن و از نیکان کنونی قرار ده و راه نیکوکاری را
بمن نشان ده و همانطور که نیکان را یاری می کنی مرا نیز در رفتن بسوی نیکی یاری
کن و انجام کار مرا نیک نما و بهشت را پاداش کار من گردان چه، تو رحم کننده تر
از دیگر رحم کنندگانی خدایا مرا بر نیکی هایاری کن و ثابت بدار و بسوی بدیهائی که
از آنها نجاتم دادی بر مگردان.

به نیکانت که بگذشتند و رفتند
بآنها هم که اکنونند باقی
بآن پیشینیانم ده تو پیوند
بگیرم دست و بفرز بریقینم
کرم فرما مرا ایمان صالح
به نیکی ها که نیکان را بدادی

دلی محکم بتصدیق کتابت
شراب از خم احسانت چشیده
دلَم را با ملاقات ده آرام
بچندان تانگنجم دررگ و پیوست
باین الطافم ار دانی سزاوار
فرح بخش و آسایش رسانم
دلی پرسوز عشقت مرحمت کن

طریق ملک جاویدان گرفتند
نخورده جام مرگ از دست ساقی
بخوی حاضرینم ساز مانند
بنه پا در طریق صالحینم
در آرم دست در دامان صالح
بکار بسته شان دادی گشادی

1- آمده بروزن آسوده بمعنی پر کرده و مملو و بمعنی آراسته و پیراسته هم آمده و لعل و مروارید را هم
که در رشته کشیده شده باشد آمده گویند.

چنان کن با من و همراهیم بخش
به نیکوتر از آن کآید بتقریر
بپایان آورم کردار و مسپار
خدایا ایزدا پروردگارا
مرا یاری نما بر بهترین چیز
رسان دستم بدامان ولایت
به پیوند ولایت بخش وصلم
زنورت برفروزان شمع بختم
بکار خود مرا ثابت قدم کن
چو برگرداندم از هریدی روی

گدای آستانم شاهیم بخش
به بهتر صورتی کآید بتحریر
بقهرم گر چه هستم من سزاوار
به نیکوئی بمن فرما مدارا
که فرمودی عطا بر بندگان نیز
بسلطان ولایت کن هدایت
بدین پیوند برگردان باصلم
بدین پیوند شیرین کن درختم
برسم بندگی نامم علم کن
دگر بارم مگردان رو بدان سوی

اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ إِيمَانًا لَا أَجَلَ لَهُ دُونَ لِقَائِكَ أَحِبِّي مَا أَحْبَبْتَنِي عَلَيْهِ وَتَوَفِّي إِذَا تَوَفَّيْتَنِي عَلَيْهِ وَابْعَثْنِي إِذَا بَعَثْتَنِي عَلَيْهِ وَابْرَأْ قَلْبِي مِنَ الرِّيَاءِ وَالشُّكِّ وَ السَّمْعَةِ فِي دِينِكَ حَتَّى يَكُونَ عَمَلِي خَالِصًا لَكَ اللَّهُمَّ اعْطِنِي بَصِيرَةً فِي دِينِكَ وَ فَهْمًا فِي حُكْمِكَ وَ فَهْمًا فِي عِلْمِكَ وَ كَفْلًا مِنْ رَحْمَتِكَ وَ وَرَعًا يَحْجُزُنِي عَنْ مَعْصِيَتِكَ وَ بَيْضُ وَجْهِي بِتُورِكَ وَ اجْعَلْ رَغْبَتِي فِي مَا عِنْدَكَ وَ تَوَفَّنِي فِي سَبِيلِكَ وَ عَلِيٍّ مَلِيًّا رَسُولَكَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ.

خدایا از درگاه تو ایمانی درخواست دارم که دیدار تو را روزی من گرداند و همیشه با من باشد خدایا مرا بر آن ایمان تا هنگامی که زنده ام نگاه دار و زنده بدار و بر آن بمیران و با آن از گور برانگیزان و دل مرا از خودنمائی و خودخواهی و شک در دین دور دار

1- کلمه علیه به احنی متعلق است نه به احييتنی همچنين در جمله های بعد و ضمير عليه بکلمه ایمان که مفعول اسئلك میباشد راجع است.

تا کردار من تنها برای خوشنودی تو باشد نه آنکه اغراض دنیوی محرک آن گردد، خداوندا به من بینش در دین و دانش در فرمانهای تو و فهمیدن احکامات عطا فرما و مرا از رحمت خود دو چندان از آنچه باید، بخشش کن و بمن حالت پرهیزگاری ده که مرا از نافرمانی تو بازدارد و مرا به نور خویش روشن و رو سفیدگردان و بدانچه نزد تو است مشتاق کن و در راه خود بر آئین پیغمبر و دوستی او بمیران؛ درود فراوان تو بر او و آل او باد.

خداوندا ز تو میخوام ایمان
باین بنده کند روزی لقای
بر آن ایمان بدارم زنده بافر
بمیرانم بایمانی که دانی
بفرما پاک قلبم را زهر عیب
که تا خالص ترا کوشم بطاعت
خداوندا عطا فرمای در دین
بحکمت فهم و ادراکی و بینش
بدنیا و بعقبایم ز رحمت
بتقوائی که گیرد در پناهم
روانم پاک دار از هر پلیدی
بدست قهر خود مسپر عنانم
شناسائیم ده بر آنچه داری
نظر کن تا هواخواه تو باشم
که ز آغازش نباشد هیچ پایان
نماید غرق دریای عطایت
بر آن ایمان برانگیزان بمحشر
بر درختم بملک جاودانی
رهانم از ریا و سمعه و ریب
بدرگاه آرم طاعت بضاعت
مرا بینائی شایان تحسین
بدانائیت بینائی و دانش
بمن بخشا دو بهر از لطف و نعمت
بعفت باز دارد از گناهم
بنور خود ببخشم روسفیدی
چنان فرما که میخواهی چنانم
بمیرانم بعز و رستگاری
چو خاک افتاده در راه تو باشم

بمیرانم بحب و مهر حیدر

براه و ملت و دین پیمبر

زهر مکروهی و از هر بلائی

درودت بر روان پاکشان باد

روان پاکشان را کن زما شاد

نهان و آشکارا آنچه کردم

اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُكَ مِنَ الْكَسَلِ وَالْفَسَلِ وَالْهَمِّ وَالْحُزْنِ وَالْجُبْنِ وَالْبُخْلِ وَالْعَفْلَةِ وَ
الْقَسْوَةِ وَالذَّلَّةِ وَالْمَسْكَنَةِ وَالْفَقْرَ وَالْفَاقَةَ كُلِّ بَلِيَّةٍ وَالْفَوَاحِشِ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَنَ وَ
أَعُوذُكَ مِنْ نَفْسٍ لَاتَقْنَعُ وَبَطْنٍ لَإِيْشِيْعٍ وَقَلْبٍ لَإِيْخْشَعٍ وَدُعَاءٍ لَإِيْسْمَعُ وَعَمَلٍ لَإِيْنْفَعُ وَصَلْوَةٍ
لَإِيْتَرْفَعُ وَأَعُوذُكَ يَا رَبِّ عَلَي نَفْسِي وَوَلَدِي وَدِينِي وَمَالِي وَعَلِي جَمِيْعِ مَا رَزَقْتَنِي مِنَ الشَّيْطَانِ
الرَّجِيْمِ إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيْعُ الْعَلِيْمُ.

ز نفسی کاو فزون خواه است و طامع

از آن اشکم که سیری می نگیرد

از آن دل کان بطاعت بی خضوع است

دعائی کان نمیگردد شنیده

نمازی کان نمیگیرد بلندی

پناه آرم بتوای حی ذوالمن

خود و فرزند و دین و هر چه دارم

گریزم در تو از شیطان بدکار

توئی دانا و بینا بر همه حال

خدایا به تو پناه می برم از سستی و زبونی و اندوه و ترس و تنگ چشمی و نادانی و دل
سختی و خواری و بیچارگی و ناداری و هر بلیه دیگر که مرا به زحمت اندازد. و به تو
پناه می برم از کارهای زشت خواه پیدا باشد و خواه پنهان. خدایا پناه می برم بدرگاه تو از
نفسی که قناعت پیشه نبوده و شکمی که سیری ندارد و از دلی که در حضور تو فروتنی
و زاری نکند و از دعائی که در پیشگاه تو پذیرفته نشود و کرداری که سود نبخشد و
نمازی که بدرگاه تو نرسد، خدایا به تو پناه می برم از شر اهریمن و شیطان بر جان و دین
و دارائی خود و فرزندان و آنچه مرا روزی کرده ای که تو شنوا و دانا هستی.

اللَّهُمَّ إِنَّهُ لَا يُجِيرُنِي مِنْكَ أَحَدٌ وَلَا أَجِدُ مِنْ دُونِكَ مُلْتَحِدًا فَلَا تَجْعَلْ نَفْسِي فِي شَيْءٍ مِنْ عَذَابِكَ
وَلَا تُرِدَّنِي بِهَلَكَةٍ وَلَا تُرِدَّنِي بِعَذَابِ أَلِيمٍ اللَّهُمَّ تَقَبَّلْ مِنِّي وَأَعْلِ ذِكْرِي وَارْفَعْ دَرَجَتِي وَحُطِّ
وَزْرِي وَلَا تُدْكَرْنِي بِخَطِيئَتِي وَاجْعَلْ ثَوَابَ مَجْلِسِي وَثَوَابَ مَنْطِقِي وَثَوَابَ دُعَائِي رِضَاكَ عَنِّي وَ
الْجَنَّةَ وَاعْطِنِي يَا رَبِّ جَمِيْعَ مَا سَأَلْتَنِيكَ وَزِدْنِي مِنْ فَضْلِكَ إِنِّي إِلَيْكَ رَاغِبٌ يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ.

خدایا هیچکس مرا از عذاب تو نجات نمی دهد و غیر از تو پناهی ندارم مرا به عقوبت
خود گرفتار منمای و هلاک مکن و به عذابهای سخت و دردناک مبتلا مفرما.

اولی تر آنکه هم تو بگیری بلطف خویش دستی، و گر نه هیچ نیاید ز دست ما
خداوندا عذرم پذیر و بر من مگیر و نام مرا بلند و پایه ام را ارجمند گردان و تبه کاری
مرا بپوشان و مرا به گناهانم یادآور مشو و پاداش نشستن و سخن گفتن و دعای مرا
خوشنودی خود و بهشت برین قرار ده و هر چه از تو درخواست دارم بمن عطا کن و مرا

مکان ده در پناه خویش ما را

ز فقر و ذلت و سنگینی خویش

زیبم و بخل و دل سنگی و غفلت

پناه آرم بتو با عجز و زاری

که از من براضایت میزند سر

پناه آرم بتو پروردگارا

پناه آرم بتو از سستی خویش

ز رنج و اندوه و هر گونه محنت

تهیدستی و ناداری و خواری

زهر کردار زشت و فعل منکر

به فضل و کرم خود بزرگ گردان که به کرم تو مشتاق و به عفو و بخشایش تو اشتیاق دارم ای پروردگار جهانیان.

کسی جز تو نمیشد پناهم
دل من بر عطایت آرزومند
میندازم بوادئ هلاکت
خداوندا زمن کردار بپذیر
بلند آوازه گردان پایه ام بخش
مبین بر کرده ما روسیاهان
ثواب هر نشستن مزد گفتار
بگردان رحمت و خشنودی خویش
چو بودی از تو امید بهشتم
بهشت خویش را پروردگارا
بفضل خود که بیش از حاجت ماست

ز هر خواهش فروتر اشتیاقم
اللَّهُمَّ إِنَّكَ أَنْزَلْتَ فِي كِتَابِكَ الْعَفْوَ وَأَمَرْتَنَا أَنْ نَعْفُو عَمَّنْ ظَلَمْنَا وَ قَدْ ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا فَأَعْفُ عَنَّا
فَأِنَّكَ أَوْلَىٰ بِذَلِكَ مِنَّا وَأَمَرْتَنَا أَنْ لَا نَرُدَّ سَائِلًا عَنْ أَبْوَابِنَا وَ قَدْ جُنْتُكَ سَائِلًا فَلَا تُرُدَّنِي إِلَّا بِقَضَاءِ
حَاجَتِي وَ أَمَرْتَنَا بِالْإِحْسَانِ إِلَيَّ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُنَا وَ نَحْنُ أَرِقَانُكَ فَأَعْتِقْ رِقَابَنَا مِنَ النَّارِ.
پروردگارا در کتاب خود که بر پیغمبر خویش برستی فرو فرستادی بخشایش را دستور دادی و فرمودی که هر که با ما بدی کند و ستم نماید از او درگذریم. خدایا ما اطاعت فرمانهای تو نکرده و بخود ظلم نموده‌ایم تو نیز از ما درگذر چه تو از ما بعفو

سزاوارتری.

افتادگان شهوت نفسیم دستگیر
ارْفَقْ لِمَنْ تَجَاوَزُوا عَفْرَ لِمَنْ عَصَى

خدایا تو خود امر کردی که سؤال کننده را نومید نگردانیم و از در نرانیم ما نیز به درگاه تو روی آورده و به کرم تو امیدواریم.

ما بکوی تو با امید دراز آمده‌ایم
شمع سان در رهت از سوزو گداز آمده‌ایم

خدایا درخواستهای ما را رد مکن و ما را از درگاه خود مران خدایا بما فرمودی که زبردستان و بندگان رانیکی کنیم و بدان چشم که در توانگران می‌نگریم به درویشان و مسکینان نگریم ما نیز بندگان توهستیم و تو سزاوارتری که در آخرت بدان چشم که در فرمانبرداران نگری در گناهکاران نگری، ما را از آتش دوزخ و عذاب و غضب خود آزاد گردان.

خداوندا بقرآن کریمت
در او بالحن مملو از بشارت
بما فرموده‌ای فرمان از آن پس
بکردارش نینیم از سر عفو
ستم کردیم بر نفس خود ایدون¹
بیخشش چون تو اولیتر زمائی
از ایرا خود تو بر ما امر دادی
که بفرستادی از فضل عظیمت
بعفو بندگان کردی اشارت
روا دارد ستم بر ما اگر کس
بپاداشش در آئیم از در عفو
زما اندر گذر پس خود هم اکنون
زما بگذر باوصاف خدائی
که هر کس پیش ما آرد مرادی

¹ - ایدون بفتح اول بر وزن و معنی اکنون و بکسر اول بمعنی اینچنین و اینجا و ایندم و اکنون میباشد.

ز نزد خویش نومیدش نسازیم
باین وعده ترا می آیم از راه
بخاصان خود و پاکیزه مردان
توما را امر فرمودی بقرآن
خداوندا بدرگاهت هم اکنون
ز عصیان و گنه شرمندگانیم
ز آتش کن رها تنهای ما را

بلطف و مرحمت او را نوازیم
بحاجت های گوناگون بدرگاه
بدون حاجتم روبر مگردان
به نیکی کردن با زیردستان
ترا ما زیر دستانیم و مفتون
بحاجت سوی تو آیدگانیم
رهان از بند گردنهای ما را

يَا مَفْرَعِي عِنْدَ كُرْبِي وَيَا عَوْثِي عِنْدَ شِدَّتِي إِلَيْكَ فَرَعْتُ وَبِكَ اسْتَعْتُ وَبِكَ لُدْتُ لَا أَلُوذُ بِسِوَاكَ
وَلَا أَطْلُبُ الْفَرَجَ إِلَّا مِنْكَ فَاعْنِنِي وَفَرِّجْ عَنِّي يَا مَنْ يَقْبَلُ الْيَسِيرَ وَيَعْفُو عَنِ الْكَثِيرِ اِقْبَلْ مِنِّي
الْيَسِيرَ وَاعْفُ عَنِّي الْكَثِيرَ إِنَّكَ أَنْتَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ.

ای پناه بی پناهان و فریادرس درماندگان، منم مفلس بی مایه و از طاعت بی پیرایه و
محتاج و بی سرمایه به درگاه تو زاری می کنم و از تو فریادرسی می خواهم و بتو پناه می -
برم و از غیر تو رو گردانم.

دلهای دوستان تو خون میشود ز خوف
گشایش از تو می خواهم خدایا مرا پناه ده و اندوه و غصه را از من دور کن که تو
طاعت اندک را می پذیری و از گناهان بسیار در می گذری اندک ما را بپذیر و از گناهان
ما در گذر.

نامید از در لطف تو کجاشاید رفت

تو بیخشای که درگاه ترا ثانی نیست

بروز بینوائی ای پناهم
بتو مینالم و پیشت بزنها
بگه سختی ای فریاد خواهم
همی عفو ترا هستم طلبکار

بجز تو سایه کس بر سرم نیست
بجرم خویش بخشش از تو خواهم
بهر دردم تو پس فریادرس باش
گشادی بخشش از یاری بکارم
پسندی ای که آسان را ز دشوار
پذیراز من بلطف و رحمت خویش
گذشت از من نما بسیاریم را
چه تو بخشنده ای و مهربانی

اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ إِيمَانًا تُبَاشِرُ بِهِ قَلْبِي وَ يَقِينًا صَادِقًا حَتَّى أَعْلَمُ أَنَّهُ لَنْ يُصِيبَنِي إِلَّا مَا كَتَبْتَ لِي
وَرَضَّيْنِي مِنَ الْعَيْشِ بِمَا قَسَمْتَ لِي يَا أَرْحَمَ الرَّحِمِينَ.

خداوندا از تو ایمانی که در دل جای گزین شود و یقینی که با راستی همراه باشد
درخواست دارم تا در نعمت ها شکرگذار و در بلاها صابر باشم و بدانم که هر چه به من
می رسد از جانب تو است و مرا به روزی که نصیبم کردی راضی بدارای مهربانترین
مهربانان.

خدایا از تو می خواهم بتحقیق
بایمانی که در دل بخشدم نور
یقینی بخشیم هم نیز صادق
که با علم یقین دانم که هرگز
نوشت آنرا که بر من لوح محفوظ
بآنچه پس مرا در زندگانی
زهر کس ای ببخشش با سخاتر

که تا بخشی بایمانم تو توفیق
بدان دارم دل غمدیده مسرور
بخود فرمائیم مفتون و شائق
یقینی را که گشتم از تو فائز
نخواهم بیش از آنرا گشت محظوظ
نمودی بهره ام ده کامرانی
زهر صاحب عطا صاحب عطاتر

معاشم از حلال آور فراهم
بد و زشت (تجلی) را بیمارز

بدینم خاطری خوش بخش و خرم
بفقرم بین بلطف خود بیمارز

ختم کتاب

بحمدالله زتوفیقات باری
سه هفته بیخورو بیخواب و آرام
چنین گنجینه‌ای را پر معانی
فصاحت ترجمان چون گنج شایان
زهجرت خامه تازین کار آسود
به بیست و سوم از ماه محرم
زیاران طریق و اهل توحید
زیاد من بنشینند خاموش
بحمدی شاد فرمایند روحم
زیارانم تمنائی جز این نیست
الهی عاقبت فرما بخیرم
پایان

مرا گردید حاصل کامگاری
بروشن وادی فکرت زدم گام
که در خوبی مقامش خوب دانی
بسوم هفته اش بردم پایان
هزار و سیصد و پنجاه ونه بود
از این دلکش بیان بستم فرودم
بوقت خواندن آن دارم امید
نسازند از دعا هیچم فراموش
بدل بخشند زآمزش فتوحم
جزاینم خواهشی از مؤمنین نیست
بمعراج یقین می بخش سیرم

تالیفات مترجم این دعای شریف

1. تجلی حقیقت در اسرار کربلا.
2. رساله خواب مغناطیسی، متمم کتاب تنبیه النائمین.
3. شرح حال خواجه عبدالله انصاری مقدمه رسائل خواجه عبدالله.

4. فلسفه فلوطین رومی رئیس افلاطونیان اخیر.
5. نابغه علم و عرفان قرن چهاردهم.
6. فلسفه ابن رشد، شرح حال او و ترجمه کتاب «الكشف عن مناهج الأدلة فی عقاید الملة».

7. سیر تکاملی و حرکت جوهریّه، شرح و اثبات یکی از بزرگترین نظریه های فلسفی و عرفانی (چاپ نشده).
8. تاریخ جغرافیای گناباد.
9. یادداشتهای سفر بممالک عربی.
10. خاطرات سفر حج.
11. رهنمای سعادت
12. رساله رفع شبهات.
13. نظر مذهبی به اعلامیه حقوق بشر.
14. از گناباد به ژنو.
15. ترجمه دعای ابو حمزه ثمالی (نیاز تجلی) همین کتاب.
16. سفر به افغانستان و پاکستان.
17. قرآن و سه داستان اسرار آمیز عرفانی
18. ده سخنرانی.
19. سه گوهر تابناک از دریای پر فیض الهی
20. چهل گوهر تابنده
21. التاریخ المختصر فی احوال المعصومین الاربعه عشر

